

A-31

نگارنامہ

مفتی لعل چند و ملک زادہ

(۱۷ رمضان المبارک ۱۴۷۲ھ)

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله

152

منتهی حکمت کامله نیز بی چون و ادرات از بی به انشا و صحیفه شیرین کائنات
پرواغت دیباچه این نوایان نامه بدیع رقم بنام نای و اسم کرامی مجموع
حدوث و قدم حضرت آدم علیه السلام معنون گردان

فی الارض خلیفه در ملا و علی انداخته تا چو مسعود شیرین در بی
غایبه در خاتمه الکتاب معنه ظهور آورد و جلعت خلافت و

بر نواخته بغلغله و هو خلیفه الله فی الارض تا مورمان و زمان را
آئین خست تا در اجرای احکام نظام و امضا امور که

و عاقل عالم در سینه و انیسر جلید که در سینه بدو
تا که اول و احاطه که در سینه و انیسر جلید که در سینه بدو

و اینست چنانکه یکی متوجه بکسی گردیده چنانچه بعضی از اینها
الهی و سید عالم الاهی بنهایی نه مجرد شایسته صفه تکد و پادشاه
بیار از تنگنوی ابادت خانه کارگاه تعلی و حال و زنده این
و استخوان از بر نظام حال عباد و سرانجام همه عالم کون و فاع و انشراح
بر این استعداستفید آن سعادت نشان بقدر فروغ فهم و رسانی
طبع عطا شده که علم بر امور محموله از اطلاع بر وجه معقوله کامیاب شوند
تا این زمان اسباب عاش عالمیان بدستور و قانون بدینچنینان نسوزد
و هرگز ابا بر شرف ذات و مکارم نفسانی و دانشوری و درمی افزودند تا کمال
داشتند و شرف ذات مشایسته میخاید تا آنکه کمال
فوق تربیه و تدبیر و انوار از انوار الوجود بمنصه اعلان می آید با اطلال
منشی که این افرین جلکراوه معرفت چون در نشات باستانی
با معانی نظردر بریت دریافت که غریزان پیشین بر چند از بلند
ست و ستور مکاتبات از حسن خط و در درج
درست و در پیش طالبان این فن که در این
در این کار آید و مکارم آن به عطا است

در این باره در بعضی از کتب قدسیه و در بعضی از کتب
مدرسه باغچه می در سال اول و در بعضی از کتب
انجامی در کتب قدسیه و در بعضی از کتب
را درستی یا نماید بقیه هم در یاد و درین تقدیر این و محقق در
این مجلدی مشتمل بر دو دفتر و در دفتر اول مجلدی است
که در این سلطان و خوانان بلند مکان و هنگام تقدیر
معاظرتان از اسوه و از آنچه در غیر آن که درین کار
دریم بکلمات دیگر منشیان منقح نویسن فرمای مطاعه بنام
عالیه اللہ تعالی و نشان فیض و ان شکر و تعالی بار و عز

بجانب طاعت آیت عالی اخوان الان و بیاد ان مستند
دید و هر قدر که توانست حج عمده و مرتبه دانیده یا در کاری
فرزندان از جسد و انبار سحابت میزند و دیگر مستفید این است
طوکر درش کلام و طریقه متقاعد کنان و طریقه و در لغت
مطالع مستند و در کتب علمیت و در ان کتب این نامه
بر روی قول متقدم اند و متاخرین و انتقال این

کتابخانه نامی در این دیار رقم نموده اما چون این کتاب مجلد بجا نماند پیاپی
در دیار زیر و سایر الکس از رسوایی بازی آید مسطری چند از آن که در زعم اکثر مردم
در مجموع به نایب و قریب از انشا و انشا و در لغت سر به سر می رسد به دست
پیدا کرد و در اصطلاح عبارتست از مکرر دانش فنی و ماده علوم مکتبی که منشی
بدان برشته از ایجاد عبارت جزئی و تخیل و مضامین جمیله و در آرد این معنی تصور
ماتقا و قوت این منشا ماقدم می گنج نباشد و اصل این فن یعنی مایه انشا
ابرار کلمات بلاغت است بزرگ و تحصیل علم حرف و نحو و بدیع و بیابان
مقاله مول و فرغ و سرعت فهم و انتقال نفس خود بطریق فکر و قوت
پنج و با بزرگ موضوع انشا و فقرات منسوره که بحث حسن و قبح
در سر و دست و پا و زنگین و به مقاله منشا این بنحوی
که در مکتوب البیه فوت شود و تکمیل این فن در دست بهم نمید
الله بشارت است و تانسی بر غلط نای که از زبان همان عهد است و است
ان نمی آید اطلاع بر در و بر کلمات که مختار و متروک و
پس به دست عالم فتنه پس چند زبان از روزگار از و غلات
پس به دست عالم فتنه پس چند زبان از روزگار از و غلات

تو در وقت نشاندن مقدمات متاخر نشاندن ملافت نشان

و در بیان ناد و میا در پیشین زمان بروی کار برده و محو روزگار را در
کین طایفه بیعت پذیر ساخته اند چنانکه آن در کتاب کتب
نظردر نیامده لکن استعداد افراد جمع از سخن به دوزان ایام باقی نماند

حال که بر فضل و کمال آنان اطلاع داشته و در بیان این مجموعه به
وزیرین شایسته و قابلیت استعدادهای غریزی که شرف نبوغ و منصبی
دی نشاند با هم در رستم سخنان با کینه و کفار ایران و یارستان و
سعد شیرازی که کتابستان در نه نجابت خوش عبادت
شعبه دوزان حکیم نصیر الدین طوسی که اخلاص و انبوت علمی
مناست نوشته و بعده شمس الدین علی نیروری

تجربهای بسیار خوب و بعده ذوالکاف و میر شاه بروی
که در پیشین زمان در تحقیق این نامه جام داد سخنوی و ادب و آشنایی
در جهان باز داشت و بعده که بر یک مصنف تاریخ عالم
کینه عبادت سنی را در دعای اهل عالم کبر و انبوت
نشان کردی که دوزان خلفای اسلامیه رستم طایفه دوزان

روزه فقیر حالش به حیثیت آنها علم ندارد اما در عهد سلطنت حضرت شیانی
شیخ بزرگوار فضل بن شیخ مبارک در فن اژده بازی و تازیانه بازی برنده بود و با دست سخن را
با و ج که بیانیده ایم این اهل رازی کتابت آیهیم بنایت و بهر زیاده گفته
و معتمد تاریخ معاصر و با محمد باقر قزوینی بآئین دگرین چهره افروز ناظره حسن
که در زمان خلافت حضرت حمزه حجت مکانی معتمد خان معروف است
الکلیت محاکمه از به عبارت و آواز مسته نوشت و در عهد سعادت سید علی
حضرت فردوس آستانلین سرآمد منقح نویسنده و ستور اعظم افضل خان در حرم
بعد از اسلام بنام دیوان و علی محمد سعید الله خان مسند دیوانی اعلی خانانی جای
بنابر قوت علمیت و نیروی طبیعت هر چه نوشت استادانه و فاخرانه نوشت
از روی انجمن با مجلس خلوت خاص ملکیت کون
به بعد از این فن اژده بازی و دیدیم به پیش مبارک سیدم رحم الله
بجای این انصاف در ایام وزارت خان مذکور در این نامه معنی تاریخ
نمود آمد در احوال حال به جلال ابرار بنی بقدر این خدمت ماحور
نیز به هر چه که او منت به خویش میخواست از سر او به را خنده علی
معصیت و زین در آن زمان پسندیدیم به دیوانی اموریات کرد و به

شیخ: فضل بر این نام این اثر خطی سر بلند می یافت چنانچه مؤلف در مقدمه
 بطرز و ظاهر و در ظاهر و در ظاهر نگاشته اند که در دیده نادر یادگار می آید و در شیخ است ^{سنگ} ^(۴)
 باز که این شیخ چون به سبب رجوع از این کار باز ماند از این دفتر ^{شیخ} ^{بتمام}
 محمد داشت که در شیخ ابو الفضل مغفور ^{بتمام} است و در سر کار با او ^{مرا}
 و از اشکوه قاضی محمد افضل سر دفتر بنا بر این بود که رقعاتش را که ^{از} ^{آتش}
 و از مستفیدان می نمود و در شیخ عبد الرحیم خیرالهی و ملا امیر ^{ایرانی} ^و
 بندر میر بر این زمان ترجیح داشت و شیخ حبیب الله ^{بتمام} است با او ^{مرا}
 در تهیه مطلب ترکیب عبارتید و طبع نمایان است و بعضی از اخوان ^{از} ^{نزد}
 که در سواد اعظم هند و شایع شیخ ابو الفضل مثل او دیگری نیست ^{باصابت}
 و جودت فم من اجوده وجود نماید و از رشتیان ^{طهر} ^{ای} ^{عج}
 ایام ^{است} چند ^{بر} ^{بمان} ^{بر} ^{عن} ^{لا} ^{موری} ^{باین} ^{الاقوال} ^{امتیاز} ^{از} ^{است} ^{اگر}
 و تحاب علمی ندانست اما بنا بر کثرت استعمال و القافه و آیات و این ^{است}
 طریقی از کتب باستانی خط هر خط است ^{لغات} ^و ^{شیخ} ^{است}
^{محمد} ^{جعفر} ^{در} ^{چند} ^{هم} ^{منشی} ^{کری} ^{در} ^{منشی} ^{تعلیم} ^{شنا} ^{کار} ^{است}
 در دست خان برادر سوره مکتوبه می نمود بسیار غلیظ و ساده و در کار می نوشت

طالع یار عزت و سراج منتهی رستم خان که بعد از رحلت خان و میرزا
 راجه بیگ که تعلق به فرقه پناه نیری و دوسالیکه سید و در مقام ^{مقام}
 خانگی را به دستیار و و من کردیده در مد عافکار یا سحر ساری به کار می
 همانکه الهی ربانی و تائیدات آسمانی آن نکرش می افروزد و الله روی در
 از بر زینت دست و کارهای ساختن بجای بر یکی از نکته افروشان نیست ^{عبد}
 مبارک حضرت سلیمان مرتبت ابوالنظر علی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر
 مادر غازی خطه الله ملک هندگاه ملا ابوالفتح مسوی که قابل خان خطه
 در خدمت نیست گری حضور لامع نور بر داشت چون بغرور و شکوه
 علی سئل خودیما در عالم دنیا موجود نمیدانست بمضمون کل شیء بالک و وجهه
 در از رب سائل که شد لایزال مزرا محمد کافم خلف ملک مینا ابراهیم که
 بشیوه پادشاهان داشت همیشه افتاد بود و کارش عاظمه علم یعنی
 تاریخ خایون او که کتابی کار دست بسته کرد چون بمقتضای پاس او
 است غرور اجرائی حکام است بیضا و نقیض تاریخ که در دستش
 پادشاه بیضی محل غایت خود معمم میبود و در پیرایه منورانه از یاد
 چون در اعراق النصف بقدری آمد بر خیز مقدس بادشاه علی بن دین

۵
 هم از خیمه ابرم نرزانده و عذبت دارد و عکس دارالانشاء و از پیشگاه معلی
 حاضر گردید و در آن باره آن ملک پیرالملک شهبان ریخت است ازین پس بجای سر
 برست ملا خند و کما توفیق میشت و هم صدر الهی شد از پشت در کارگاهش ترا
 کان کامکار تا امر و بیج میست بلند نما میخایند که در کش درین تذکره رود و مکر معذور
 عبدالحق توفیق بجای بنیست کوی سرکار باشد نمرده جهان و جهانیان علی بنده سر
 عالمیاد را شتهار یافته بود و در ورع است استکبار معذور و فقر او و غبار
 زود از جام افتاد انون میشت کامل الاستعداد و هم جادو کار است و در
 است انجام بر جستم کم و دیدیم در کار است نیست از ره معنی بود آن در بیان
 و از شهبان دیوانگاه وزارت ایچا کش چند دلیلی و در و به این کجای میرسان
 سنبلی سنگه نامی از هم جنبان قصب سبب در بود و پیرلی از آن نادیده
 بود و رنگین طرازی میخورد و شیخ عنایت الله و شیخ محمد صبا کنو بزرگین از شیخ شهبان
 آفاق شدند و الهاد افغان طغانی اگر چه بدر بار که بیان اندر خیمه امارت
 وطن خود کارستانی بدید نمایان خشت خوانین بلند مکان است و در
 باستان نظم و شعر کردند و امانت همان حاجی و مجیر معانی الدین
 نوان حاضر در گاه ولادین و در ده و انا تاراد و کلاهی آتشکار کرد و اید و در

در انصهار منصفه که بر سر منی خفته و منی که زن کوشه نشین است در غایت
و شایسته از جاده کلاهی برقرار شده آورد بعد ازین هر که بر سر ظهور و دلایل قیامی
که سخن بر سر است هم اندر صفیفات خویش درج نماید و الله موفق و المستقیم
الحمد لله العظیم العزیز العالی العظیم العالی و با این تالیف ای کتاب هم بکار آید
است بهشتی است از آنجا که در عنوان شدت عین خدمت خدای مردان حقیقت
یاب باید سغلی و نوری از طاق دل بر انداخته بود اکثر نکام بر سعادت ازلی که
مداخت که اسب تعلیق جسمانیه از حقیقت ظاهر نیز بر افتد و دام صحبت خاک نشینان
آسمانی و ظاهر خرابان باطن آری که سلطنت و دکن در نگاه عمت و زنی
ندارد و جبره و برافروزد و گویم انفسی آبی بر آتش دروین برزند و روحانی بر
نور از نور و از نور نفسانی و در دهر هر فرد که گذاری افتاد مردم دی دست
با یک بیماری اندر در خود نگاه بنظر زنیاد جمع در خانه آه دیده که خود بر سینه را خد
هر سینه میخوانند و گوید و در حرمه یافته اند که کن آبی را در و بر روی میدهند
این فی سر حلال مین بود که آتش را به طلب دور میدهند و دریا
مسبح و از آن بدو نشو و شناخت در برگاه و در نظر آن که از انجود بی
باید که در این جهت درست نمایند که در این جهت

[illegible]

سکه منصوره ملاقات با جلده بن در آورده و کتبی مندر مقصد گردید بالفرد و روح کبری
 و دینی آورده و بر سر سبانی بتقدیم خدمت الشاه قیام و در دید چون در آن زمان خان قدردان
 بت به خان عزت رسید و بر سر آن صحبت خللی و یحیی بود آن کو بر شاسن به سر خندان و یحیی
 و غمخواری نموده که توان طبیعت زیاده از حد بیان بر آورده و بعد از صحت بفتح و رفت
 بدله الخلافت خان حضرت لسانی رحمت خان دیوان موتات شاهی فی نور خلیه سلطان
 وزیر الدوله عراق که کم بارش هم با استعداد و شایسته وزارت بود دیوان سرکار عالی اعتبار
 شاهی شد و بعد از آن ایام خدمت در جاده با متعال مرز به جهان متعال عالم بدینت و ای قیام
 فتح به سیم که جهان کنایه بصورت کهن روی نمود و بعد مبارک تحول زیادت عالیات جاده و بزرگ
 با و رنگ انان محبت خیال بقاصه مدت یک سال بچندن کایست دیوان متعال از انبار مصلحتی محضر
 معی که در آن اولان بدو از خیر احوال است داشت و ستوریکی یافت در به سفر دولت است
 چون توفیق باری عرسه خدمت عزالین نگاری و سر راه نویسی در به سفر دولت است
 و نیزه بتقدیم رسید خان موتات بر بنواری و حال پر داری باز بت به سر سبانی
 به راخت که بی کم بعلای خلعت و انعام بر نواخت و کردیت و برینه کزین است
 بعضی دولت مند آن بر صفی خاوند ترجمه شده بود و در خدمت و چون بوجه حکم مقدس معادیت
 با سحره به نعت بیک از ملک کهن به لشکر گاه با کتبی و افروخته و در لقا و خان بود
 بخیر و کزین به نوازه غبار انگار و در به را بکجاست به نوازه جهان روی عالم
 متعالی و در حال نور و جوانی و در به سوزی یافت به نوازه ای از افق و طایفه سیر
 به بیکری جدا بلکه سیوا مع بود و در به لاجرم حضرت شاه عالم بجاه حضرت خلافت
 در آمد و است آن زمان به کای با نفاق و در به است استصاا علیه در کل متعالی

ایستاده بر دایه برادران نهاد با وجودی که هوای کرم و ماه مبارک رمضان میا بود
مقام و آزار هیچ مکان دست نیستاد که تواتر نزول اجلال در دو وسیع برادر السور
سایبان آفتاب برافروخت دیدی شهر فیض هر خان بیستم و دو سوار و در تفرغ طلب
و تفرغ و سیاه از ملک محصل حال جاگیر میرسانده بود از خدمت دیوانی استعفا
و از تفرغ و امور الیه شریف خان جنیدی برین سند دیوانی نوشت چون زنی و نظم
از امور الیه سرانجام یافت لایحه دیوانی محال بول سرکار و الیه برافروخت از طاعت
محمد را میهمان رسید خان که اکنون دیوان خاندان حضرت امثال بر گرفت و در زنی دو
اتفاق با کاشان از اخراج از تفرغ و مراجع خدمت و غیره و اکثر تفرغ حال محال
بعد چند روز شاه عالم پناه از دستگاه سلطنت جهانگیری با عظمت و شکوه و شکری
و خود با حجت و تبار و صلح الیه غنیمت عاقبت و خیمه مرفه شده خیمه سپهر استقامت
بعد از مسواری اوقات و لو که هیچ افواج قاهره حضرت ظل الهی خلیفه الرحمن می
و سواران از آنجا در شرافت و عده را و اوقات تربیت عجم است بختاب
و خواجه منصب بلند ساند و دیوان به کار بنای مقدر خود جهانگیری صاحب
و اعظم خیمه قدر توأم قدرت و استعجال علی مشایخ عزمه معکرم و اجلال برت
و شایسته عتبات جهان افروز علیا شایسته گردیده و در بقیع میخانه جهان
حضرت و دو کمر و کتیبه و آفرینش پس از آنکه سزایان کرده سعادت غزوه
و در بحرانی نهاد و از اهل عین و شاد و زیبا بیان نشد رجوعت بالعتبات شکر و
چند وقت گذشت و علامه خدیو دیوانی در طایفه امیر حمیل القادر و اور
بانه و در طلب حضور شد و این طایفه خف از آنکه در راه دور امیر حکام ناب

سفر نداشت بکری و نه دیوانه بران و سوارش عزیز و از مایه دستان از ^{بشکوه}

و از دانی مکنان اجازت یافت و چون سده عربی و ختار بوسه بود نفی چند که ⁽⁸⁾

که احداث مستعاری مانده بود را یگان از دست میرفت بجهت جهان دید که مودات

بر اندک محذور درین فراخ وقت فرام آورده مجری تازه ترتیب داده یاد کار را بفرمود

مرد کار باز کرد و اندک با عید را باقی و توقع تأییدات استیسا که در احوال حال

و فقرای بابیه است دست بعلوم شناسا بقدر طاقت بشری به پیشین و تنبیه

این محرومان را پرداخت بگو و ارباب دانش بهنکام مطالعه سر رشته انصاف از دست

نهند و بر سخنان دلاویزگی افزین افت زده عیب بود خط را بدامان لطف و کرم

تا حضرت رحیم و کریم اجر عظیم یابند در ماه شعبان سنه موافق ۱۲۹۹ قمری که در

صلوات بتمیز بر او فرستاد و شش سوگند جامع این آیه بود و مقرر بود

صلوات

شاهزادای نادار و الا تبار از عمر الیوم که تاج و تخت ای فیض عنوان

دریم صمدان ز اینان عالیشان صمدی در شش روز بود

کاروان از عمر الیوم و در سده پیر و جانت مایه به خدا آید و در فرستاد و

در سده و الیوم صمدی در شش روز و در سده پیر و جانت مایه به خدا آید و در فرستاد و

آنان و معدود بی بخت کار بر تقیم جوست برسم یاد کلیدی درین مجموعه مندرج و در
در بعضی صفحات که رسوبات دیگران از اسوله واجب بنابر اقتضای عمل
اندر این یافته اسم یکیش بر می نقش تحریر پذیرفته تا خواننده طرز کلام آن محاوره
همچون استعداده و اسبجیده بطور و طریق حسن بیان نیست محقر موازنه نماید
حاجی مطالع سباق عبارت است و بلا در میان با معانی نظر باز دیده سرشته

الله از دست ندر دهر و دریم تنهن نیست و در سیرت و شای
و در این مطاع باد یکا و رسنادر دفا تر میجی صفت و دریم مناخیر عالی

و در این از عارض و مکاتیب که غالباً بقلم اقبال بخط قدسیه عطا کار یافته بود
عراق و مکتوبات خوانان بلند مکان صفت و مناسبات سرد و سرد و سرد
و کاشخ طالب از غرض و میراج نیست رسم خالی و کار بن نامها مستعد
منفع و لیسی و اندیشه در د و عوز و لغزات طبع و داد اینسان طر د قیقه یاب و در

می آرد و آنقرافه اعیان الطلیل و الخلیل بدل علی الکثیر و الخفیه بدل علی
البی و لی التوفیق و نعم الهوی و نعم النصیر عاز و سرد و سرد و سرد

و در این مطاع باد یکا و رسنادر دفا تر میجی صفت و دریم مناخیر عالی
منفع و لیسی و اندیشه در د و عوز و لغزات طبع و داد اینسان طر د قیقه یاب و در

عالمه بایک لی حضرت شاهزاده محمد علی بن محمد شاه مقدس در این روزگار

عقاید حضرت میرسانه که خلاص خلقت (9)

سر با سعادت که از روی دوزخیده پروری و پرورده نازی برای سربندی
و سر نازی خانه زاد فرویت نهاد از پیشگاه فضل و کرم که امت عطا می یافته
بود بدست دوم شهر ذوق و منزل کنار دریا بهشت شرف و حول از رانی فرود
فرق خمر و مباحات که تین خانه زاده علی بن برافراخت در این استقبال
و آداب نیات آنرا ای آورده چهره عبودیت و انکس بر سجده و شکر و پس عنایات
بهائی افزون را گین ساخت امید و اوست که بر منهای این و افضال و کار فرمای
اقبال عود مال خانه زاد معصوم خدایت کرده مورد فرید و از نش و الطاف حضرت
ناتقانی جهان بانی شود و بر جزد و بر تقبیل بایه سریر خلافت معبر که بر تین
وین و دینوی مرجع است سعادت و دجانی اندر زو و است و معصود است
مرد با اخلاص فرویت آئین محمد خاالدین بخت و جاه و جلال میرسانه که نور دم
شهر ذوق از سرای خاص لور کوچ کرده بر تالاب چون کنیم بود انیظرت از کمال
باولی منزل نموده پرور شد حقیقه سله در یایی بهشت بسیار دور و راه
و تنویر عبودیت و بدیش ز با و با مطور و از یکا مکانه که تالار دیا جاه داشته

بشدت آن غمخیز روز دوزخ را که نزدیک است و عرض داشت فرموده اند
میرسانه که بهیست و یکم شهر ذیقعد از درگاه است گذشت بر لب آب خزان کرد و
از پیر خورشید و اثر نهفت اعلام نفرت فرجام که اندر وی عظمت و شکوه از راه دور
تمام گره در زره در اندام گروه سخاوت بر زره انداخته جان این بر عقیقت
آئین بر زمان ره بجائی در یک گوش است غرور از مقام نمود
میرسانه که دوائی صحت استمائی که از راه انقائ فضل و کرم بر این مرید رحمت
شده بود روز عید الفیج در مقام جلال سعادت اتصال بخشید تسلیات داد
که بهیست مل حال این فردیت بتقدیم رسانید و روز از نش بر کمال بر خود بالید
موانع حکم جهان خطا بخوری که حکیم محمد تقی زنده است استعمال این دوائی خواهد نمود
و از میان تو جادو نمی آید و درست که زنده شفا خواهد یافت در میان و میرسانه
میرسانه که عید الفیج بر ذرت اقدس مبارک و فخر و با آداب تسلیات تسلیات و
این روز شریف با تعلقا فروب نهاد چه اگر معنویت بجای آرد و زده جاب
جل و عبادت نماید که روزی از ابام سلطنت جادو از طریق
میرسانه که عید الفیج بر ذرت اقدس مبارک و فخر و با آداب تسلیات تسلیات و
این روز شریف با تعلقا فروب نهاد چه اگر معنویت بجای آرد و زده جاب

ما به این شکر بود از نظر نور گذشته باشد بعد از آن بیست و دوم ماه منقذ مخل

و بعد از آنکه در بیست و چهارم محله اینها دیده و چون بر سر راه چهل و دو واقع شده بود (۱۵)

و غایب بود داشت و دست چار و سر داده روز اول یک سیر خاب و یک غای

و روز دیگر در قبال و یک غای شکار کرد و در شکارگاه یکفته چنانی را در

خصت پیش داد و باقی در شکارگاه میرساند که چون این مرغی در شب

مجموعی از سعادت اندوزی حضور غرضی کجاست شب گذشته اندیشید و بعد از

راه ملت سرطایه و دانش و کثرت احتیاج بارش و لازم الانقیاد و قولا و فعله

و در روز غرضی بنشیند جاه و جلال تو اندوزین مرید و دست آیین سر زده با

لله او درین روز تبرک عا شوره که زمان عفو زلات و احوال صفح خطیاست

زبان محمودیت بیان را بعد از آنست بخشیش آنچه سهو و نسبا صورت سحر

ببرفته باشد میکتاید بفرمودی ایستای اینه کریمه زبانا تو اخذ نماند و

احطانا از بنشیند و فضل و کرم امیر و در بر برای چیزش و عفو عقیرات میرساند

و الاثامی ابد الهم محمد و موسی و طابا ایضا و در زکوة و در حقیقت

میرساند که در و در حرکت آمدن نشان حالیت در ایت عثمان مانتد نزل آیت

و حرکت از غلبه افضال و کرامت منزه از غلظت و غلظت از غلظت و غلظت

نزد پروردگار حقیق با خود حیات بخشنی بر دینوی گشت و فرخ نور و عز و شایع
و بر اعظم شعله بهایت و یقانی کردید شریای بتقدم ریش و سواد خاخر و زین
جنگه زانیده مراسم آداب انتیحات عباد و دود از فضل و کرم الی امید و زین
که از شد و لازم الانقیاد و استوار الی دینی و دنیا و دین خسته قدم از نه عوده
تحمیل و تقبیل کابض و مابسط بر چه تمام تر دینی کامیاب کرد
سازد و سازد و خنده پس سار که مبارک چارچین کین را کشت و بافت الحسن
روشن کوفتیده آوند بهجت و شادمانی و زین مسرت و کامیابی و خوشی
عالمیارسانیده بر ذات مقرر و غرض اظهر قلم دینی و دنیا مبارک و میمون با دین
روز جهان افروز که بخت خدا داد و دولت قوی بنیاد ساز کرد و مبارک است فرق
در سرش نشاند و انفاستقیان خفا بخاک و اورد و حرمه نشینان عالم پاک
در دعا طول بقای آن خداوند که بهمان با و ج بهفت تاج فلک سیده مرید
فدوی آداب و رسم که گشت بهر اینده با عقیدت آگینی با آورده
دل و جان را بکین خارق و عیض محفل روان عوده زین عبودیت بین و خواب
اندر دینان کنون که سر رشته عمر روز افزونی بر دین حقیق در کرده ساگر
تبع زبانه کند و چون در این حکام بهجت و کام ندرت

میرد و در شوق حق کمال عطر طبعی گامیاس کرد و نام او ایضا رسیده و بیاد می ماند و در دست مبارک
فرمانست که در این کتب و کتب دیگر
میرساند که در کتب و کتب دیگر
بسیار است خلف نژاده نامدار کامکار محمد عظیم الدین که بهار پیر بری حدیثی آگاه و مال اولیای
سلطنت قرین دلت و بخش دکن مریدان عقیدت الدین است بجا آورده در حضرت
فیاض علی الاطلاق استعاره میزند که غلستان دولت و انبیا جادیده مال قبله دینی
و دنیا را همواره برومند دارد و دینی و انبیا جادیده مال و جهان را در دست خیر نشسته
بابه میرد و در شوق حق کمال عطر طبعی گامیاس کرد و نام او ایضا رسیده و بیاد می ماند
نستی فرزند زنده میرساند که در امطار ابریا افضال و اکرام عام
و الاغیاب است ای چاه چن کیتی را طراوت بخشیده و با خاصه انبی چوب و طریقت
و انبیا برود ام ایضا حضرت عالم جای انبیا امانی و افعال کافه نام و انبیا حصول
مقاوم و برود ام ایضا حضرت عالم جای انبیا امانی و افعال کافه نام و انبیا حصول
و خانه زنده و رسیده و بیاد می ماند و در دست مبارک
این عطر را در پیشش با تفصیل از یری عین منی تو جهات باطن آمدن میرد و
حقیقی میرد و در دست مبارک است انرا الکی ال ادب است بقیم رسانیده امیر و
است که در دهکاه عالم ناه برکت رسم و رعایت تسبیح میرد و کامیاس که در دهکاه

[illegible]

بالم را در آن روز عظیمه بدو عطا فرمود و انعام بسلطنت و جهان بانی زرتشتی

و آن بر بخت می گون ابدالد بر ساطع و لام با از عطا جو حبس عظیم علی بن

در حبس حکم الاور کس لا انعام بر معین الدین شرف و عطا فرمود تا نیا بلایان و نیش

چهار بخور دست که برید و روی بدین منزل تقرب شک و مقام نموده و مردم متعین نشد

خلفه و بخور در سینه تا فرام آیدن مردم در بنی اوقف نماید یا که کند و برگاه مردم جمع شوند

و در آن شبش کرد و یا صورت حال باز عرصه است نموده مطابق حکم و لا بعمل آورد و در باب

تستوی که فرمان رود مطابق آن عمل نماید و در سر حدیث با و در شش میرزا نند که نیش

و قتل و کرم دو بوزد و نموده نیک که برای فروخی رحمت شده بود و در کتاب این غنایت

والله با بانی بنده ای عقیدت آگاهی تقدیم رسانید و چون از عده شک و کسب عطا بانی

خدا فیض یافت ای کربن غنائی الهی بر تو توالی است به و جهمی تو اندر آمد و لایعجز

اعتراف کرده بدعای ختم نمود و انعام بسلطنت جاودانی طراز زردان سال کسب افزا

با با بقا بنده ای و در روز الامیر میساند که منشور الامیر کلید بر غر و محلی بلادی

خطا در خط زردان هزار جان مانده ای فدایت نشان تا در رلف و خورشید

و در آن روز در صدر بر نشاد واجب النقی و در باب تقصیر چ تا در صوم

و در آن روز در صدر بر نشاد واجب النقی و در باب تقصیر چ تا در صوم

تجربہ خدان اصراری که از او خبر تا یکصد نرسد یکی مضطرب و دوقایح بجای آوردن
فوزی رحمت شده بود بر تو و محل سعادست نزول بخشیده سرای اعتبار و انتقاد را
شکار کردید تمام ادبی شکر این دزد بر روی را در باب نای عقیدت آماهی بقدر برسانید
است که توفیق تحصیل بهره دولت استمال امر و ملا قدرت یافت بر طبعی ارشاد و هدایت ملوک
کرده اند و اینها را به سبب این که در این زمانه در میان مردم بر سر نه که با تخیل
نموده فرج افزای محبت بر برای اولاد و فرزندان در خانه برادر نامدار و مکار محمد عظیم الهی الهی
سیرت و شاه نام بر روی این فدیوت و شاعر محقق که در حیدر تجویر ادای ادیب و ذریه مرآت شمسیت
زبانان عبودیت بیلان را بقصو تحیات کشیده ایمات مبارکها و آنرا ابدانیت ماضی و هیئت
نصابی آرد حق جل و علی ظلال طلیل نکرست و سایه در غار رحمت بر و در شرف حقیق در جهان
بر مفاوق جمیع بنندگان عقیدت سجا غلدر و مسبو طراد و انصاف در شرف حق السعاد
جو عمر رساند که رحمت ارشاد و هدایت براد عنایت قدسی اصلاح فیض انوار بر سر
الفاخر قوم بنام امان الله و حسن الله و ملا عبد الحانی بانی مرید نوشته معلوم خود و در وقت
محوه و در این محلات آنرا بانی بنندگان عقیدت اکبر رسانید چون نزاره ملک طیار
استعد او یا نشا و ادب القیاد کنیز الاحتیاج است در هر حال امید و از بهیت
محمد بن علی با نقاب و عطا این عطا را در غایت مرید و بهیت این که در الهی نوره

فیض خلیف غفر علیہ بر سر گذار رسید نه نیش شکر کار کرد و در ازو بیستگاه تفصیل است
 و اینست سرگذشتی بدیه عقیدت اکین گردید است آداب بدایتی های خودیت استیلا آورد
 و در حدائق بدایت به عاقلانای ذات مقدس اختتام نمود و در انظار عالم
 باریک باقیاب و در شرح هر مریسانند که اشتغال امر و الاقرار که به سبیل عبادت و مانی
 دانسته دوری از ب طافض ضابطه اختیار کرده و بکارای ستم مامور کرده لیکن او را
 نشان آشکاراگاه است که در اولین منزل از راه حرمان ملاذت و قیاس چه مقدار برات
 کشیده بر حال پس آدابیت که در قبول فرمان می طند و از حیاط عالم مآب استوعاب می تو جهات
 باطن الهام و وطن بنیاید بردنی ازین دیرایت مواد لبر انجام خدمت جبر و عیوبت بر جسته
 شرفانی و تقییل انسان سپید توان کرد و باقیاب در انهم را هم خودی و سعادت
 بر نور و غمت از سر اندر بر اند که لام محمدی از سعادت حضور لام انوار و سرایه شکر و
 این مریفند و این سر و دروغ سخت تر است لیکن آتش شعل حکم کتی منتقام است محض
 که باین دانسته فرق اعتقاد بر خط قبول فرمان نهد و امید و ارادت که باین فریجه جهات
 بر و در شرح حقیق بر جود و در فیض باب تعقید آستان سپید توان کرد و لعل خدمت
 که اینست تفصیل و سر است و اینست بدیه عقیدت آمار رسید و در بیست
 که در شرح هر مریسانند که اشتغال امر و الاقرار که به سبیل عبادت و مانی

کیمیاء

کیمیاء

نرجان که در وقت خاطر مدیت آگاهی از این مرکز نبات مکرر در خوردن شمع و گل (124)

124

ہر روز تر تحصیل شرف نقیض اسما جادو جلال کامیاب دانا امروز غافل جا کج

کرده ملاک جانها کرده از مردم شعیبیه فی تمصیر و زنده نای درگاه بادشاهی

و جب از غلامان سرکار ولایتی با حال سوری غلامان دیگر و دیگران فرقی بر سید

اوجہ دست کہ منتظران بہشت حضور لام الحوزہ تاکید کیا کہ باید با جماعہ خوانندہ کردگار آمدہ

[illegible]

خلعت فاقه افتخار بخش دنیا و آخرت که در از اسقین غر و جاد و لکد کریسان و

و در مقام جود و بخت ملک علی سرتیبدی از دولت و بخت و بختی العالی و بختی بختی

[illegible]

سرور زریه لعلکندار است و ادراک که فرق خازر است و صورت و نمودار

نهادن و از عدم دست بردارند و ایامی را که در اوقات سلطنت خود داد و دو

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

ما به تقدیم و التماس تقدیم و التماس گرفت است هر مردانست طاعان خورشید

1990年12月

تسلی است و آرزو و نفس - آجال که عالم زندش خلقه ببرد و در دنیا بخواهد بود
خلق که خوش افتاب است سلطنت و جهان بینی ابد الهم ربنا بان و درخت نیا و درخت مانع
و در دنیا که با و نیست ملک و شرف بر همه و در دنیا که با و نیست
که لیکن آرزو بسیار با و نیست و غرض از آنکه در دین عالم کثیری پیش آید و در دنیا که با و نیست
بر این دنیا که با و نیست و آرزو و غرض از آنکه در دین عالم کثیری پیش آید و در دنیا که با و نیست
اقبل عدد مال که بهشت که گشتی می تواند مقصود و در دنیا که با و نیست
غرض است سعادت و اتصال به زردان فرخی و فریدی و دولت و بهر فری و غرض از آنکه در دین عالم کثیری پیش آید
که چون آرزویش یافت و بهر فری و غرض از آنکه در دین عالم کثیری پیش آید
بجای آنکه در دین عالم کثیری پیش آید و غرض از آنکه در دین عالم کثیری پیش آید
عبودیت و افتقار سوره و در دنیا که با و نیست و غرض از آنکه در دین عالم کثیری پیش آید
که چون آرزویش یافت و بهر فری و غرض از آنکه در دین عالم کثیری پیش آید
است لهذا بهر آنکه در دین عالم کثیری پیش آید و غرض از آنکه در دین عالم کثیری پیش آید
و در دنیا که با و نیست و غرض از آنکه در دین عالم کثیری پیش آید
و در دنیا که با و نیست و غرض از آنکه در دین عالم کثیری پیش آید
و در دنیا که با و نیست و غرض از آنکه در دین عالم کثیری پیش آید
و در دنیا که با و نیست و غرض از آنکه در دین عالم کثیری پیش آید

از جناب علمیه و کرامت الطیفات امیدوار است که سعادت آستان بی غنای
نصیب می گردد و سرور شدت حقیقه مست در بولای غلبه خلفه نفع نظام الملک ^{مقدم} (۱۵)
معاد مکتب اندوخت نامداد و آنند قرآن مجید را از بنده شنیده بوی شرف و
کرمی خواند صحت آن دارد که حضرت بشوئند بوزیرین خود می خواند و او حضرت
حاجیه کرد افتاب سپهر عالم بنای نوران سالک طالع با
ی سبزه عرشه بخت عیان تاج ثلاثی دیگر است و مقرر است که شاه تراده روز
حسین البسم الرحمن الرحیم را بخواند و بگوید و متنی عرض شد است بنشیند بگوید
در مسجد است و بنویسد و تمام نمودن قرات قرآن میسر سازد که چون بروی بخواند
خاطر حقیقت الکی نوزید سر اسر امید مبارک و صول مقدم فیض توام بانی حد و سعادت
اسلام افروزند و بیان کرده به لوله احد و غمیدار در بند دیگر مکان که ما نور شود بخت
بوی قریه افتخار و جهانی فزاند و ز دین مریدان توالم قرات قرآن مجید فارغ شد و بوی
آن چهار ختم کلام بخیر می بیام تمام نموده بدعای بقای دولت روز افزون تمام
دارد ایند متعال ظلال عواطف افضل حضرت والا را بر مفاتیح جمیع کائنات
و مکرر دارد و ایند بخت شاهزاده محمد خجسته (ضرر بخت پیدا شد) عرشه
بر عرش است اگر چه بخت بخت بوسید بوی شرف اندران محفل شاه

و جلالت و فیض باطنی و جلال و کمال میسر اند که از دم ما محرم حضرت کیت خواهد شد
کمال غایت و برتریت مندر یاد فرمود که آمدن احرار سعادت ملازمت می نماید
چنانکه حسب اطمینان نقاد دولت حضور لام النور دیت و از روی تو جهات حاصل تفضل
و فزون از قیاس پیشین زود درسی تعلیم استوار شد بعد از آن او را یس یا قوت عطا کرد
و حضرت انعام بخشیدند این فردی آداب استوار را بدین نامی ارادت این بی آورد
مراجعت نمود و اکنون در فضل و کرم ربا امید دار است که شرف ملازمت والا در جمیع
آرزو تا مرجع است بر چه زود تر در زری شود زبانه تر از آب شسته بدعا ختم شود و آفتاب
سلطنت جاوید مال نر از آن سال جهان افروز باد و در وقت نماز و در وقت نماز
در وقت نماز و در وقت نماز
او را یک بار نهاده و در عتق و غرض مرغیضان حضور با طالع النور فیض نور می رسد
میوه که بر پسته بر عای لغت و فیروزی او کیا محو لغت ابد بنیاد مشغول بوده و
سعادت تقبیل آستان سپهر نو امان را بهر از آن نیاز آموخته امید دار است
که عنقریب حصول آن کامیاب گردد و بیرون شد کامل است و درین ایام معینت انعام
شیخ عبد الله و شیخ نظام الملک حسب اطمینان اقدس علی بکیت فایده فواید
قرآن مجید را از بنده و زبده بعضی از شرف آفتاب می رسد که در حجب نرسد

سپه سالار حضرت ولایت علی بر خواران عالمی بیدار و بخوار و بسط
چون زین سر با امید ببارت و کرامت شمول و کتب غفر قریب و ایام محدود و باین حد و کثرت
امید سام و اورا جهانان گردیده ازین ره گذرانی عبودیت سرشت برود و بالیده اند
که آن الله تعالی علی سرع امان تحصیل شرف تقبیل غنیه جاه و جلال کاجایان است جادیه
میشود زیاد و ترک ادب و لغت بدعای اقسام نمود افنا و سیر سلطنت و شهر یاری نمود
سایع عالم افروز با طمعه غنیه و جاه و کرامت
اگر عرض داشت مرید صادق العقیدت و برافروز آداب نایب و ارستان در کجای آورده
بمساحت حقانیت جامع جاه و جلال میزدانند چون از دوری اورا که طاعت و ولایت
تثانی مرید و راسخ ارادت است از نزد بخت از جناب و العظیات است عابد و
که غنویت محمول این لغت عظمی گردید و سید الکتمه سعادت دینی و دنیا است شرف و
بعد ادای آداب و نیکی مبارک و جامع جاه و جلال کعبه ای و آمال
میرساند که استغنی لغوت و فیوضی لایلی و دولت قاهره جادیه طراز و ظریف
و الهفتم که درین نیام نیست فکام فرود فتح مطلق و شور و گنج که بمیان نایب و آمال
چهره ظهور و فرقه سام افروز جهانان گردید و دعای و دعا کون مانا مال و صحت و سرور
صحة استغنی ظفر نایب از مبارک فرقه صند با و خوشحالت تازه و لغت و لغت می زندند علی
الدوام غنیت سلطنت ابر میعاد روزی شاد با البنون و العباد البصا که
عرض داشت فرود و فرزند و برافروز بعد ادای ای که باید و
که پیش از معروض میبرد که فرود و مبارک مقدم غنیت و ارم کعبه و نیکی

فرجام

فرزند حقیقی با همه سعادت و خفا و افروز گردیده امید داشت که انت الله فیروز و تقی است
قدیم سعادت و در همین افروز و خفا با یک خدمت سامیه نیز بهجت بر او عطا و انی کو کسایت
انتخاب نماید علی الدوام بر خفا و فرزندانی گسترده با این خدمت و الهی و الهی و الهی
فرزند آرد و منته در افروز بعد از ادای او با وجب و اخلاص مروجید و در جوانی و خفا
و لغات بدنی شریفه و محبت و سمع گردیده اند و اخلاص و اعتقاد و مکتوبات
طال کرانید و بسیار نظر مند است امید فضل کرم از و متعال عالی اسرار و حال صحت کامل و
عاجله لقب و کثرت و خرافات از استقامت ذات سامیه مکرر از روی مهربانی و خفا
که ختم مرقعه بر شاره انتظار و دل عقیدت و خرافات و مقرر است سامیه و غلو و
و الطاف بر این علی الدوام و مستند با این خدمت و افروز و الهی و الهی و الهی
فرزند آرد و منته در افروز بعد از ادای او با عقیدت و دنیا و خوف و غرض و دنیا و
فانی که از راه لطف کرم شرف و ریاضت و بد پر توه و دود انگشت است آنرا تقدیم
رسانید و در افروز و منته برادر بختی برادر با مدد و کمال و عالی
و الا بتا همیشه در سامیه و رحمت بانی بر و در شد حقیقه کما عیاب و دایمی و
باشد لب و باطن سلام اخلاص و ایم و اظهار اشتیاق و دیدار بهجت از نام مکتوب
که چون در این ایام خیر انجام جهان مجسم و دست که بدن شریف و غرض لطیف کرا
چند روز نسل منده بوده بکرم ربانی صحت اصلی از روی محمود و در کسایت
ملاذمت معایر و افروز و انگشت انداخته و اوقات برونه اند که باطن
و بسیار است و بهجت کرانید و در غایت معقول و لغات باشد و در حال

کجاست که از آن بود در قبل خیر محض نیست و هیچ که این شفاي خدا و بزرگوار است ای صاحب

شماره ۱۷ و بعد از این چهار گفت السلام بر رکن در جانی روزگار خفته و انار مرده و (۱۷)

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الهدى والرحمة
الكرامة

عنقیدت مندا غلامی این محمد خاں الدین بعد از ای رسام تلیحات لغرض خجابت و منع بر

در هیئت یک عالمی در کرب نام است ادب به نیت بجای می آرد امید که معانی این
فصل اندر هر چه واحد و مرکب و سایر مبادی استخوان که این اندیشه را در هر یک

بنیت طغیانی و دشمنی بخوار طلال از سر امون خلافت سر دور دارد و امان نخواهند

را بر چه زود نرود اگر آن خدمت مرا سر سعادت که هیچ مفاسد و مزاج است بهره و در آن

عنوان نقاد و غرضت بخوبی نفیونی و نوابی و مجری الهی بالقیه میرساند که

دولتا مادی و دینی و جیسا که خودم علم کوفت طراز شده بودم در محفل تجنید و انوار
آداب عینیت آن تقدیم رسانم بمقتضای ارادت و احترام رسیده بودم و چون

سرور مشق تحقیق سعادت جاودا مبدانہ امید از نرم کرم کار ساز جهانست کرامت

حضرت ابراهیم رحمت کدو و زبیدی و فیاضی از صیبت عقیقت الین کرد و ساسی شریف

مخلو و مشروط ایضا با مقتضای معنیها، همان گونه که در میرسانده که نیز لفظی است

و سبب از آنکه کلی از سرست زور سالانه حضرت میر و سید علی علیه السلام که بسیار باشند و
چنانچه در جلد شان است زینان عقیده است که از این باب است که در این باب است که در این باب است

محمود حمید لرو که انی تقویت عالم آرای بهادر خان مبارک و نجیب و وفادار و مهربان را

بسم الله الرحمن الرحيم

تست و از مندی خود عقیده دارد و در تبت عید و محبت نمودند و بی کل آنجا رسیدیم که آنست
بجای آمدن و خبر خود را اعلام کردیم و آنجا عیدت مندرست شد و میگردانند و اینروز
سعادتمند و بزرگواران نیز در آنجا عیدت مبارک و تحسنت باد الباقی است و فرقه سعادتمندان
را بدو ام بخت کرد و در آنجا تمام اتفاقات محقق شد با آنکه بر سر آنرا استماع
سرت بچند نفر و فرزند سعادتمند در خانه بزرگتر ناسوار کاهار و آلا تبارش زاده شد
الدین عزیز فرزند دینار داد و کار عید ادا می نمودن آن غیبتی برآمد حتی حل و عیاشی
سایه بلند باده حضرت برود شد حقیقه را بر سر جمیع فدویت سرستان بخار و عید و عید و عید
آن پنج نور سیده گلستان دولت و اقبال را بر آن مشفقه مهربان و برادران مبارک
و میون گرداناد و در خدمت فرزند احمد علی مندر میزد این بعد ادای سرجم
کولش بجا آورده از بهر حصول دولت خدمت سایه شایسته عید و عید گرداناد
این سعادت زود تر بر سر و در شوق و ایام شفقست بایسته با آنکه خدمت منقلب
محمد زینب بعد ادای ادایست بود عید ارد که چون مسجد حاجت نزدیک بمنجا که این خیر خاد
واقع است اگر از خجالت فوق نشود زود رجوع برای ادای نماز و عیاشی دیدن شد خان محمد
مدد زینب بود و بعد با جان سرن در نیکو ایامی میاید که چو داد علاج بایستی بنده حاکم
است و اخلاص که سابق باو حکم شده بود بکفایت بی جان موقوف مانده است این
معین بجهی برود شد حقیقه بر سر و حکم محکم مقیم برود نیک و صحت شود که اخلاص و در
صحب کینه و نیک کار در قرار انداخته و نیکو دیدن حکم آهسته عید کرد و در
بکشتند با آنکه عید در رختن قرار برود ایام تمام باد و بر نود و عید بر سر کاهار

و این کتاب را به دعا و استغاثه بخواند و هر روز در این عافیت شش ماهی بخواند
و این عافیت را به دعا و استغاثه بخواند و هر روز در این عافیت شش ماهی بخواند

18

افترمود ای آداب ادب و اخلاص مودعیدار و کجانی نوبت محبت جاوید مبارک مقدم
شعادت تمام قبل جهان و جهانیان با یغمد فیض نمود سام افروز خلائق گردیده اند
آلت که غریب شرف تقبل عتبه جاه و جلال کامیاب شدند به ادراک خدمت ساینده
سرمایه محبت و انبساط حاصل نماید سایه عطفوت پیرایه علی الدوله بر مفارقت فرزند
میسو طایفه بحق رب العالمین عودت فرزند عقیدت مند بعد ادای ادب ایات
عمودیت ستم مودعیدار و کجانی آرزوی ادراک خدمت شیرین فرزند افروخت
لنذا حصول نعمت حضور سرسبز محبت و سرور در جناب عالی مسألت بنیاد امید و لطف
و کرم او غفر الله و علم ناله جهانست که دریانت این سعادت بنودی نصیب و سبب
اشفاق پاینده و الطاف پیرایه بر فرق فرزندان گسترده باشد
شماره اول که در این کتاب است و برادر خود در این کتاب است
ما این کتاب را به دعا و استغاثه بخواند و هر روز در این عافیت شش ماهی بخواند
در این کتاب است و برادر خود در این کتاب است
بتجلیل و کرم مجاب آورده مودعیدار و کجانی صورت بر روی اضافت شهاب و کرامت از
نفاذ رسالت بر خطبه این ادم را با تمام مواجبت که با شرف میسر از فضل خلیل و لطف
جلیل خویش در دو حد زنده گانی این مخلص عیسای عطا می غره الفوائد منبر گردیده یعنی سری
کرامت فرموده اند بعد از ادای وظایف شکران عطف علی تمام ادب است
را بتقدیم میرساند حق را و عافیت و طریقت میرایه از غلغل و غم
دارا و حوائج است و در این کتاب است و برادر خود در این کتاب است

والله اعلم بالصواب فان الله اعلم بما في القلوب والنفوس
در خانه آن والا که رکعت بودند رسیده ابواب سرت و شادمانی بر خاطر دیت تا آن
مفتوح که خوانیده می جل و علی وجود مسوداتی نهال چمن و دولت و اقبال و طوبی
کرامی برادر محالی برابر مبارک و میون گردانیده در ظل خلیل حضرت پیرو مشرق
بهر طبع حسا نا ادا را میت میاد حال عافیت شمال خویش دانسته
و از برادرش در خدمت عیسی محمد دولت افراد بموقف عرض میرساند
انبرهانی شهر صام را به تحت اقدام پیرو مشرق حقیقه صاحب قله حقیقه با حکام
حق عرض می این فرخنده عید را به فرزند دکنه و جهان و از هکله میرا مبارک و میون
گرداناد همیشه بهمت جان و رازی عمر دغای اجابت انجا بخوده امید و در است
که در صورت و هلاکت پیرو مفرقه بذات با برکات نصیب شده است
و خدمت میفرماید عیسی محمد دولت افراد ادا حقیقت
و تقیم و مرامش تمجیل و بکرم میآورده و عهد نمیدارد که علی الدوله فتح و نصرت اعلام
فلک اقتضای و تلبیس عتبه علیه السلام پیرو مشرق حقیقه از جناب انبری است
نموده ادر آن ملذمت کرامی را بر خوانانست امید که عنایت بتقبل شده
مثال قبله جهان و جهانیان شرف اندوز گشته بدریا نعمت سابی خدمت هر افروز
بهجت و سرور کرده ساد عالی صاحب عطاوت کسری علی الدوله بر نهادن اخیر
خویش در خدمت ایشان با تقایم و خدمت ایشان را برده است
معرضه داشت جز در پیش احلاص کیش محبت اخرا و ابواب و تعلیم و ازان
حقیقت و بکرم ادا نموده عهد نمیدارد که چون ادوات بی ملذمت سر کلمه

مقام محرابی و سنوی است و درین زمان صیحت اقتران نرود جانفزا چهار کس وصول
فیض شمول مرکب نعت قرین و الاشای با یخندند مسود ساس افروز کوه دیده اندازد

(۱۶)

اُسید و است که نرغ تقییل آستان سپهر تو لعلی سعادت و وجهانی اندوخته بهر
نیت نعت ساسی خدمت نیر کامیاب کرد ساس عطفوت بابه در میان بر سر خرقه
جاودان محمدی

بامر ضیة طلال بسیار مرقوم و مقام شدم چون کس را در عالم دنیا اجازت استقامت داده
اندر جهان محال بندگی داده خدا است که همه را بباریت سپرده بر این تقدیر
در این قسم قضایا بغیر از جد و شکر و شکیبایی چاره نیست در این صورت مبدول
این آیت رضی الله تعالی عندهم و الله اعلم بالصواب و الله اعلم
شامل خاطر فلیش را به بقای ساسیه بلند بابه ذات تعکس سپرد و بر شرف حق
که سر باده حیات و بر سر باده زندگانی مریدان میمانند قیام دهند و ما را ازین دافعه ناز
بهاست ضایع و ماسف دارند با سبب

حضور در خدمت که شغل بر آردی بر اسم صفت وصول مرکب ظرف قرین مان
سزای من در سالک بود و نه بکار مطالع در آمد و چو در باب احراز طاعت بعد وصول
سراوات فیر و دی مستحیوانی است و در مرقوم نموده بسیار موجه است بر این سخن
پذیرفته باید که ما را مشتاق و در انکاشته بخوبی که انکاشته اند از حق و باطل آرند
و ما را مستحق نسبت بخوبی روز افزون شناسد اینها را در خدمت
که در بخونلا مشتمل بر تیرد و جان بسیاری و در در مقام باغنه باغنه و باطل و باطل
آن کرده تفاوت نموده در سالک بود و نه بکار مطالع در آمد باعث خوار شدن
و زاری که آن سزاوار مرگ است ساسی خدمت محمودیت همیشه مصدر بقصد و مردا

بعد از آنکه در خط سلطنت جهان خانی افزوده درین ایام فرموده انجام گیرد
را بهای عالیست و حال باخیر و در رسیدن مرکب غیر دزی اتصال بهای و
هم رسیدن باید که باطرح جمع و در قلع و قمع نیز باغنه جهد بلیغ انکار و بدو لطافت
مارا شامل حال خود شاخته و در نیکو خدمت نذر درگاه عرش اشتباه شایسته
امیدوار نیستم باشد و الا شای سعاد و کثرت نگاه
لایزال العنایت و لاف قابل اللطف و لا استغفار رحمت خدای شریک
عمر و طف و الا شای بوده بداند عرض داشت که شتم بر خلوص عقیدت و سعاد
و تولد نراده سلطان و شکر و وصول نشان علی و خلعت خاص می داشتند
از نظر کرامی که شست آنچه در مادن مطالبه سرکار بادشاهی و سرکار خدای ماسک
معرضه شده بود بخیر و صحت جوست حسن اخلاص آن سعادت و آسبست
بجانب عالی زیاده از زنت که محتاج با ظهار باشد توجهات مارا مدبار
دو از افزون شمار بر اینست و الا شای شایسته و آسبست
اکتاف بشیخ عبدالحق توجهات عالی سعادی شای میفرموده می بوده
عرض داشت که در جواب نشان سبکی در رسالت بود بکرامی ملاحظه و در دین
که تضرع حقیقت میرسانا بر روز رجعت ارسال نبوسته جوابش رسیده
می باید که با شمع شای عالی سعادی زود می فرستند تا با شای شای
بسیار مانده کارهای عظمی و انی حکم و احکام انقیاد صورت سرانجام بدو برود
نشان میفرموده با اجازت ما فرستاده شد رفته ظاهر بیکر که نشان شد
که در این خط سلطنت با شای شایست و الا شای شایست و الا شای شایست

خدمت جناب را حنی نادر که نام مست ابله یافت تا از نظر نور بگذرد و تا از نور غنچه
 محروم است این چنین را در لباس دیگر و در غنی والا کردند معقول بصدرق شود و با وجود
 این همه احتیاج و حسن نسبی که با مردم اجبیه و کرایه کش اگر عبقه ضایع بترست طبع هر
 داندیت واقع شده باشد بخوبی که از حضور کرامت بخواران در و اهل در آید بلند
 بلوچ مقدم شتران کواکبی در شمس است و برادرش که در شتر کثرت پاکر حاضر بود
 نخست برادر و پسر برسم علی الحسب سرکار گرفته نوشته داده که موازی با نفسه
 و جعل اند شتر سرانجام نماید و برادر بلند اند که تا کید بیع بکار برده شتر
 مرتد را موجود و همیاست بوقت و هنگام با تو زک تمام بمنزل گاه مگر
 قرین رساند درین باب کمال تعین دانند اینست تمام بر سر وزارت
 لایق عنایت والا فی معصوم توجهات حضرت شاهی مفتی و مهابی
 بوده بداند و ضد انیت که ارسال داشته بود عطا کرد کرامی پوست و مضمون
 بوضع انجامید چون زرد بخارانه رکاب حادث انتساب مطلوب است سیادت
 بنده قابل المرتکب والا متعالی امانت خان از عقیدت کز نینان با اخلاص
 ماست باید که از آمدن زرد بخارانه یادش بی خبر دلاز بوده تتمه طلبی سرکار عالی
 از خان مشا را زود بگیرد و همچنین زرد بخارانه بیامدی توقف و تا خبر شود
 برساند و بکمال دبار معلی بیاکند و رسید که بوزارت و کفایت شاه عنایت
 خان عقیده بوده و بیلیغ نماید که زرد بخارانه جاکیر به بهر بیست و نه باشد و چون
 سرکار عالی خلعت بر او عطا بای قابل عنایت نشان می نموده تا بر

محقق و عظیم بنی نبی و ملا خطیب طریقت علی سبیل التفصیل رساله چون درین
 عدول کلام هدایت بنام استعظیم الامر الله و الفقهه علی خلق الله کفری الحقیقت سر عمل عبادت
 معتد به است از وجود فیض ائمه صورت ظهوری باین امید خدای است که نغمه این شایستگی
 درین جهان باعث فرید عود دولت و عدا کجانی در یو قرب تر است در بارگاه پادشاه
 حقیق میشود نوع درین اظهار است احوال و عظیم القلب بنده شسته هرگز نگاری و خدمت
 که لایق شناسند به اعلام آن بچون است و ممنون عاطفت بزرگانه نیست خسته باشند ایام است
 و انتظار از یرمال بادیه سیر در این راه است از سنج و اوقه طایفه حال مشورت
 نشان جعفر خان برین صفی خاگر ای بنی بیت عمار ائمه و حاشیه عزیز تر بنور به نسل است
 که درین دوشده باشد اما چون در نظر خداوندان در نش بر کمال طبع جهانند صورت و خیال و
 تمثال پیش میوزان شود و روشن دلان حقیقت آگاه میدانند که بقای جاویدی
 باین محض و نجات بهیچال واجب الوجود است و تصور ممکن بر مثال عکس و آینه
 و وای و تواری ندارد بر این تقدیر یقین حاصل شود که بحسبورت خود در بیان و مقام
 رضاولیم بوده سر خط تقدیر انبندی گذارند باشند خدا و اما است که درین مقصود
 دل خوار نش به سخت حالت و هم طبع انبوی بر دلها و ارباب محبت و ولایه یافته است
 بقضای غیبت توان کو محبت و از عالمی جاه سکه و این جزو زمان که سلوک و محاسبی
 وقت محرم بکسانی است در تمام هندوستان حین نشان نور عظیم این از سده گذشته
 و حال بر خط تقدیر از این شایسته نگردد است فاضل و عام شده الحال که
 که حال نگردد از این پس برین خرامید بزرگی که از این چشم میرا و خالص و از
 زل و زلزله و حیرت است و در این عالم و از این بود و درین و درین و درین و درین

(21)

بنامه امیر جهان فاطمه علیها السلام بسیار عالی بخت براری مستودعت و اقبال یار
 بدارای زنگ طلایی و کمر برکت باطن خورشید مثال با اقبال و محبت
 امارت و حیانت تربیت صفوت و اجمت منزلت ملاذ محبت و اعتقاد ظلمت خان
 عاقل و پیرسته مستداری دولت و اقبال باد شوق در یافت ملاقات کرمی که سر راه شکوه
 حاد است حال انبساط غیر نفقه و ان خود مکتوف طر عطف ماکثر مکرر بدین
 بخت و بختی همه نقای نوری در حبه حرمان موسوم است لیکن عبقضای مکرر
 روحانی است در خلوت خیال بر جا که بکرم آینه رخ تو بود و برابر هم روح انداخته
 قرب معنوی هم زخم جد است اقبال صوری خیزد مان جان شاد شوق که در اقبال
 صیانت دوست که از حبه گاه در چرخ توتی زفاوه بود و جهان عالم مملو رای زین
 شده باشد که استیلا و افروخته کشیری که غنچه راوش سازش غار غنای ناشکفته و حوت
 چندین کرد کلفت بر صفی بخت که در عالم دیده نای تاریک خود جاس جاس
 مستحار است و اسکن این خانه نام دارد از چهار برج پیش آید در مقام تسلیم و در حلقه
 بر بر تقدیر از وی باید شد باری فلک ستیزه خود را اگر که در محبت و در اقبال
 برود و در اقبال است شرف داشتند که تسلیب خدای مایمان باین عطف
 بر ران مرغ مرده آنچه مستلزم افات تواند بود بجا آورده و جراحین نشود که باز
 اتحاد یگانگی در فرزندان جان باین بایست و بیگانه می مضرت و چون در خط و کمال
 در بار معنی ظاهر کردید که در جناب خلافت بجا بر آورید و در حلقه صفای کشید و غیر
 بنام نای در میان طر مودت آگین شاد و اولی اندوخته که شستید و بعد
 قیامت صوبه که باین آماست در است
 درین مکانی است
 عشق جانان مستودعت و اقبال یار

مادرت خان برادرش را که بعد از اتمام شوق در بیت مکشوف
غیر از آن تصور میکردند درین ایام نخست فرجام غمزه نشا پیرای رسید که خدمت دارد
غنی از سیاحت و بیستگاه سلطنت غلظی به آن اقبال مرتبت تفویض نیست در زمانی که خدمت
قرب بساط فیض مناظر آدرس مقدمه فرید تدر در منزلت هست خاطر خلعت امور نوبت
شایسته گردید امید که این باب در دولت پیرای مبارک و سیمونی شود و چون رابط معنوی
برادری خان عالی شان محمد خان جوینی باین است تمهید رسوم تکلف را کنی معنی به
و تقویت مبادت و دستگاه در بارگاه مقدس باعث حصول تنهای خویش دانسته
می آید برین تقدیر یقینی که پاس مراتب بکمیته و حفظ انقیاد بر وقت نصیب
شرف خواهد بود و در هر چند گاه رفیع نماصت طرز مشغله شکست حال خبر مال
حواله دیکس در بار کسب نماید و از آن یاد شد که محظوظ آن انبساط باطن و مودود
از زوده آید زیاده چه قصد یابد

میگرداند که امتداد ایام در وصول محیطه شریفه خلیفای مخصوصی در این هنگام که نوزده
ملک و منی میان آمده باعث نگرانی تمام گردیده چنانچه چشم عجب بر شاه انتظار باز
بر چند در عالم معین دیده در از تصور لقائو را مادر ویت برد و دم دست میدید
اماد داشت و صورت بی در و در رفیع الوداد خصوصی در زمان سعادت جهان بر
و بخامیده شد بحیث باطن روحی نماید بر این تقدیر مقتضای رابط
جنانست که توسط جریان نابره غامد صورت بویده نال این آرزو بوسه لای
بسته شد زنانه تو بیا له نمی دل و جانمیز دانستان محبت و کرم بر خاتم
به نرانا خان بخواند مستان سکه خاطر محبت آیین بکینه

چو بان خبر صحت و عافیت ذات مصر حسنت است از چند گاه که نامه نای نرسید ه
دو کج اردو میجاست و در اظلال غمت بمان آمده استخبار احوال خبر نای پائینتر میرود
در بنوقت که دست از برفاش نهد اند اگر چه تکلیف ارسال خط و ابلاغ پیام دور
از قاعده دانی میداند لیکن در بنجست که خاطر جویده متعلی به نظر است اگر از
دل نوزدی این قف پستان اخلاص آتانی یاد آوری مری شود و در سر کمال محبت
کلی خاطر بخیر است مستعد تواند بود جلالت ظاهری و باطنی روزی باب
بگذری نان چون در بنوا از روی افرو و تالی جملک سهند و چون
مقدس سید که در ضلع خضاباد تالی جملک مرکز شیر بیاری بیان جنقل و در مرکز جهال
که در صولت آن حیواناتی پنجه آسیت اند بجان و مال ساکنان حوالی آن همیشه
میرسد لکن احکم جهان مطالع شرف ارتقاء یافت که چون رفتن این ن بدو
لاهور از همان راه اتفاق افتاده و در باب جلالت را بنهار شیر میل تمام
میشود در بنصورت پیر مکان که در انسانی راه شیر خا شود بنفس خود زده
و انداختن آن خود زیات واجب قطع قیام نمایند و الا بخدمت بگویند که در آن نامه
به رحلی که شیر یاب بر بای جملک افروده کارش با انجام رسانند
بدرست از استماع قضیه از خیال برده لبی عصب
که در بنوقت بافت کلفت و ملال خاطر کرای کردیده از بنی رکنز که دلها و در عالم
اتحاد از ریج و راحت هم متاثر است که در دست بسیار و عمد لیکن چه توان کرد که
جهان کنون و فدیچکسی چندین مصائب ناگزیر است که ای ندر و ناچار

تسليم و رضا بايد سمجود ولي اختيار مقام اصطبار اختيار بايد كرد و حق تعالي و علي كمال
عمر طبع بآن عمده و دو عالمي امانت و اعتماد كرامت كند و سزاوارت است

23

نتيجه و دو امارت سلسله خاندان ايلات مياي پناه نوز چشمه در حفظ و نگاهت
اين دي باشند و زو قه جانور و قفيه و ان خورش خان مرحوم مغفور كه داغ ناكايي بر دهن
اجاي كن داشته و زني كه سبب نهي و كنه سنده طبع نهي و قاي غي نهي چندان بي سبب نبوده
و سكواري گشت كه زمان در بيان در حركت باز مينانند و قلم در قلم نقش خون مي بندد و در ابرو
كه سر و جبار اقبال از تنه با انزل دم هم گشت و صد حيف كه نال بوستان جاده جلال از بر
فنا درم فرد ريخت اگر چه غم دلم اين ماتم جگر كه از مخصوص به آن نقاوه و دو عالم صفت
مي آيد ليكن محقق اتحاد و دو جهان عالم در دیده نادوستان يگر ننگ يك پناه و آه سرور
بر لبه هي بندد و چون كود كه دين در دلا و او را به دن تسليم رضا در دانا نيست ناچار طبعي
اصطبار بايد گرفت و سر بر خط تقدير اين دي بايد نهاد و دين صورت مي بايد كه بر سر نهي
فطري او را براي طول حيات پناه دين پناه فيض كسرت دست دعا و بر دست و بعد
بر فتوح آن سفر كزين عالم قدسي را بفاطمه فايحه مروج داشته از خيمه و فزع كه مستلزم ماتمي
است باز خوانند مانند و از بهر دليري و استغاثي كه همه را اکنون چشم اميد بسوي اينان خوانند
ماند و از بهر دليري و استغاثي كه همه را اکنون چشم اميد بسوي اينان خوانند و بهر شريك
خوانند و كذا بقاي جاوداني عزات و اجاب القائي را مسلم است و ملكي الوجود را عاقبت
ازين خاكدان ظلماني بايد كه زشت در هر چه زانچه سايست سر كردي و بزرگ نشي بهت بدارد
آنچه باعث پيشش آمد و در نهي و در حجاب معلي كودد لجا خوانند بر دانا الله اعلم و در دانا

آن فروغ ناصیه دولت به پیاپی خان جوان مکان از قفص غایب و این غنی موجب شدی عجب
شود و البتّه در تعجب است چنانچه در این مقام برادرش خبر کلفت از آن حال وزیر اعظم خلا
کرد کلفت برالوح و لها و دوستان ریخته و القدر بخبار کرد و دست بر صفحات ضایع عجب
پیمخته که قلم در رقم شکبار می شود و زبان در بیان از حرکت باز نمیاید اگر چه در این دویم
مخصوص آن لغت و دو دمان مجله و اعلا است اما از اینجا که چنین بلند اقبال صاحب کمال
گاه بگاه و وجود شایسته باعث آبروی جاه و جلال میگرد و از این گونه دستور کمال
الذات بعد از مانی و از اگر کوت سرگرد کی پوشیده بایستاید ابناء و روزگار بر دنیا
کاری آورد اندوه مصیبت فی الواقع بجمعیه افراد این شامل است چون لباس حیات
مستعار است و اسکن اینجا نه پاینده در پی پیغمبر یا چارفرمان پذیر نیست ربانی بود بصیر
و شکی نیست یقین که آن عهد و دودمان اقبال محققضای خواهی رضیای بقضا
خود را از عادات عوام الناس و ملی مستحان عرف رسم باز داشته از هر طریقی
جهان با پادشاه حله اند که و جاندر رازی برادر زار بانی که بر ملک سالت منبذ است
و نامدیدی و رنگ فرزند بختن دولت کامکاری است دعا خواسته روح بر حق
آن را بر کوی ترنگاه روحانی را بقا که مایه شد و خوانند داشت که چاره این رخ
درمان نابیر مجر رضای و شکبای غمتوان یافت و تعجب است چنانچه پادشاه
اگر از خبر کلفت و لم قفیه جانگاه نورب غرضان پناه دستور اعظم که عالی را در عالم
شکلی انداخته چه نویسد که آه در جگر و نفس و دلگداز می بندد افسوس که کشتن
دولت و اقبال از باد افتاد و پنهال سر بلند می چون جاه و جلال زویم فرد بخت

اینجا شجره نخل برآمده کنش باد فضا را خنک کند از اینجا که بقای دینی مخصوص است
واجب بود دست و پا را از این کمالیته ها دور دارد دنیا باید نهشت در نصرت
ناچار صبر بر خط تقدیر الهی نهاده بصیرت و تمکین با بدست منت خدا میرا که اسکنان
(20) خانه آن سعادت نشان بارگاهان ناجیه اخلاف نامدار کار کار قائم و پایدار است
چنین زلف را شریفی در میان این دولت خانه فیض کائنات را دایم نیست از
اصل جناب میاید که طول حیات حضرت خدمت نهاده در خواسته روح بر فروغ انوار عالم
روان را بگشاید تا که روح داشت آید که غلام این دردی در تابیدن لب و در غایت
یافت بام و در بهار آبادی است بسعد و تاب عزت آباب
میر محمد ششم محفوظ باشند خطی که بعد مراجعت از مکه معظّمه با جاد و تهور کعبه شریف
و بهجت روضه مبارک نقش نعلین و خطی فرسائی در سالک شد بودند در خجسته هنگام
بعادت زیارت بر خیزد جان افزای و انبساط جاد و در راه از اینجا که در جهان خلق و سبب
در میان اجابائی تر ازین تصور نمیشود و فرستنده نیز توابع عظیم میاید در نصرت بر خیزد
ایام دست از تنم تلم از کار باز داشته باشند از چندی از تصویر ایت یا نگار که در زمان
بر صفت غایتش پذیرفته شد بر فرستنده بر این مواد احاطه نمایند از خود
فصلت مآب کالات است بلا نیز محفوظ باشند خطی که فرستاده بودند
محطال و دانه از شتعال آتش در شهر کشمیر و سوخته شدن متاع خاک و خورش
بر لگاشته استمداد وجه با محتاج نموده بودند معلوم شد از نتیجه که در اینجا دانه عظیم منت
بساکین رسیده خاطر مملکت ملال پذیرفت چون بر سر رعب غایت می توان برود که در
چنین واقعه حکمت انبوی چه تعاضا میکنند ناچار بر خط تم نموده سلا جان
از بلبه ناگهان محض موجب ربانی باید داشت برای تدبیر این بان فعل موزی

یکصد خود در شش روز تحول عالم جاگیر و در سرکار تنخواه شده آنرا از در فرستادند حرف خدا را
نمانند و توجه و تمیز با شمل خود شناسد و در آمدن حضور و مانند انجا اختیار شما
در آنچه جمیع است پس بود انکارند بعلی آید صفت و بویاسان
آئین غلام جباریت عبودیت بر زبان عجم و ادب رسوده و ناهم عقیدت سحر خرافات
افتقار سعادت اندوز نموده بنزوه عرض استادنا و پایه سر بر خلافت مصیبه
که فدوی درگاه میا از پیشگاه فضل و استنان بخدمت دیوانی سرکار عالی متعالی
سلطان زبست و اهل خدمت از حضور گرامت بخور مامور اند که هرگاه قصور و فتور در
از امور مضائقه تعلقه خود ملاحظه نمایند کیفیت آنرا مودعی مقدس گردانند و در
حکم کیت خفا و شرف ابراد یا بد بعلی آید بر بنقد بیانی اندیش اگر در عرض صورت حال
و تقاعد و زرد و عتاب و شای خود باشد جرات باتمس میاید که فوجدار را خالص
شرف در محال جاگیر سرکار عالی مقدر بر رعایا و بر ایا از بسیار برسانند و کاشتهای
آنها با تمام وافر ای ارباب غرض بخواند و مصادره مزاحم حالت و در زان
و مردم ناتوان میشوند و ظلمت استعین باعث خالی و محال و توفیق در محاسن میشود
ندری امید در دست که بر لیس جماعت غرض و نذر که خلاف امر شریعت غرضی
از فوجداران و نهاده داران آن محال مزاحمت بی وجه تباهی خدا ترسانه افساب
خلعت و جهان ندی نذران سال عالم افزاید
دزد و دزد حقیض عجم و انگ راج و علی شرف اندوزان تقییل عتب ملک تبه برساند
که مباحن اقبال و بر رفته افضال قدس پایی روانه محقق گردیده اگر چه ای نذر در حله

مذویت با تشال الادرا الاشراف روزی چند بدوی محوی از کتاب سجدات تعلیم شده
 سدره مثال را فی شریعت مایه می رود اما خدا آگاه است که بر برات خبر الیام
 جزیر که مورد تجلیات ربانی است میر که پوشیده نماید بود که این ذره حقیقت زنده است
 در ارت میگردد امیدوار است که این دو کلمه در محدود الایام بهر یاب سجود مستان
 ملائک نشان گردانام ^{و در این سجود عرض می نماید که این} در در سجود عرض می نماید که این
 جاه و جلال و متعالی استخوان سپهر مثال برسانند که شرف لامع انور فیض تجویر
 از مطمح و غنم غنایات جهان افروز کاشمش من وسط السماء و القمر من افق العلی
 شرف و صل غر ظهور عطا فرموده فرق غنم و افتخار ذره خاک را با وج ملک دور
 بر افروخت روزم نای استقبالی آداب است از تقدیم رسانیده کیمیا سعادت
 ابدی و سعایه جانات سرمدی انروخت و در شکر و سپاس فضل و کرم خرد وای که
 بهر وقت و بهر حال شایسته بنده مذویت سپاس است جهت نیاز و نیاز نشی سجود
 بندگی بر افروخت بنده چنان سلامت الم محوی از استخاضه و زور حضور آفتاب
 انوار اگر چه برین عقیدت سرشت بغایت سخت و شاق است وادی مقصد
 کج کج نور دیدن می رود چنانچه بیست و پنجم ماه محرم بدرالسرور بر بانجور رسیده
 و بیست و پنجم روز به پیش گردیده امیدوار است که عنقریب بمیان مدینه
 عالم بنای جعفر ظفر حکم بادشاهی ملحق شود افتاب سلطنت جاوید عالی نزار وافی
 بر مغارق سالن جادو بیفت آئیم فرزندان و تانان و درختان باوحتی رب العباد
 عرض شد مذوی را سبب الاعتقاد عاداتیه عبودیت بر زمین پادشاهی
 استکانت و انتهای حدود و جبهانی عقیدت سجود و عنقه سدره مثال ذره
 خورده ذره در سجود عرض می نماید که این دو کلمه در محدود الایام بهر یاب سجود مستان
 سپهر توانایی برسانند که این دو کلمه در محدود الایام بهر یاب سجود مستان

(25)

کتبیه مذویه بنی استخوان از افق اطراف بر خط جوی از زمان بناده دولی محوی

بهشتی حاصل دوام استیلا م سده فدا احتشام خیا و جادو دانی داد و ده نورد
 سمت مامور است چنانچه کج کج غارل نوردیده سمت مامور است چنانچه چهارم ماه
 سفر ختم آمد بالجمله و انظار کفر را کبر و کباره در یاد نریده رسیده بنیچ از آنست
 عبور نموده روانه پیش کردیده امیدوار است که بر پیش انگلی اقبال نازل شود
 بر کمال حضرت الانشای که همه حال ترویجی بخش و معاین حال بنده نای عقیدت آماد
 که در چند روز بشکر فروری از بناوی برسد
 و انضال و الانشای که همه حال سرور غش بنده نای عقیدت آماد است که در چند روز
 روز بگذریم ماه جمعه بکسوفت از ناوشای ملیق گردیده در منزلت روز دوازده
 اجسیر شده نرونا فاضله داشت با دراک سعادت ملاذت حضرت معاشرا نورد
 گشت و شد از نظر مقدس علم گرفت و جزیرای پیشکش بر وجه استحقاق برست
 و از مبلای فراخ مبارک حضرت کیت منقاد جهان تفرس رفت که آرزوی کمالا
 رهایی نور آما دهاج و قبله آفاق در خاطر ملکوت ناظر ممکن و مستقر بر نفیرت
 خانبهان بهادر بصوبه و کن و ستوری یافت و در خصوصت هر قدر رعایت عالم
 افزون است بحال بر جلاله بند دل خواهد شد و هر چه بتعمیه اسباب و لوازم روان
 شدن از حضور کرامت کعبه مقدس علی زود غنصه ظهور خواهد شناخت موافق
 مرضی زلف خواهد شد بعد از این هر چه رو خواهد داد و عید است خواهد کرد
 و عید است غندی نهادن الاعتقاد عماد فرق عبودیت بر خاک
 و ستان ملکیت پیمان نهادن جبین عقیدت را بسجود درگاه عالی بنا فرم
 جادو دانی داد و ده در کمال عجز و انکسار بر قف و ضلایع نای سده و سده

همان عاقلان عتبه پیرماس میرساند که بود و فیض آمدن آن عاقلان آفتاب
لمعان که از بین نگاه تفضل حکمران که است صدور یافته بود که یکا کجاست آید در راه
بنام است سرمدی اندوخته لازم استقبال و آداب کلمات آنرا آید آبان خیزد باقی
این تقدیم رسانیده فایده خلوص عبودیت بسجود و شکر و سپاس این نعمت عظمی بر
افروخت در باب تحقیق علی تفریع محاسبه محاسبان آبان و سرودی مغزول بر سر
دست بخیر منصب و لایق خدمت باد بشرط ظهور دیانت و دولت خواهی ارشاد
شده بود و عجب امر عظیم القدر که با بیغی پر دانه و خدمت خواند کرد پیش
از رسیدن خدمتی بحضور مقرر منافع و تقدیر دام از محال جا که مریب نجای انتقال یافته
عرض آن از برکات سرکار تفریع می گردیده چون هنگام تحصیل محصول فصل ریح
در رسیدن و امسال برکات صورت پنجاب - اضافه مناسب شخص یافته بودند
بعد از معیار رسانیده که در این فصل محال جا که بر سر توریستی بحال مانده و از آغاز سال
تغییر و تبدیل بمیاد آید محض غنایت است بر زبان الهام بیان که نت که محالی کرد
عرض رحمت شده بریح آن محال بقسم خوب است اطاعت حکم کتب متفاد منج است
بر جمع مطالب الهیه کلمات بحال در دو بر وفق یر لیس چه عطا عطا و اضاف
محال مذکوره را که در سرکار خالص شریف مقرر بودند با الفعل مسلم و بحال و خوب
عرض شد ملکن صیبن عقیدت سیما را بسجود سده سده
شال آبروی جادو آنجند و جان فدویت اما می را بطواف عتبه فلک اعتلا
و جلال مایه اندوز سعادت و دجلانی که دانیده ذره و در بوقف عرض فیض
اندوزانی آنجن خلعت آبان و دیار بیان محفل سپهر قرین میرساند که بود و در که است
منشور ساطع النور در خشنده سطور فوق عزت و اعتبار نبوده علین بر

لوازم استقبال و ادب استقامت از بعد از این عقیقت آئین می آورده و فی الجمله در چهار ماه و نیم
هنوز پیش از وفات و احوال در کلاه نرسیده بر کلاه میرسد بحسب احوال و تقدیر روزی که معبود از
نظر شرف خواهر را بنده و مبلغ ده گدازید و بهیچ که از مستقر الحلافت استوار و موقوف آمدن
صورت آباد مانده بود برای سرانجام ارسال مبلغ مذکور در آن بی هم فرستاده بحسب دامن
انجام آید تر تا کینه فرشت جنانچه بیست و دوم ماه غلظت روانه حضور بر نور شد و سوار مبلغ مذکور
بنمقدور که از محال جاگیر نزد فدوی بار دو معالی رسیده بود آنرا بطریق بندوی معبره
عرض داشت فدوی را به اعتقاد محمد و جبریت عبودیت با تشنه و تقدیم
سجود سه باره تماس نورانی جاودا گردانیده و چشم عقیدت را به تشنه حاکمستان
فردوس آسای قوتی سعادت به جهانی کشیده و در از حقیقت استقامت و انوار
بجای عرض شرف اندر زلزل بارگاه ملک شهباه و مقتضای نور حضور قدس ظهور رساند
که دو نیز نور عین و منشور لامع النور نفس کبر نور دوم ماه ریح زمانی بر نور و صول و شرف
موصول به فرقت عبودیت و اندک از فدوی جان نثاران درخت لوازم استقبال و ادب
تیمار آن دو عز کردن از باب است و همیکل از بی اهل سعادت جدا جدا با بانی شد و
عقیدت سیما آلوده کلاه کوشه عزت و اعتبار بر اوج فقدان بر اثر خجسته و آبادی شکوه
سکای غیایات بیرون از دم و توهمات افزون از قبایس روح و در دانه که حلاله خلقت
چین نوع ان نسبت فدائی پیشه باب جناب عالم آیت ساخت نقل حکم کینه منشا
بجانبی از نظر شرف که را بنده و در بوقت آنکه بخوض استغفار در آمد بقدر فهم و
استعداد و موضوع اندک گردانیده و عرض داشت که قبل از ورود کرامت آمود
تا نشانی عالی بحسب برینج جفا عطا فرشته تیار داشت از آنرو که برین مقدور
غلظت متضمن مطالب و درم بود ارسال در کلاه و الا نموده چون در باب است و برین

27

کونہیں مردہ
جانفزی قدو
مروند بانید
واقتار

در ماده رسانیدن از بر یکا نصرت انتساب بر کمالی در پیش دارد لیکن فرستادن
خزانگیست بطریق خردی بنا بر فزونی که در چند گاه در اعتقاد و حرمان راه یافته
تیمار دینی وقت تنجواست که یکبار در پی به با فضل محفور بر نور فرستاده در حرمان
موسیقبال نشان بچگونگی نوشتن خردی در جانی ننده مقدون بصیرت کار خردی
اگر جمعیت از رکابش وزی مایست شود و زود با این برسد بهد بخواه ارباب
طلب موجودات خزانگی محصور بطنه با احوال در سال دارد و حقیقت بخور و کلامی
سرکار عالی متعالی اینست که امسال در اوایل حال قلبت باریسی بارانی در
اکثر محال آفت خزانگی رویداده بعد از اعمالان فرستاده غایت خانی بهجود
خبر نیست بلکه به نسبت سابقه را بی نظام ساخته و تشخیص جمع و تحصیل مال و عیال
سعی و کوفای و زربده چون خان قیده ایام فصل ربیع بنایت میکنم بعد و غزل و
و نصب عیال در جفان هنگام مایده نمی نمود با انزور در فصل مذکور همان جهاد
را مسلم برقرار داشته تا کید می و تمهیدی که مشکوکتم دانست یکی بر دواز
انبندی فصلی لاف در بعضی محال تفصیل که در فرزند گانه بعضی والا کسر
انسان و کرد و زبان دیگر تعین نموده در جمله اسلام آباد و غیره ذلک نیز غرض
عاطلان کار آمد به حضور ساخته صورت حال برسم احوال با سر رشته جمع و
و لم یصل بعد انجام و ایام تحصیل و خدمت خواهد بود و در تحقیق و تنفیج عمل عیال
سابق و باز برسی و بازخواست مال سرکار فیض انار و انشام مهمات انعام
معاذ حتی المقدر و هر چه موفور کای آورد و غایب آورد و در میان احوال خواهد بود
قال الله و درست که در سال آینده و فصل و گرم ربانی فتح ایام سخانی بخوی
عطا فرمایند که نزول باران برسم شود تا مزید آبادانی بحسب خواستش و متوکلان
بمنظر

جنبه ظهور آید مافرونی محصوره تلافی آنات سال گذشت صورت پذیر شود درین وسیله و وقت
فدوی بومند احسن کثرت و باریان محفل اعتقاد و اجلال کرد و انشاء بایان سلطنت ابد مقرر بر
سککنان روح ممکن نزاران سال تابان و درخشان باد و انشاء
عرضه فلان فوق عبودیت بزمین خاک ری مایه و صیای عقیدت خیال و بر نفس
گردانیده درود و در محفل عرض شرف نزاران محفل سپیدترین مستطیلان و غنیمت
ایمان میرساند که درود و کرامت امور منور ساحل انور سعادت کجور با خلعت ماضیه
طراز تبارک افتخار و اعزاز دره حقیر با وج انعام رسانید جان عقیدت آثار از ملک مالا مال
نوازم استقبال و مرهم تسکین این نوبت طبع و عطیه بجا آورده در شکر و سپاس عنایات
عالم آری ای دایم و در دوزخ که انشرف است و انفس و افاق است فدای دستان فردوس
ضامنانه عبودیت با نرگس عیادت عالی گردانیده که تاج برنج اطلالی دور دور در میان کردی
رانیات و قرار است استقامت بهار جاه و جاهل و انقباض خنجر سار فضل و نوال حضرت اللات
افزادین و دیار جن بر سر حدیقه جاد و عطا باد بخت رب شرف و انور خالی انور و السواد
بر جم اندین حال آینه و انقباض و انقباض فدوی صادق الاعتقاد بعد آری
مرتب این بوسه عقیده آسمان و تبر ذره و در بوعرض استاد این موقف عطمت و اجلال باریان
مخجل فردوس خصال میرساند که نالین فیض ترجمان با خلعت مرحمت طراز که باقی
جان نوازی و سرافرازی کمترین ندیمان در پیشگاه فضل انسان شرف صدور یافته بود کرامت
ورود مسدود عطا فرموده فرق عزت و اعتبار احقر و اوج علیان بر نواخت نوازم استقبال
ادب استیلا از تقدیم رسانیده در شکر و سپاس عنایات تقفقات عالم افز که فزون از
قیاس بر ویردن از احاطه ادراک مختصر این جزو محفود جان و دوزخ خلاص خلقت نبی

ان پست فردی خاک است نه سیرت آمان شاه زبان عبودیت جان بر لبهای طولی نهای ذرات
 آندس و شخص مقدس مقدس که سره به حیات جاننا و بر لب زدن لای زمان پست که بر شاور گردانید
 سجده و الکیت از دست بر پا که به پند که سره شکرش بدر آید خطی لطیف حضرت والای
 بر مقامی عالمیان عموما بر فرق فردی خصوصاً تا انقضای زمان غلغل و بسوز طبا و کثرت
 جملت میرساند که تبارخ فالان مقدم خرافات ادب تقبیلان و تسلیم و جلال
 بتجمل و تکریم خلعت فاخره که بکران مایه یا معنوی افتخار بخش دنیا و آخرت بود و بولایا با کمالی صورت
 نگار بر بیان دولت طراز استیاری سعادت از ملک افروزی میجو و فرق عزت و اعتبار
 با وج و قدردن و فراخته ناهید به با دای سجدت شکر و سپاس دینی رحمت افزون در دهم و
 نورانی ساخته زبان عقیدت جان بر لبهای دایر و دایر دولت ابد نیلای و خلوه و عید سلطنت خدا
 و در شرف اند و در گردانیده الهی تا ملک اطلی از طلیع خورشید خاری باس زیر نفیته
 کبر و وسوسه و شام از طلوع مادی غیر نفیته سیم باف از ایش بند بر دیرق جهانک و سیر عاقل
 علی الدوام کار از فرزندان عصر صفت اقام شود و این دولت میرساند که به حال
 مکرست شمول خلعت فاخره افتخار بخش دنیا و آخرت که طراز استیاری غرور جاه و نگار
 کر بیان دولت و دستگاه بود چون ملک اطلی سر بلند می انداخت و چون افتاب خدای صحرای شرف
 افروخته تا رخ و نبات بر افروز شایسته مقامی افراخت سحر و شکران عنایات تازه و ثبات
 سپاسی بی رحمت بی اندازه اگر چه در اندازه ناهید عبودیت تا آئین بر دولت لیکن نیز به
 سینه ادای ادب و تقدیم و از دهم بر ستند که فرق نیاز بر آستان مجیب عزت نهادن
 عقیدت جان بر لبهای نهای سلطنت خدا و دایر و دایر دولت ابدی امتداد سعادت
 افروز ساخت تا ماه ز خورشید بر خلعت پرستی تزیین که امتت فرزند سر و دوش
 اقبال که عالم اندیش حلقه در در بند گشته بود حلقه بگوش افتاب ملک سلطنت و جهان
 دیر و در تابلو خود رفتن بلا انظار و عطا

خطی از دست
 و در شرف اند و در گردانیده الهی تا ملک اطلی از طلیع خورشید خاری باس زیر نفیته

و وظایف مفیدیت و بر سنده بجا آورده دوزه و در محقق و عری جاد و جلال و لغو و غرض شنبان
 عجب سپهر توان و متکلفان آستان فردوشی نشان میرساند و این هنگام مینت آغاز سعاد
 و بگویم که ساس زبانی زلف از حیت خشن سالک و مبارک مبارک سازد باز دوده ماله مال بهجت سرور بر سر
 کین و مکهان جفا به یکسان بزم آغوش هم قرین زردانی خیا و نور بود و مشور لایح النور فیض کعبه
 فیض کعبه ماضی فاضله این چنین مقدس دست نور زرش بر سر و دوشی سر را با انگ زردی
 جان خاد کشیده و در زم استقبال در آداب بجا آفران بقدیم رسانیده جیبان عقیدت را
 به خود و سپاس این مومنت عظیم رویش بخشید امید که عباس فیوضات روزگار جاوید
 زمار مخصوص این سال خجسته قال تا به مدت این در متعال نخبان بر ذات قدس صفای و به
 بر اجبار سلطنت ابد المتعال فرخ و فرخنده مبارک و میون باد و خورشید ایام حیات سعادی
 برکات حضرت سرور در شرف عالمیان با مستد از دمان جلالت عمر خضر و امان شود و عین رب العالی
 ابد و دوزه و در محقق عرضی آریان اقبال و مخصوصا محفل سپهر مثال میرساند که مشور
 ساطع النور لایح الطور که ناصیه و الالین بکارش خاصه اقبال نشان در خشان و سر
 بش بقدری که بر قدس بر جان فردوان بود بر توه و دود سعادت آموذ بر فرق فردی
 جان فتن اند است مرسم استقبال و آداب تسلیمات انرا بجا آورده روح و روان را در خلاصه
 و عود نیج نفع انست فردی که در عالم حرکت بیان رحمت و در شکر و سپاس غنایات
 بکوان و لایح ای واد ابر سپاس شریف تفقد است حضرت عالم بیایی و عوق بنای جیبان
 و چشم عجز زبانی دارد و بدون قرمانی در راه عبودیت و جان ناری کردن مدد طین
 عقیدت بهیم که نه خست و نه برآمد که نشسته در زلف مشکانه مزاج و الطاف افزون در زم
 و قیاس بر کزاد و ... میرساند که مشور لایح النور ساطع الطور مقلل ملای و

(29)

لایح الطور

مستطاب نشیما بر نیسان خام اقبال و متموج مدبر و خرد قدس دست در پناه لؤلؤ
که جان عقیدت شمال فدای بر گرفت دی مثال باد و وزرانی سبادت اقبال بر تو رود
فیض آمد لکنده فرق شرف و انتقاد زده خاک ریزد و علیان بر افراخت نور ز من
و آدلب لیمات انرا با این بنده های فدویت اما دلوری مخونه جیبانی شکر و سبکای به سجود
این عطیه عظمی در همت کبر و نور آگهی ساخت حسن خدمت و عویا اندر نیت دین عبودیت پیش
اگر در محفل جاه و جلجل غرقول باید سر سر ز برکت در نشاد بیدایت مواد سر و سر
و نادی جهان بانث و لالند و وجودی بود ذره ناخیزه آید که نگاه التفات افشاک
شاید لیکن ذات آدمی شخص متدلسر شمر یارن و لال شکوه را فرو غیبت از حال با کمال
حضرت الهی بر نبضت خواجه فیضان لغت و رحمت علم از سحابه کجا بود وسطه غزل
و علامه علت بر وقت سامان کافه نام میگرد که فضل و کرم جناب عالمی های نیزه
منوال جلوه ظهور داده تشرف تحسین به بنده های اعتقاد نهاد عطا فرماید تا که در نظر
افضال فضایل خلق اسد که عبارت از رحم رحیم اوست عرسه با وج کاه سید به آید
بند و حضرت فدوی عقیدت نهاد عماد جیبان صدق و ارادت
نخاک استان فیض نشان نهاده و ردی عقیدت قیلا اقبال مقبل و کعبه حاشا عالمیا
آورده ذره وار بموقف عرض طالبان سر سده آسای در عافان عتب سیر سکن
برساند که منشد لامع الطور کرامت کینور که سر با بخور افانی بیدریضا و بیغی لکاشن
دست مبارک خورشید ساینه حقیقت نهاد و دشت بر تو رود و سعادت احوال
شرف و انتقاد زدن در انداز و اتمام و افکار زنده خاک و عطا فرموده لوازم استقبال
و در آتیمات انرا بقدم ریشکاه و از و فور غنایات عالم آرا که در غنای آن تر جمه
الهام الهی نسبت بحال عبودیت شمال جیره از و غنایات جند ان بر خوشی با کینه در بر این
نکجید خود بخنده محمد مقیم حکم رفت و احکام قدس کند از من خود حکیم نشا را کینه ظاهر نشا
که انرا

که آنکه او به مطابق امر علی بن القدر پیشتر در سلطنت او آنچه بالفعل حکم شده به سرعت سرانجام داده
 می فرستید جهان بر آن فرنگی در سده اندکان را در دانه نموده و در وجه نام عطار به در الحادفت شاه
 جهان آباد می فرستید و الا قهرگاه در باب هر چه مامور میشد و نثار جان و سرانجام و انعام آن پادشاه
 سرخوش بود و جهان اندر نشیده حقیقی الامکان تقصیر نمیکند و نخواهد کرد انتظام امور مصالحه
 خدمت مأموره موجب بر روی جاودانه داشت و از آن خلوص سبب بجای آورد و ظاهر آوردن
 عالیت آن که سابق بنام گسترش جنبه کان غرض در یاخته بود از نظر آندوس اطهر که زانیده غصه
 که در جواب آن از سال ۱۱۰۰ که شرف اندوز مطابق دلاشته به شهر بهر والا اخلاصه مقرر شد
 که حضرت که با خیر گوشتی خداوند فرمود که فرمان دهد تو آمان و در جواب مطلب مقرر شد
 مصحوب قرالی خان صادر میشود و انصاف سپهر سلطنت و جهان ندرای ابد الهی تران و در خان با
 عرض دست زده و در بعضی ایستادگان موقوف عظمت و اجلال و باران بندگان
 به بقعه سپهر سلطنت و جهان ندرای مثال برساند که آن عالیت آن قدس تحریر خاتمه آید
 تمثال بر تو در وسعادت امور افکنده فرق عزت و افتخار زده خاک را با وج فرستاد
 بر فراخت آئین استقبال و آداب کلمات آنرا بجا آورده بجنس از نظر اطهر آندوس که زانیده
 و در مرتبه بمطابق دلا در آورده فرمودند که فرمان دهد تو آمان و در جواب انصاف مطلب مصحوب
 قرالی خان صادر میشود و حکم محض را وی نماید که همراه مورالیه برود چون انصاف
 مکرر بر زبان الهام تر جان جلوه ظهور بجا داد و در بوقت ندوی موعود خدمت اگر بر درخت
 حکم شده که خوانده محوله می باید فرستاده الهام نمود که چون بنده خانه را دوست و فرمان نذر
 و مدتی خود نشد و این اندوز خدمت حضور گرامت کثیر بوده و بدینش صاحبان در بندگی
 هستان عرضی آن جان نثار کردیده برین تقویر از قبول حکم خفا عطا به که کردار و در دینی
 مذکور است انار کمال انضباط از چهره جهان افروز مبارک نمایان بود و بعد برین بنام روح

خدا و از هم صدق عقیدت و اخلاص نسبت بجناب عالم آتای محمد علی خاندان و مقالات شایسته
 بطریقی انجمن مقدس رسانیده که در دیگری بناید مثل روح القدس بدین قسم حسن ادوای غایب
 جنبه خلعت از روی میر باد و افزون عنایت حکمت ائمه رحمت شده و در باب ^{اعظم} کار خیر
 زینتگاه خلافت تأکید رفت که در دیگر کتب لغت انتساب رسانند و مانند محفل خانی
 بود و عین مصلحت بر وجه منصفه ظهور در آید از قبل ماضی السعوره صبر کردن و است عقیدت
 در راه کار خیرات انجام تمام دارد لیکن تنصه یا ان حافضیت تنصه و کار خیرات متفرق
 اند بر حال تدنیک بر وجه در کار مینو و در انجام داده ان الله بی هم در راه مبارک
 فرستاده حضرت ولایت بی تأیید الهی علی الدوام جهانگشایا ^{بالتفاهیر} میرسانند
 مشهور ساطع النور معنون بنقطه قدس خط که هزاران جان کریمی ندیده حروف و لفظی با
 متفکر کیفیت استقبال فرمان لایزال الامثال که با بهام محض و محض الهام از پیشگاه ^{ظلال} خات
 مانده که محل در دستورات سجده و مورد و غیر تجلیات ربانیت سر بر زود بود و بر تو زود
 موجود انکند فرق عزت و افتی از این ذره خاک رباع علیان رسانید هر که استقبال
 و ادب استقامت از اینجا آورده مطابق امر جلیل القدر را لفظ تقدس علی که از انبیه حضرت ^{ظلال} خات
 مورد و غیر تجلیات ربانیت است سر با آن حیض قدس میان ربو الله مطابق خاص در آرد
 اختصاصی دارد و خود بر در شد حقیقه مستعد میل شش لکه و مقدم بر در رو بابت تفاوت
 تبدیل جاکر هو به بنیاد غیره که از ابتدا به فعل تحریف تغییر در در سبب تنگست بسیار
 محمود که کینه خزانه می گرفته بر کافیت انتساب سالور و چون نسبت نقدان زود
 حضور است کنیز میر نشد بالفور به چو نه تنخواه منیع مذکور و خزانه آماده گرفته جمعی
 را تعیین داشت که جمله ستاب شتافته بدر فی جمعیت خود جباران با احتیاط تمام بجا رنزداد

ازین جاست راضی طبعی و ادب الهی به عاقل ختم منجاریه انشا بعلت و غایت بر مفارق دنیا
حاضر غایت بر کسرت باطنی و عرصه شد فردی صادق الامتداد و بواسطه روح عبودیت
دوره در موقف عرض بار بافتنان بینشگاه عظمت و جلال مستقیمان است آن ملک شال
میرساند که هر چند آرزوی فردی التزام بر کمال طبعیت فرجام بود اما امتثال امر الالهی و توفیق
حصول سعادت جاد و دانسته بعد از خدمت از جناب تعالی دولت باد و رک شرف طاعت
سیا منصفیه که در غایت جلیل در تیره کمال است بذات قدسی صفات جلال و قبله دین و دنیا
محمود در باب مصالح هم از روی مراحم بیکران فرمان رفت که هر چه در کار باشد الهامی نامه فردی
معرض انوار اعلی رسانید که بالفعل الامداد معابر و مسائل و یا و بجا برضی و دست که احکام است تقاضا
بقدر غنی تمام عرصه دو یا بهر بر زبان الهام بفرمانی که نیست که درین وادی ناکسیدی که باید کرد
ظهور شفاعت لیکن صورت داعیه آن بی ادب با بجا رجا بخود حضور کرامت کجور ساطع انوار ندر
شده بود که او راه کجرات یا راه طمانی خلاصه پیچید و الحال بر آن گن خاطر عکس ناطق جهان
است که عالمی است طمانی یا راه ندر که در راهی دارا شکوه رفته بود و هر چه جای شود
ازین رکنز آگاه بوده آنچه در باب باید کرد آن در التاج خلافت غلیظی عمل در آرزوید
ازین برجه و دخواست داد عرصه است نخواهد کرد و افتاب سبزه سلطنت جاودانی ظلم باد
ازین فرق عقیدت با استیلا مده سده مثال بر فراخته و جبین ارادت بسجود و تپه
عظمت و اجلال انوار الیقین حشمت بموقف عرض بار بافتنان درگاه عالم نباه میرساند که هر چه
اصل مده و در سایه پیچید و فردی بآن باز بسته است که علی الدوام با قیاسی شش رفاقت
حضور ساطع انوار شمع سعادت حال و نالی برافروز و دیمه وقت با استفاده التزام بر
آستان فردوس توانان برکات دین و دنیا و راه ندر و لیکن بنابر استیصال قدسی فحایی
و بختن آریان جاه و جلال الم دوروی از بساط فیضی شایسته تن بر داشته بود و بختن از

ایام دولت ابد مدت و اعتقاد اعلام فتح و نفرت منتقال دارد و تقدیم خدمات مایه
بنیان عبادت انبوی الهی و سرانجام معاملات و بی باقی پیکانها حتی الحقد و سب
مروغه و اتمام تمام بجای آورد امیدوار است که به استیاری تأییدات همین منتقال شرف
کاری اقبال عدد و مال اموی که تمنای نمودن عتبه اعتقاد و اجلات است از مملکت
مختصه ظهور نماید که کسب فکرت احشام عالم بجای نذران سال جهان افروز باشد و عهد است
نمودی نهاد بر سید استی اخلاص و در بود در سبب اعتقاد و جوق عرض شرف اندوزان
آستان سپهر توانا میرساند که جو انداد زمان حریفان ملاذمت و الا بر خلاف تمنای
نبدای اوارت اما دیکمال تطویل انجامیده اند ازل عقیدت منزل را خفقان بی ادب
بهم رسیده و حال بر این گشیده نمیداند که این شود به ناکویر که بی اختیار از جام ناکا
میکنند انتظام سرخوشیه کامیاب ایام سابق است که چندین از شرافات حضور نفس
کنجور نذر بر بوده سرمای بهجت و سرور کعبه و باب مقدمه خورشید بالافش که بعد ازین
بوسط طایر بر این نرم خروانی نصیب آرزو مندان تقبیل سدره مثال خورشید
که از اینجای امید یلانی بینگاه ادبیت ترغیبان است که اینجایان مطلوب قلب صفتان
جانتانست عتیب از ممکن بطون بامنه ظهور طوره نماید تفصیل سوان مذکرات در بار
سبب مدد چون بیام عرض صاحب جاه و جلالی کرد و یقین حاصل است که بر هم اصل تمام
دولت جاودانی طار زوده باشد بر مرات باطن الهام مواطن به سبب عایت تقدس و نهایت
خشنه از ضادی عالیه بلاد اسطر نفی پذیر است هرگز اندر نخواهد شد در نیصورت عرض
استدعای بذل توجه در تخیلات امور در زمین نهایت تر کادب و التبه به عانی ختم نمود
شتر بل سکون با نوار چاپر اعلام خطر اعتقاد و اللز بی عجا الدوام روشن و منور با

در این زمان که در این عالم حقیقت و در این زمان که در این عالم حقیقت
 استاد بای موقوف عظمت و جلال و بایافتگان بجن خلق مثال میرساند که مشهور است
 فیض کثرت در زمان میمنت اقدار شرف و رودات اموال بخشیده فرق غوت و انجلا
 (32) دزه خاک راجع فرمودن برافراختن مراسم استقبال و ادب استیلا و انزاع تقدیم
 و بختل نظر اقدس علی کذا بنیده قبله رینی سکه امیر جلیل القدر کرامت ظهورت که
 برگاه رایات عالیات نفرت آیات بکمنزل از دار الخیرة و جمیع نزول اجلال فرماید
 فدوی بتحصیل سعادت بقبل آستان سپهر تو همان مستعد گردد اگر چه آرزوی
 سرشت چه وقت چنین بوده که بدوام التزام رکاب بنیازی مایه کامیاب برین پایه
 اطال که نهضت اعلام ملک احشام با یحیی و مسعود و غوده و اعلیه داشت که چندانی
 منزل استقبال نماید لیکن امثال امر شرف یافتن هم بود جاودانه انگاشته حاجی
 عقبه بعد که بغیر محبت زمان بوس عقبه و الا بکلی مکتب طغوزین است بحقیقتی حسن
 سلبه و کال عقبه است بر خصصه کلی و جزوی در بار کعبه مدار چندانی اطلاق
 که زردی بکری نیاید و محال را که اینیغی معوض پیشگاه جاه و جلال خواهند کرد
 افتاب استهان سلطنت جاوید مال هزاران سال عالم افزو با
 در این زمان که در این عالم حقیقت و در این زمان که در این عالم حقیقت
 استاد بای موقوف عظمت و جلال و بایافتگان درگاه سپهر مثال میرساند که
 فیض نمودن عالیشان فرخنده عنوان شرف و افتخار جاودانه و اندوخته مراسم استقبال
 و ادب استیلا بتقدیر رسانیده و یکبار شهری برای نذر حضرت جهان عدو

العمل دین و دنیا قیام بر طبق احکام کیهان نظام باعث پیرو کونانی اندیشید قبله جهان سال
 از آن جنگهای کینه و درگاه دوری خدای از بس طاعت سلطنت ناطا اختیار کرده محکم
 فیروزی اثر باد بجا رسیده خداست به حال است که سبانه زور و زور رسیده ان خواجه بر کتاب
 نظرت مایه ولایت بی بود اما چه کند که در محله داخل و در سال مبلغ بی رویه که قریب طلب
 نه ماه ملاقات سرکار عالی سعادت میشود و من مطالبه در سرکار خاندان شریفه عاید شده و در
 مبلغ خلعه بر چند ترود و طلایش نمود و مندر نیفتاد با اله و رت در باب وجبات نظامی
 برکات دور و نزدیک در باب تحصیل دار سال آن بجز و رسید در مکتب ظفر قرین نظام
 تا کینه بر کینه نوشته بود اتمام مبلغ بکار برده چون ابله از بطریق خدای و حریفان معتبر
 میرسد و جمیع شایسته که خزان و بحفاظت تواند آورد همراه داشت لهذا مبلغ از آن
 متخذه داران که پسند از حضور سلطه انور آورده بودند بر وقت وصول برت
 و قریب لک روپیه که در خزانه واقع دار الخلافت شاهی آباد موجود ماندن اکثر به
 معید از منصب داران که همراه حاضر بودند و نه ساخت که سرعت و استعمال برای
 و جبر ساخته و جسته لک روپیه و کثرتی خزانه چهل گنج که پیمان دستور در حلی دولتی
 مستحق الخلافت البر آباد موجود است بمقتصد بان چهل سلام آباد قدغن و شب سال
 محلی حد فوج داران نفر هستند اگر ز نام فرود روزه میرسد بران خوبی آورد و الا بنا بر
 و فوج تنها التزاد و هم بک استان فردوس نشان که بر جمیع مقاصد صوری و معنوی مزین
 میدان از جنات استوری و نوسه بتقیل عقبه فلان تبه کامیاب میکرد در نام قوم
 بستر خواجه رسید در باب کثرت و فضائل و محلات طلب که در پیشه و عظمه بسیار
 و غیره و آنکه افق ارشاد و واجبات و انعام و عمل خواهد آمد که نیست و وجبات شایسته

خروج

بای عالی نسب آثار و حقیقت زجرات سرکار زو فلک احتجاب تنزه نقاب دایم
برکات و دود پادشاهان عظام بقاعده و دستور بقید کتابت آورده بفرمود مقدس علیهم السلام
اندر دهنده برای تحصیل وجه طلب و جملیدار نیاید بعد عرض شرف علیهم السلام
چهارم بطاعه عباد میشود معروض خواهد شد افتاب عالم سلطنت جاد و طراز ابدی
بر مزارق ساکنان اربع سکون تابان و درخشان باد این سرزمین میرساند که چون بوجوب
آیه کریمه ان الله دانا الباقون بآرکت میسوی اوست غرض از جمله الله
ظلمت علیک و الخلق من تحت یت از مقام این پیغمبر ساری برست و در زنگنه
تقدیس خرامید ازین مآتم خانواشی به شرح دهد که چشم مصیبت باین بند بای نبرد
اکین چگونه شکبار شده و چگونه مقدر بخون آغشته گردید باطله کجای صدمه
را سوخت و یک چشم برادر دل مجروح است و چون فروزیه اندوه و غم با لطفای حرارت
این الم بر داشت تا چهار بعد آدای تا که فایده بر فتنه و کمرای عالم جاد و
زبان عبودت با نرید عالمی طول بقای ذات مقدس و نسخ و کسر مایه حیات
و جهانیان دیرینه زندگانی زمان و زمانیان مالست سعادت اندر گردانیده میسر
خط فرمان ایندی بنماده آمد و بر چند بر هم بود در زکار و در مقام وقوع چنین امور
مقتضا سکینه اوجاع و دروید و آباء و احادیثی که در شان جبر زبانی و ارد و دست مجرانی
نمیدید آید لیکن این ابجد خزان که ادب چه باراک در دیدگاه و دلش آموذ عقل که
و در شان و فرمای خرد و دندان موفت الهی لسان مغال بر کشید و زانجا که اصل حقیقت
عالم کون و جسم و بر خاطر علوی خاطر از قبل علم حضوریت در بصورت نقیص
که در بید از طمع و حرارت این قضیه تا مرصیه که لازم طبعیت بشر است بر

مستلزم صفات ملکی خواهد بود بر مراتب غیر حقایق تصویرگر نبوده باشد تا بوزنندگی حق جل و
 سبب آنکه حق عز و جل از آیت الهی سایه آفتاب حضرت ولایت بی تا انقضای زمان بر مفارق
 عالمی غایب و محسوس باشد و نیز در روح ارادت ذره در محض عرض
 یا تسکین محض غایب و مستغنیان انجمن جاه و جلال برسانند که دو پیکر نور یعنی دو مشهور
 زطره رضی کنجی متضمن غلبه اند و سپاس و شکر آن را و حق حقیقت بی سرانجامی سپاه
 مساعده زورگاه جهان پناه و بی مشمول برستاده حاجی عبداله در زمان سعادت اقربان
 شرف و در عظمت امور و تجلیه تا که فخر و مقامات فدوی با وچ سپهر برین افراخت لوازم
 استعجاب و آوازه است که از احداث و تقدیم رسانیدنشان عالیشان اولین مجلسی در آن مقصد مطهر
 که را خیزد بعد مطابق و الا بزم زمان الهام ترجمان گذشت که خزانه جبری موجود و ذریه اقصی غرض
 که فصلی نفی منقضی شده و از محصولات ریح قدری بچرخ رفت و باقی نیز نرسیده احوال
 نشکر منصور بسیار بر ایشان و اخطار بر وجه کمال انجامیده اگر غایت کینه افزا حضرت
 حال پر دازد و کار دشوار است و بدون از بار بردار حرکت و قامت بر بنده ای خدا محال
 چون این مقدمه بفرصه اقدس سویت حکایت شد که صدر اس اسرار کار بادشاهی بطریق
 بگردان باز نمود و شد که جا که راه و صوبه بجای از خریف قرین سال حال تغییر شده و عوض آن در ریح
 تن که دیده حاصل خریف قریب نیست بلکه رو به که در سر کار صلی طلب است و درین وقت
 مرخص شود سپاه و لشکر پیشه فی الحقیقه یکی پذیرد و الا فقر تمام در سبب جمعیت این جماعه
 راه بسیار فرمایان رفت که اسد الله ظاهر شده و فرستادن ملا خطه نماید بعد ملا خطه خان
 نشان را که بر خیزد و خلیفه شد و غرض آن خواهد کرد و سپاه فرمود از سر کار خاله شریف کرد و بفرستاد
 فرمایان برین که میسر شد خواهد فرستاد چون اعمال جمیع حال جایگزین نماید بر تا که به نوشته که آنکه در محمول
 پیش و پس ریح تحصیل آورده باشند بر سرعت و استعجال کمال تقبیل و حوصله و در آورده

و در صورت برقرارند فراموش آید الله تعالی عسکراقبال ارسال خواهد نمود چایر عبد الله بن محمد
بر روزه و تو اتر اعتراضات حضرت کینه خدیو که بجای خود بنده و بیان مجایبی آید از شغل
وکالت نهایت دلسرود شده الماس استعفا نموده بود از ریاست که در زعم عبودیت نهاده
مذکور نموده و فی حقیقت دولت خواه است از بنحیثه میوایند را بهیثه متعالیست شخصی
در بنحیثه بر طبق مدلول آن عالیشان رحمت عنوان بچندین وجه امیدوار مگر تب
فانکه کرده بحسب جلیل القدر و لا کرد را غیر سخت که بتقدیم خدمات مأموره سرگرم باشد
من را از بعضی نکات محصور ساطع النور نگاشته بر زبان و در دوام موعود و اگر در پیشگاه
عظمت و جاه و درجه بر سر می آید در امر و کالت پیوسته بانی قیام بنماید و الا داخل نشود و عارض
بر بنحیثه بر اثر اصلاح دولت جهان می بیند که لطف کرم عالم نوز نیست من را از بعضی حلقه
ظاهر دید که ملت است و در درجه اجابت بر برد تا بنحیثه در سر کار انجام خدمت اشتغال در رد
نیز از سر حلقه ملت است ندوی سرشت اینست که فتح و لغت اولیا و سلطنت ابد نیاید
کامیابند تا بی عقیدت اما و برافروزد این جا تا که با الم حلقه ملامت کیمیا و خاصیت کیمیا
است بتقبل آسمان فردوس نشان شرف و افتخار و ادیان و اندوز و امید و دعای نیم شبیه
و نیاز سحری مانند کان نقابت شاه این مقصود گردد و ب طو و روی در قربت اعتبار
و اجلال در هر شعبه بهیچ بیان گسترده است دست تفضل و عطا از روی بزرگواری و در
و لوالی ظفر سجاد و ملائی علی اللود ام جهان کاد
و بر روی استکانت و افتخار و در مقام و جودت عرض ایاده و بهیثه عظمی و جلالت و بار
محفل خلد خالی بر سر اندک نشان عالیشان تنهن است حالت جی عبد الله که عرض دانسته شد و
عنفس بر حلقه بنحیثه ازین عسکراقبال رسا کدر بهیثه دوم روح الاصل از نظر و سر
و مضمون کرامت منحوسش که سر با از قبل القادریانی و از دولت استعالی بود در حلقه ملکوت

یکی از خوبی جلوه سخنان داده بر زبان الهام جان صادر شده که آنچه در دهر و دما صورت غرضی
 باز نموده و بر لوح حس اعتقاد آن چرخ دودمان سلطنت کمال عنایت نقش بسته بجان در قفس
 است عنایات اندکس از نسبت بایتن زیاده از دانست که بشیر در آید و چرا بنامند که در ^{عالم}
 خلقت بایتن ذات قدس نهاد است لیکن بجهت نظام که خلقت بر لیس کبیت نظام لای
 آید و بجمعین از طین حرم و احتیاط دور نیاید با غرور کلاه چندی بایتن ارشاد و هدایت که
 بخاطر حقیقت بدون مرجعیت مرشدانه اهل و آسوس نداشته باشند بر فطرت و محی جمال
 شرف حیاتی بنده بر دایره لجه و افزون آثار مرام و الطاف خروانه در کلام علم نظام
 برافزاید که انصاف و فدوی و ستوری یافت که بفرع غرض عالی در آرد که در این ^{کلمات}
 بر عظمت سماء محض شفق و عیان عطف است جابرند که با مبدع مرمیت و افضال
 چنان افزور در امر و کلمات بدستور پیشین سرگرم گشت این و متعالی فتح و فیزی و فحی
 دولت جاد و آطلار کند و این عقیدت کبشی که آرزوی مند تقبیل است با سید نورمان
 است شرف اندوز ملاذمت و الا که در نام ظل طلیل صفت عالم بنامی بزرگ سال خلد
 باد بجناب بزرگده محمد نورالدین برساند که گشتان عالیشان
 مرعیت تر جاسر بایتم لطف بر قدس خادم اقبال که در پیشگاه مکرمت و افضال و عود
 یافت بر تو رود فیض احوال کند فرق خود مباحثات نیارند بر زده علیانی بفرخست
 لوازم استقبال آداب کلمات انرا بجا آورد و امر عالی جلوه ظهور بخشیده بود که این ارادت آید
 معاطل بر کنه جلال آباد بنویسد که عجا اصف میرسان سر کلاه در بر تو در مرم و در تقیه و از
 و دیگر خرد بر شاهم خورست باشد ببله اسکان بکام در امتثال لایمرا بکمال بر کنه بجا و علی
 بر کنه دارد که بکمال لایمرا بکمال بر کنه بجا و علی

کلمات

بدین پیوسته تا کی می توانید خوارید زشت که زوقت و تاخیر نمی گذارند و حبس و راندن
سرانجام داده عنقریب سال می رسد و چون بمقتضای صفت بنده تقدیم خدمات سرکار شود
خود می رانند و امید دارم که بهمان دستور بالضرام فرمائش حضور سعادت بخیر می رسد

بنده
عقیده شد عماد دزد و در محفل عرض شریف و زان محفل اعتقاد و اجلال می رساند که بنده
ادای آداب نسبت چهار کباب و ولادت با سعادت شایسته و الا ان شاء الله تعالی بجا می آید
کاشن مقصود ادبیک دولت خدا داد و جیره افروز حصول تمنا ای احباب سلطنت ابدی
است زبان عقیده بیان را کباب می کنند که حق جل و علا تختستان عظمی و تعالی افروز
افروز را بجا و دان برومند و سرسبز دارد و نو باوه بوسنان و اوست و نامدار بران سر
خوشه پادشاه حضرت و اوقات و صاحب همان قبله دینی و دنیا کمال عمر طبع رساندن در محضر
مخدوم با خلعت خاص که در پیشگاه لطف و کرم غرضدار است و درود فیض شود عطا
فرموده و فراری در سلطنتی بخشد و این استقبال و مراسم کزانت انرا با شرف
ادارت اما و تقدیم رسانید و در ماده مطالبه سرکار و شایه چون غایت عالی موجب
ارغالی بیع موفوره بجای آورده آنچه روینمایید و خریدار و سرانجام خدمت سرکار و
اشراف و افتخار خویش میداند و در باب انتظام مهات لال جا که رحمت الله مکان تقصیر
خل طلیل عالی بر مزارق ادبی و اعالی محدود و مبسوط با انشاء در محفل خلعت
برسانه کزانت عالیت غایت عنوان با خلعت رحمت طرز که بابانی و سنواری
احقر و پیشگاه لطف کم شرف و اهدا نموده بود و درود سعادت آوردن تا
غزت و افتخار و فراخت و از دست تقدیر و ادب کلمات انرا با شرف و تحمیل
جانی و تقدیم رسانید و کزانت عالی بجا آورده زبان عبودیت را

بدعای طول بقای ذات مقدس و شخص مقدس قبله دینی و دیار حضرت ولایت ای
که سر راه حیات و پیرایه بر خیزد گمانی و مانع نیست کامیاب سعادت جادوئی گردانیده سبزه
عالی پایه نزاران سال بر خیزد جمیع نیکوئی محدود با دره و طه مثال خبر
36 عرض ایستاد نای موقوف اعتقاد و اجلل برساند کنان عالیت آن مرحمت جان معنوی
نقدیه تصویر تلم تبال که از پیشگاه لطف کرم بر کمال شرف اصداد یافته بود کرم درود
مسعود عطا فرموده فرق عزت و افتخار را حق با و سبب درود بر بزرگوار است و از حدیث
نور از مستقیبان و ادوات است انرا بجا آورده چنان درود تا دایره کبریا و کبریا
چون از مدخل فیض موهبت غنیات خاص نسبت بحال عقیدت انحال میسر دل یافت
سرایه کامیاب گویین فرازند وخت و در شرف سبکس مکتوبهای بیکرن کورنات حدیث
تقدیم رسانیده بر مواد بیکه افزود امیدوار است که در انجمن عالی و در مرکز صدق یافته و
هم مجرب شده باشد سرانجام خدمت سرکار دولت مدبریم وقت سعادت جادوئی
دلکار و در باب شش هزار و بیست و داخله در محمد امینی موقوف بر کنه و در کنه بحسب ما
شده بعمل می آید بلکه در درستی و درستی بحال بخارانه عالی ارسال میسر آید و در حد
حسن و کمال در خدمت رجوع بصورت تمام بنمایند محتاج بحجرتی باشند ظل ظلیل
حق عالیشان بر مفارق جمیع خوانان تا انقضای زمان فخلد و مسبوط با محی رب العالمین
و خداست بخداست برزاده و لا اله الا الله عظیم الدین عقیده است نهاد عمار
بعد ادای آداب بجز عرض ایستاد نای موقوف اعتقاد و اجلل برساند بر بزرگوار مسعود
سعادت عنوان شرف اندر زان جادوئی گردیده آنانی استقبالی و مراسم لیمات انرا
تقدیم رسانیده انحال در عالی در باب پرداخت جاگیر باد سرکار و در نقد در ملک

زیر ذلت و افتخار اندر نشیده به تمام خدمت قیام در ریدان الله مدد انعام متجاوز نظام
ساخته و غل و غلبه اعمال این محال بمقتضای وقت و حال سبب بر خورده خواهد نمود بر طلب خانه
و دیگر امور واجب تمام محال است تمام بکار برده کیفیت محال نکرده بعضی الهام خواهد آورد و باقی
بعضی تقاضای پرگشت که با جوار علیله قلی دیوانی سرکار نکاشته بعضی عالیای خواهد رسید و بعضی
باید مروت و احسان بر مقام جمیع زندگان بسط و طایفه و خدمت بجای نایب می جوید و خرد
عقیده شش ظلمت ذره دار بموقف عرض عاصیان جبار رفع القدر و فحیه منعی ذواب
نقد احتیاج تبصره نقاب میسانه که خلفه و بمقتضای سینه نورانی در پیشگاه تفضل
و مروت علیه از بهر سرافرازی احقر و حشمت به بد بر تو و حول رو و سعادت بهر آفریده
فرق غرت و اعتبار نمودی با دج علیف بر افراخت آداب کمال آنرا بهر شیوه ادب
رسیده و حیسان عبودیت بجز شکر و سپاس غایت مکره و دمان دام اندر بر کانه نورانی
از انجا که سعادت بخت یاد پریش از خدمت دیوانی سرکار عالی مسکنات نیست بی عتصام
جمل المتین نبضات دوران اقبال مفتخر و مجای بوده در بولا که با التزام دوام خدمت بهر شیوه
والا شرف اندر ذمت امید دار از تو جهات سینه بهر پیش ایام پیش می کشد سار و دست
پایه شرفی عز و اجلال خزان سال محدود با

منه جاه و جلالت عیاس وجود خود فیض نمود و ذلت بی علی العاقب رفع حجاب

طهر الامراء امیر الخویرا و انتخار خزان عظیم لایحسب میرزا خاکیان عمده الملک
خزان سال زینت خیر بهر بعد از فرضی المبلغ و عوارث عقیدت طراز و انظار و ابرام آداب
و نیاز مکتوب خدمت ساری که می نماید که حسب الظلم اندکس ارفع احتیاج منظر انجمنی که اکثر شجاعت
دستگاه بادشاهی خادما می دارد باشد مبلغ یک لک به دو بهر خزان سرکار با نایب

با تمام بنده درگاه خلاق بنده مقرب است از انجان نورانی برسانند و الا پیش خود نکات برگاه
 که از آفتاب القادری است بخداوند جهان و جهانیان ببال لب شریف میارند مبلغ مذکور بر یونان فرج
 آن نامدار کاخدار و الا کور سپرده قبض الوصل یکروز در شنبه ششم ماه ذی حجه عز و دم
 شنبه نهم شنبه یکیرسین است منقاد شریک دین است ان الله جل جلاله از انوار انوار
 نور مستطرد برودن حکم قدر تمام حواله رود و صورت حال موجودین در ایام دولت و اقبال از زمان
 در جلال جاده ان با ... عاقبت برودام و حجت صورت التزام میوست خاطر
 خانه میرا مشفق و دستان باد بعد بلایع سلام محبت پیام و ظلم رشوق و عوام بدریافت ملکات
 بحجت از تمام نیکو نری زین نماید که دین ایام نیست فرجام خدمت استغفار ابواب مال الله
 تا بنیان در بنیگاه جلال و جلال السیادان بر نظری انتساب بر محمد فیض رحمت شده و مومنان
 بحجت شفیق می ستار تنظیم نور صافه خدمات مایه و بکری دار الحلافت گردیده از زنجیر حب
 الا حصرام مستعد بر تباط و انتظام حجت شریف است اگر نگاه عاطفت بزرگوار به حال انکار
 کرد و بدین نوازی و مهربانی اختصاص بر برادر آینه از مکارم اخلاق فطری ذات حجت
 بعید نخواهد بود ... حالتان خشن و دستان سلا بعد از ابداع دعوات محبت
 سعادتمندی زین میگرداند در حکم والا متغیر استغنی گردیده درگاه خلاق بنده بر
 رسیده با تمام بنی توقفت نماید عز و دم بخشنه مطابق بر سنج نیست منقاد مقام نمودن و بکری
 شود که رخصت کعب رود محصول میوند و الله کما وسیله دراک محصلت استغنی ببال لب
 گردانام ایام بحجت و کمالی جاد دانی باور ... میگرداند که این محبت و محبت
 بمنزل مقصود رسیده باستانی بوب قدی شرف اند و خنده مشمول رحم و الطاف عالی میا
 گردید الحمد لله علی ذالک چون سیادت و مکارم بنده برادر می برادر می در برادر می
 خزانه مبارک روز حاضر بوده نوزم تیعظ و بر سناری بجا آورده در انقادی راه سبیل و سیم

37

تبار و دار مستعد کار دولت منکم با جماعه تاینسان بر تبار خود سرگرم خدمت بنظر آمد لازم نمود
 که نمودن حال خدمت سیاسی اعلام نماید تا به تمام حصوا ملاذمت سر بر بخت و مولی صافیست لطف
 بهت سرحد و ابله دایام کامرانی برو دایم با بعد تبلیغ و عورت مصافقت آیین و اظهار
 خزانان اشتیاق کرمی ملاذمت بهت قرین مکتوف خاطر محبت میگرداند که ساری صحنه یگانگی
 طراز بر قوم کلک خوره پرواز که در شکیلی عبارت زبانت در برکتی مضامین بر حسب برکت
 دلگشایی و سالک جانفروزی در برکت در زمان فحشه بخت و در دود خود جیب و دلمان آرزو بپایان
 کلین طامال مال خست دلم کشودن دم خوامه است کرمی کلید باب گلستان دلگشایی بود آنچه در
 شعبه سچی زوکار عجب با در خلاف غلامش دلم کامل الولا کوکرنه خایه کو برین رقم شده بود
 الحی در غلط کار که خاطر آزار را بخت و صفات نمیکند از درگاه آگاهی و تاینسان عالم دوست
 در هجبت بهر سر ساری کمرور حاصل نمایند چون محققضای تالف و دجا و بجای نغزنی صحنه
 باطن مصداقت موطن مجسمان نقوشی شوق و اشتیاق در تمام بر برکت کرد در دل حقیقت
 خان عایشان جلوه نمود داده اند از استان سرای در شرب و دمان آن محض تکلف سید اند توفع
 که عجب عجایب دوری از زمان بر خیزد و در آن ملاذمت شریف سبایک میایی فراهم آید
 بعد از اظهار شوق خزانان مشهور خزانان بر برکت میگرداند که محبتی الولا در ایام سالی
 بود که بطریق اولیا ملازم مکرر شدن التزم خدمت سید بر درنده حقیق کیم و سعادت جاد و در آن
 که عواقف جمیع امور و دین بخیر و خوبی می شود و کوکب سید مقصود و غنیمت کیم و گاه بهرودی تابه
 الحی که در دنیا به تمام آنچه باز خاطر بود بالکل در میان بر خاست و دلم با بنیاد طکر آید و غنیمت
 از عینه دلگشایی خویشی بر آمد امید که جزو بات باقی ببرد در اندیشه نان شیرازه جمعیت و کامرانی
 کرد و آنچه بر زبان نام محبت و غم رفته بقلی صورت وقوع بد برد و الله علی کل شیء و قیود و
 نعم الهی و نعم القیود و بکرمست بر خدا بر اعز همه با این نمودت سرشت ما بزم بر رخ که در دست

(۱۰۰)

باطن و هم بد ریافت نعمت عظمیٰ تحصیل شرف تعلیم آستان سید و آمان و نیز آردان ابد و کرامی عظمیٰ
 ملاذ و محبان که انشا الله کما بعد این ایام دست بهم میدهند بهجت از روز خشت و ازین ابله و جنیان
 سر و شفره ای روی نمود که اگر سر روی بمان شود و بر زبان برآورد آستان سید از عید و شکرش
 ننمود که جز به الله هیچ بیند و دیگر
 مهربانی و دوستان غم و غم غلبه ای است حالت غرق و غم در البیان است و ذکر بهجت و وقت ط
 ایام مواصلاست که هزاران طرقت باها و دوست این دوست همیشه در زبان اگر و بی بی جویری
 اهل باشد اما بهجت خرب معنوی بشکر انشا الله است بسبب که وسیله حصول کار و ملاقات کرد
 بفضل و کرم این در مشال علی سرخ لوالی از شمس تقدیر بر جرمه مکان جلوه خرام کند و به چشم ماه
 متعلق شتانی از دیار نبرده عبور نموده و او نه بیست و نه بر دیده به بنایت الهی در بخت و در
 غیر مردی اثر باد شاه خواند سید اعلام کار خدمت در و نام سر اسیر است را در خدمت
 زیاده اشتیاق است و بس
 ملاذ و محبان شتاق کرم اخلاق عمیم الا شتاق خان
 اتحاد و اتحاد و محرم و دوستان است مکتوف و غیره خطیر میگرداند در گاه خادم بدست میگرد
 میکند که در نام مراجع بهر نوبت می آیند که اگر آیات محبت و دوا و نسیج در ارد و در جبهه است
 خدایتان روش و جبرین است و اگر چه حدیث شوق و اشتیاق که مکنون دل مودت شریک است
 سرکنده بایان نمیرسد و اگر در شکایت جدایی اضطرابی در آستان برداری نماید به تن خاطر از
 که از شوق و شکرش آن کم نمی شود و خواندنش موجب قدرت طبع لطیف میگرد و در بصورت تکلیف
 عبارت آرای شایسته و به یکا می نمیداند ناچار با حق و اعلام در خدمت با اعلام طلب تقدیر
 میدهند که به چشم صفه الطوفان و بیاد از در دیار نبرده عبور نموده و خدمت به نفس بهجت
 عالم بهاد در شتاد از نظر نفس طبع میگردانند و بهر حکونکی احوال و ضربه آه بهجت نبرد
 و السلام و در دل هزار گل شکافید نام است حاجت و درین باد بهاد و در

محب

تیر و نیز بر قوم ملک کانی نظیر خان غایت شاه کمان ملاذ نجیب استخوان در فخره زمان
 جلوه ظهور و خود را در دوده خاطر دوستی آئین را قری بهجت و شاد ساخت شرف و بهستان
 کماقت دوری خود را از اندامه بیان افزودست و خود شش شستیان و شوق اورک ملکات
 سرسخت از احاطه ترجمان بیرون از درسی کجا کجا بر الحال بواصلت ساخت و کام کما قوی
 آنت که تا بنکام دست داد و مافقه حکما کرات الله لوز چون بجاست و کما نصبت بر سال
 باز ای بهمین آئین دل شاد و دل طایر بر میفرموده باشند زیاده و عمر و جمعیت باد و السلام
 خان رفیع البتن شهادت نشان ملاذ و مواد مجابست فرو مشوق و افراط شتاق
 در باطل کما بهیمایت را زبان کوتاه خامه بر نیز تابید و در میدان تنگنای ناد چندان و دست تابید
 که اندکی از آن داستان در از بر طرازا چار بیان آنرا بوجهی غیر نیز مصفا آئینه دوستی داشت
 و از بسازد که این نامه بهجت بیاری در عیان انتظار رسیده و خاطر نشان را از نیز داشت
 ذات و فخره صفات را بنید الحمد لله کما عجا ذلک محب میرا جو مانی اینز و متعال
 بهینال و میامن اقبال جاوید اتصال حضرت والا شای بهیست و یکم صفر ختم الله و
 بالحمید و الصغیر و کفر فتح و نیز و زی اثر بادشای طبعی گردید از ادراک سعادت و سعادت
 میا سر و سر و مباحات جاد و دنیا اند و دخت با فعل ملتمس رکاب نصبت اینست است
 ازین آنچه در بنمایه مجوزی در آید و حمل مرشد ساسی را سرحد و ابجای کار و خدمت را بر نصبت
 است بر دهم و آید شود آفر در گذر و حایان که شمس غریب را از زیاده روشن
 کلمه سیه بارستان محبت و داد که تفصیل فصل سخنان دل نشان معنوی و کام و نسیم غیر شمیم
 جتنی ششام بود مقام برسانید در بنکام بهجت التیام رسیده و بنوبه عاقبت در است
 صفات شکلی خاطر متشاق را سر انجام داد الحمد لله و الممت که مخلصی به چینی و اقبال کما به

فیتی

مال و اعیانیت یک صف المانع عین علی ملحق گردیده شرف طاعت مفضل گردیده و دست
زده نیست در یافت و حصول کرامی و اسلا را که در ایام جدایی جمیع غنی و لغا احباب
همانست بحسب مصلحت و اعلام کار و مطلب را منتظر نوع که تا زمان حصول مواصلت است
آین با د آوری بهمان دستور و روشی شده باشند نهاده شوق و بسیار وقت آنرا است
شوق کرامی ملاک از اندازده بیان افزونست و کوررت هدیه از احاطه بر جا میردن
امید که توسط نام و پیغام روز در میان می به بخیر و در حصول مصلحت به حسب هر چه وقت
و طوره و دستانت بود و انکس نامه ایام بیدار گشت که در محل تا زمان رسیدن و افزاد غلط متناق
نکشت شاید که بعد از انقضاء مشهور بود بر که از چشم دور از دل دور بریاد کرد و محبت با هم
نیان کشیده باشند چاک تار غ حجاب ممانعت ابواب صحایف دوستی مفتوح نموده
یک جبهه می افزوده باشند و اعلام کار و خدمت که مستلزم قاعده اتحاد و یگانگی است
باعث افزایش رابطه محبت و اختصاص کرد و زیاده چه نقد بود به بعد
اظهارات شوق یکجبهه و یگانگی مکتوف خبر به یکدیگر دهند و صحیفه خلعت استماری مسجون
محبت دلاله و مقام سعود و رفیع آن به منور بر عمل عنایات حضرت خلافت و جمالی
نسبت بذات شریف نه نشا ط افزاد فاطمه و سیه الیز کردید انبرد متعالی و ابا کاسبا
مقاصد و عینه دارد از انجا که از دیر باز شوق ملاک کرامی و امن کش دل محبت شریف
باشد در بخلا حسن اتفاق حسین و نموده که مخلص و کاب نفرت انتساب عنقریب الی الله
بر نامبر میسر لهذا غایت خوش و قیته دست داده آن الله عز و جل را که در آن موهبت
بجست بخلا و حمزه افزون بهجت و شادمانی خواهد شد بعد اظهار و از هم محبت و داد
مکتوف خبر بر بار قیسمه الودد در زمان سعود و در و محمد و محسن و محبت معقول آن که متضمن
بیان شوق و اشتیاق دیدار دیدم که بود مواد سعود و داد را بر افزاد الحق در عالم

اتحاد و بهنگام وقوع قربانیت از هم انقباضی اختیار نکرده و باقی احباب بر سر برنده
 لیکن بمقتضای مصلحت ظهور در بون باوقفتها در وقتیکه تمکین قادر مطلق مقرر و مقدر
 باشد چه ظهور نیاید و چه ظهور در شیئی جانین آن عوالمی نزلت را نماند و بجای دیده
 انگاشته میشود و غیرت ظاهر و جمعیت باطن خواسته می آید این جانب نیز زیارت
 است و حصول ملاقات الهیه کس اتفاق زیاده عمر عاقبت با و السلام علی المحبین
 اهل حق خان طنبه مکان نجابت نشان ملاذ و مشغی دوستان بوسته کامیاب
 مضامین صوری و معنوی باشند بعد اظهار عزائم شوق و بلا انجام بدریافت کرامی ملا
 سر آیات مشهور و خاطر اتحاد و تأثیر یکدیگر اند که سایر صحیفه مولات معنون محبت معنون
 مشهور قابلیت و کار درانی ظلم در زمان سجده و درود نموده مواد بیست و سه در هر روز
 خانه بدین مناسبت هنگام ذکر توبه نور الهی اگر این محبت حاد حضور کرد است کینوز و برتری
 بود از اینجا که اختصاص و ارتباطات از الهی بحال عالیشان مبداء است بر مبنای الهی
 می بلین نموده بدستورانی بحال میداشت اکنون بر طبق نمیکند انبیا خدایه
 دیگر برای او تجویز باید کرد و دستدار نیست خدایان است که مراد کار آمدنی را محصل نگردد
 در صورتی که این طایفه شریف البتة مرعیه میشود لیکن بر جزیره دان پیدا است که کار و بنداد
 خدا در میان نیاید این قسم مطلب است الهام نمی پذیرد بر تقدیر بر وقت صحت
 در حوزة نبوت و استعداد پیش روی نیامد ان الله نام مومر الهی مقرر کرده می آید
 زیاده جمعیت بالا کمخوف خدمت کرامی می نماید که چون بر وقت تمنا و
 باطن خبر نذر نشی متعلی می بوده که بالتسلیم دوام ملاذمت سامیات طاجود و اند
 بنابر ادعای روزگار که خلاف خواستش از زمینان عالم محبت راه میرود حصول
 اینجاست که ناخیز و زحمتی افتاد درین ایام حقیقه فطام بمقتضای جان صدق در
 حسن اتفاق جهان در داده که احوال و از انظار اصناف از جانب خود و کائنات در

خوب نبرد می خورست باشد بعد از آن که با دراک این دولت کامیاب کرد و بقایان که مورد تیر
جاولان بودند و این دو سوار بر هم حال در عقیدت خیر کمال معصوب گردیدند زیاده عمر دولت
با در فضایل و کالات بنا به محبت و صداقت و شکا نامکتوب بدست سلوک سید و
دلا و غیرتش موجب این طفاط گردید آنچه از کمال اتحاد خان عالیشان و با عفت تا خبر
خبر و کجاست از جانب ایشان رفته و کلب یان شده بود بر وجه انجامید بمقتضای قدم
محبت و دوستی طریانی که بر شوق و نور آن دلها هم گران است اگر چه هیچ طایفه که نزد در باب
حقیقت عدم و وجودش حکم صادر دارد و بنابر موافقی فوت نموده باشند که گنجایش
بمیان ندهد این دو متعالی هم حال در آنچه حسن می کش و ضریب آن باشد مقدر و میگردانند از این
انجام بسیار از بسیار ظاهر نمایند و غلط اظلالی عطف بهمین دستوری نوشته باشند
این دو متعالی در دامانی و آمال آن فروغ ناهیه ایهت و اقبال طراز گریست
خود و اجلال امارت و ایالت بنه غنیمت و گریست دستگاه رفیع مرتبت پنج نرسد خال
حالیست آن ملا و دخیل استظهار و دوستان را همیشه بمحصول مقاصد بلند و آمارت جنبه بر
دارد و بعد از این در میان فرادان اشتیاق و کمال شوق بدین طایفه است که کل
رسم حسن محبت فانی است مشهور و غیر بر شوق میگردانند که صمیمیت و نواز و مرقوم نام بقای
طراز که از بر سطش لغزش داشت چید او از بر لفظش شمیم غلت بود و بود در عجبی است
که دل صد اکت منزل از بر خبر و حوت از عافیت و شک ذات خجسته فات بر زمان راه
بجای دیگر که گشت میشد و بود سعادت احمد و زانی فرموده خاطر خود و این را زونی
از این شادمانی است در دل بزرگ خلفا بنده است: خاصیت و زمین باد و باران
از این که آمدن خود با نحمد و در این بهجت که در دراک دیدار کرد و این است که غنیمت خبره لغز
کامیاب و ابرکت نعمتم شمرده می آید لهذا لغز بهجت اسرار و قطع منازل بناید و عطف

که بجا نماند تا جبهه جهان و جهان با نیت است در سالت و بودی که مخلص طالع با به روز
 نظر منور کز نشتان عالیت آن فرخنده عنوان در جوار آن خورشید و بر می باید که نیت
 جانبداری جهان اقتصادی میکرد که با انعام این گونه امور دست عیسی انبساط می یافت
 اینتر تمه کلام دل سیر نماید بود ازین مترصد است که تمثیل مملکت بحال غلظت قرین و برین که در دست
 چون باری غرض است مقصود باین شاید بمنجه ظهور رساند زیاده ایام دولت و کار
 جواد دلی با این بیستم که بر میهم بر که بر میهم بیستم بیستم بیستم بیستم بیستم بیستم
 چون سالکان طریق محبت و تقیان بسا و مروت بسیار از رابطه اخلاص عیسی را در یک
 و تیره چشم و کای کرانی میان نیاید از فرازش عاقل و از نقصان عاری سید الله و اگر
 و قیاس از غنای اشتبای طالع طالی روز نماید بمنجه دفع چشم زخم و بین الکمال
 اتحادی انکار و نیکو امر قوم کنگ و در مسلک میکرد که در اصل صیغه شریفه که چون مخالف
 خابره غرایب و در کار و قوم قبض و بطاعت مل و بن صفای لیل و نهار مراد است که در دست
 در صفرا حاصل بود ظاهر و قرین است و باین استیجاب سخت جاذب کلمات سلوک و
 معنات و ضیاع این خبر خواه خلاصی آنست که بعد از انتظام سر رشته و الله ابری که
 شانی که شانی آمان در سینه باشند بر امون خبر راه نمی باید بلکه بر دوزخ در از یاد و
 و در دیکو شد معجزه هرگاه بر وجهات احوال و اقوال مشاهده می رود از آثار و نیای
 سلسله مودلقت تا زمان حال نسبت بآن سلسله و در زمان مجدد کمال عبرت و موافقت
 و موافقت مشهور و معین می شود در بصورت داستان کلام و متناهی بلکه است
 آویند و از رشد و پند بی اخلاص استیجاب در دست که سر زنده یکایکی بر می شود
 بوده و در سفرهای ایشان را مقیم بر شتمانی و غیره تصور نموده لیکن از راه بنفیس
 شکایت آوای خارج از قانون یکتای که از زمان اینک شناس مقام محبت درین

چند روزی جداست. برده این دو سوره درخواست کرده است که شکره این نوزاد مخالف قاعده بکنند
برستان سرایان را تا علم داشته رقم حواله سازد اگر جملات عزیزان حق دوست حقیقت انصاف
برده با چشم انصاف گردیده ده سیر وادی شکایت شده باشد گنجایش دارد و الا فی الله
جواب طایفه شریف اینست که جان سخن از زبان حق گوئی والسلام
کرامی محبت به یاری سواد مرقوم تمام یاد که در طبع برودنی نهارستان محبت و دوا بر
آیندی لفظ و معنی از کار نامه مانی و کارستان بهر دوشانی میباید و در زمان سعید جلوه براد
فرموده و از بهجت دشت و با التماس گشت است این نامه چه نام بود که لطف سخن دل
حسنت خلقت بچوکل در کشتن چون مغزین بر آید خوشتر منو و عافیت ذات جنت صفا بود
بر که در جمعیت باطن را سرانجام داد امید که حصول ملاقاتی که سرما به انتعاش روحا است
سفر الیام جبهه کامیاب برافزود و حجاب و پیغام از میان بر فرستاده جنت شوق از دیدار است
آثار رشید بهر دو توجیهی که در باب کار سازای مرزا محمد خیم خواج و لعل جنت شوق نظر بر تعلق انسان
مجموعه ریاد و مرید و معروف شده باعث از دیار مراد دوستی و لطفی که دیداری دوستان
چنانچه اجتماع قضای کیدانی که مستلزم نشاند و موت و صفاست در امور جمعی نیز آینه بگریزی
و یکدلی باقی نصیب العین می باشد و بهر وقت عنوان سرای صحنه کجاست بوده حرف دوری را در بر
تمیز اندازد و متعال در پیشه حال مقضی المرام و درست کام دارد شوق زهر کل
که مقیم غلظت و دل محبت مثل است بتقلید طرازی خام برک سازبان نیز برود و شوق
با فراخ ملاقات سرانجام که سفینه تاب روان و گرداب اضطراب انصاف بعبارت برادر
ماه رنگ آید این تر جملان نمیکرد و لاجرم و جبران آنرا بفرجانی نیاد که درات سرانجام داد
حواله بنمایه و ظهور سبب که باعث حصول کرامی خواص است بوده باشد از حضرت و انصاف
چون امید آید که با هر مایل و بهر اشیای تقدیر برادر امکان جلوه نماید که در برقیته

ارودای که تضرع رسیده خود هیچکس در پی از نفوذت برای در آید دست ملاذمت
آنکه علی بنی پیش ازین بچند بار در رسیده که کیفیت مقرر شدن هر کثرت سرکار قنوج
از انتقال خافیه شریفی من استبدی قصه صبح بیا کرد کلامی سرکار عالی متعالی شایسته
یقیناً که مقتضای رسوخ عقیدت جناب و جلال افعال آن حال در باب باقی مال در
فصل مذکور و فرمایید بطور پرستیده باشد کمال توجه و ضبط و ربط و جمعیت در زمان
رعیایای محال مذکوره در عزایه بود و جواب صحیفه الشوق را در مضمون و اعلام کار و خدمت
را منتظر است ایام بهجت و شادمانی جاودید با
مکارم اخلاق و محاسن اشفاق و اوست طالب علی انقاص آردی سباحت اقبال
باید افزای صفوت و اجلال استظیاء خواندنی بلند مکان افتخار آردی عظیم انان
کام بهر آن بهر آنکه مدح و وردن بود و خواندن حبیب با و بعد از اطلاع او عید و انبیا و انبیا
زاکم که مستلزم آیین ادب و خلعت است مکتوف خدمت گرامی بنیانده کفا و خرد و انبیا
و لازم التکریم که برسم دلدار این عهده مرقوم کلمه عطف است مکتوبه بود و بزرگ العاک
میکنای جانفروزی و کلفت زردای نمود درین سببی سرای ناباید در بنگاه سنج جنبانی
به اختیار بدون شک و اضطراب و بیکر علیحده ناچار سر و خط و کلام و فرماندهی آید و بزرگ
و شکر آردی بقدم برساند که درین جزو زمان که سرور محاشی عزیزان ذوالاحسان و سرور
و عام پوشیده و پنهان نیست عالی نامی مخلصان دانشا شده و مراعات رسوم و مظهر
در وجهات و در کارش نمایان کرده ذات و خنده صفات و ادب فلک اقتدار است که
مقتضای بلند با یکبار فطرت و فواید با معنی و صورت آثار شفقت و احوال و قدرت و
خیا و شایسته بزرگ که نمای درگاه الهی تواند بود و بزرگراه سپیده نور و درگاه مجاز افز

و شادان بیفزایند بیانی طول چنانچه در چاه زارند و از آن سال حال بردارند
نیز بایزاد کجی را بسیار است چنانکه در سید انبیا و دی همداد است و حجت صفایان

عایشان بلند مکان ملاذ موت و صفایان دوستان صادق الولا و همیشه
کامیاب مقام صوری و معنوی داشته قرین عافیت و مسکنه آرزو مند از نفوذ و در
رسانا و بعد از این شوق او در آن طلقات گری میگویند و میگویند که کلمه بسیار است
یک کلمه که در کارهای کلک محبت و ذوق پیر به محبت شتاق فرموده بودند در هنگام غلظت
اجتماع جمعیت آثار گردیدند و محال نیست که نزدیک بود که در مسافه نریمان
خار و در سیده انواع بهجت بخشد از تاثیر همداد و سید و کجی از این نوشت محبت
که از مفارقت جان پیران سر مایه سرور جانان افتد و کرم و در طالع لاهی و دست
سال است که با وجود این که کرده است و بیکانه که در دربار کجی در برج القیاق کاه بیکاه
بجای اختلاطی اختیار داشت مبدیه نشان شکفته و انبساط در خاطر سپردن کفیه نمایان
نبود و آرد بدلی خود کرده که صحبت دوستان جانش میگرد است در شهرستان تکلیف و ذوق
میگردد و رفتار و ربت و غنیمت و تنهایی نباشد از این کاشانی صحبت در میان
بزرگتر تنبلی است امید که مدت حرمان چون عمر خاندان دولت و اقبال جاد و بد مال
حضرت شایسته با ممتد و ننگ و ایام دوری خودی بخود و غریبی سپری کنند حصول
نیز بایسته تر و دلخواه تر از هر چیز است بجای سید و زی نصیب که در این کارهای
نام برد و غنای کجی آثار شمعون بطحالی محبت و دلا بسم تعزیت از پیر و دی و شکایت
الم و سید کان مصیبت جانگیزی و در و محمود آنچه از تاثیر و دینی مأم بنا بر علاقه میزد
و کجایم مرقوم تلم در سینه برده اطمینان محققضای اخلاص و اتحادی که نمایان نباشد

و متحقق است کلفت و آشوب طعن اصباحت و کرب خدام انوی شده بآزین و آغوش جاودا
خراش بر خند سینه داغ سرخست و جان اندوه کین کدورت بسیار انداخت لیکن چون نگاه
جایده داشت واجب غالی را مسلم است و ممکن الوجود را تجار زرین سپهر سراسر می باید گوشت
لاجم چاره کار بدون جبر و تلم بدست بنفقا اندوزی بر سر آزاره کرای عالم در حالی و غرض
بر خوفت کناده مار و شمار و توفیق رضا بقضا در رفیق کردن با ^{از} انست خان حیدر بقیه
دولت و اقبال ملاذ و مسابرت و وزارت بر تفت اقبال و اجمال منزلت خان عا
نبد مکان ملاذ و استعلا و محبان مشغی بر با غلظت اموره بآبای مسما طاعت و
افضالی انور و متعال بر سر سوزن و آبی با نایا بعد از اظهار حقوق کرای علامه بکتابت
که آن رنگ سبزی ریاحانی و زرد رنگه الکبری برغان گلزار در فصل بهار زیاده در
اندازه نقش و نگار در کدورت مکتوب و رای عطف و اقتضای اصابت بر سر
سپردارند که کار این همچنین است در یکین نسخه یکا یکی در تکفیل و لک ای و تفسیر و تفسیر
بعد در زمان سعود و آوان فرحت اموده و در در فرموده بمانا آندوست که در سائر
غدا می دل و راحت جان فرستد شرح کدورت نایا بچون خاطر آشوب و در فرموده
کنجیدی سینه مهرادت کنجینه را بکذازش شکایت ایام جدید کنجینه در کلفت غم و آفت
ممود می لیکن چاره بنیکار بدون دولت و راحت نیست بهار کبونی حضرت افریدگار عظیم
از زمان روزی شود با فتنه میشود امید که لطف کرم او سجاده کما باغی که در سید حصول
تتمای دوست مشتاق بوده باشد بنده ظهور آورد و تجا بیاعت برودی از زبان برود
و در باو عالم معارف باز مره از انبیا روزگار محالست و اقله طاعت هم سید با طبع
جمعیت دوست که حلاوت بند بر باره خوش کیفیت حسن خلقی خالص است و حال است
بچ که سبزه این و دباد و غالی نداشت و محبت شریف فارحمت در کام جان ای مشنید

تقدیر احوال و وضع عالم بجا و در انجا بیک تنزه و در نظمی آید و بدون سعادت ازین
مستغنی و جلالت که آدمی را در دانش و عقلی مثال عدم جناب و میر میانش نماید غریب
فراتر از آن جبر بیاورد و معاشایام را بفرمان و انانیت که از انش خود ایشا را بر انوار عالمی
و رقیبت الودادی که یاد از حد اقل است خاص پیدا و در کسی که داد و اختصای را بر حق
خاص اصدات شناسی نماید و برترین زبان در دشته و از ان حد است را منقطع کند آنرا از
اعتدال ظهور در حد و عارضه و در انجا بر انوار و در ان قیام عبودیت استانی بر
علیه شده بود الحی و در عالم محبت معنوی که ماعدم فراغ وقت مانع نماید بنهار از روی نماید
خدا و انانیت که ازین و دیگر حل بر او منشی کاری نماید و بر وجه از ان حاد و حالات شهادت بر
پیش از و در انجا نامشروع بر وجه حیزر خود است لغو و در انجا به مقتضای و اذیت قبله به وقت
یاد آید اینه احوال از دل بر او منیره و در انجا به بگویم که به مقدار بر بدل از انجا به جستم بد و در
سین بر دل از انجا به کار بخود مشتاق و اندر و در انجا به محبت انکسیر به انی عظمی که انش باشد
در انجا به میگرداند و در زمانی که بنده درگاه خلافت بنه از انجا به خلافت و جهاندار
در انجا به یافته و در انجا به انتساب عالی بوده و مفاد و بار بر انی را سیادت بنه
میر کند رسیده و از انضون عطف و مقرر آن صحیفه واجب الاغراض معلوم گردید که فقیر فقیر
در باب احاد متعصب است نگاه امام الین منصبدار که از انش بنان جناب از انجا به فلک
اقتدار است سیع نماید انچه اید و در انجا به موبک تصور غلط آنکه حقیقت مود را بر انجا به
نمایند مود و در انجا به در انجا به اعتقاد و اجلل که در انجا به بنه از انجا به کعبه
سر از انجا به یا نش از انجا به در انجا به مقتضای و روح عقیدت و صدق محبت بر
نظر و در حد اعلام که در حد خدمت سرکار خداوندی است نظاری بیانده متوقع است
که به انی عظمی را بر انجا به انی از انجا به که باعث از دیاد مواد آید و در انجا به
بنه میگرد و زیاده به جرات رود و در انجا به انچه اید و در انجا به دعوات انی و در انجا به

شبنام ملاقات بهشت آئین مکتوف خاطر عطر عطف تاثر میکرد که اگر این صحنه شفقت طراز
که جابر سرخ و اخو نایب نوا به غنایت قباب بر دلدار می محبت میراد بر تو قلم آید در قلم شده
بود و در دغدغه چه نویسد که خاطر غم آلود و سینه در آلود که زار و گداز در کمال و الله صلی و
و برادر و برادر زاده و بی بر دل و دست ازین قضیه دلخراش چه مقوله گفت و هم
مایه کدورت اند و خست تالی زمانه و بی غم بر جل نهد یک و بی نیک شده و بی در
لیکن چون وقوع اینگونه امور که متعلق به نیت قادر مطلق است بدون جبر و تکلیف حاره و یکیت
نیافته لا علاج طریق اعتبار را اختیار کرده رضی الله تعالی عنده و ان الله را حیون
زیاده عمر و دولت و زبانه را با هم است و اگر ای نامه واجب کردم در حجت مقام و در
آورده رفیع کدورت انتظار نمود و شکفت دلم چنانکه دوست رسید چون غم که
بشکفته ز باد سحری الحمد لله علی الذل که ذات فضله صفات بصیرت و شادمانی و کامرانی
احباب است شبنام ملاقات از آن بایه در گذشت که در قید قلم در آید این در متعال حصول
این تنهایی را به چه احب حیره افروز نماید آنچه از عدم وصول صحیف و دست به رزم زده کلک
انقاد و شکسته اند و در طبع انصورت از بر بگذر نقضانی محبت تصویر نموده اند و حاشا
که در اصل و دست به و کس نکجا نمی از و جویی بی الوجه قصوری و غمخواری راه تا باشد
بلکه مواد یکیت جوینق از بدی از از افزون است معتمد امکانات محبت طراز بر کبر و کبر
شریف ارسال نموده و از احوال سعادت شبنام بر جو زرداران از چند به وقت خبر یافته
نامه و پیغام و قاصد که جابر خواهر ماه یاد قیام ای دیگر و عقده خوین افراشته باشد
عند خدای محض تکلف است محنت و لغت ای سعادت است انزال الله المتعال
عند خدای محض تکلف است محنت و لغت ای سعادت است انزال الله المتعال
عند خدای محض تکلف است محنت و لغت ای سعادت است انزال الله المتعال
عند خدای محض تکلف است محنت و لغت ای سعادت است انزال الله المتعال

و در دو بار جهان را بنیاد نهاد و در سو و قیام دارد و زیاده چه بر نگار و بیش از حد
جامع مراتب فضل و کرم و کمال در دست عظیم انفال از مکر و ثبات زمان در حفظ و آمان باد
مکتوب و غیب است اسرار و پند و اندرز و معجزه زاده و معجزه زاینده و امتداد کفایت و اتمام و انبوه
اندره و ترم ازین که گذر بر خاطر عزیزان دوستان عزیز داده دل در دست خیرالرضا و تاسا و تاسا
که در اندیشه آری حاضری این بزنگاه در دو دست و نوشتن نمیشد و درین حد فیهام
خران آن آغوش است زمانه جام به دست و هزاره بر دوش است از انجا که کارگزارانی
قضا و قدر درین سبب سببی شده و تقاضای سینه را برنگ بر کمال و پیمان یکدیگر و مبتلا
شما و جزیکه را برین هم جان آشنو کرده باشد در عرصه دنیا نگذاشته و هنگام سوخ
چنان حوادث بی اختیار چاره کار بدون شکی و اعتبار به دست نمی افتد برین و
تقدیر یقین است که آن حقیقت و الی عالم کن و فاعل محقق و الی الله خدا داد و
اقتصادی عالم کائنات و مواد سر بر خط و خط و لیم نهاده و خود را از بی طایفه و بی تالی باز
داشت و محبت را با اوست مستخر احوال خیر مال دانسته و ارسال نامه و پیغام را از این
طریق محبت خوانند انکاشت و این را در این جهان ازین دانه و این خرد کام
برای کار بسیار و بزرگ و این را در این جهان ازین دانه و این خرد کام
ملک و الامتداد و اند و در خدمت است که در دله اتم محبت و رقم بر جان دوست مهربان میزند
بر خود میباید و تحریکی در پی اقدام و در زنده تا مورا و مورا و سفارش نامه که بسیار ادراک
خودت شریف نبود و ازین هم غیر شمیم گلشن خلق همیشه بهار آن محسن الزمان شام خاطر
برافروز و السلام و این حدیق امانی و احوال ملک و انانیتان و معنی انانیتان و معنی انانیتان
و این اظهار خلصا خان عالی شان صفوت نشان و عا حیدر خان محمود و باری سحاب
عزیز و افضال ازین معال سر سبز و باریان با اظهار شریفی است باقی ملک و انانیتان و معنی انانیتان

و انچه بحسب و وفا قیامت چو زان روز آید جان را حلقه نزعان سجاده و در پیش
و بطن آن عبادت و انی در کار خانه لوح و قلم می یابد لهذا دست از آن باز داشته ملتو می نوین
و مشهور و غیر حلت گزینی میکردند که در سنه و اوقه تا به خان مغفرت آن غنایان خان
موجوم اگر چه خاطر اری بغایت اندوه کین شده باشد لیکن بمقتضای اتحاد حقیقه کرامت و الی
که بدین دوست بزرگ سپیده و سوزش باطنی اختیار در تنگنای فرزند و ملل شنیده اگر چه
در آید و احتمال دارد که در خط چکنانی تنگنای که آید بر این تقدیر است که این را بجا آید
آن گدازه و دمان غرور و عذر حضرت ربنا خواسته آید زیاده حیرت نیست عید گزشت و آیند
چه بر کار آمدن صید که پیوسته انواع مسرت و کعبه و قربی حال و رفیق آمال آن عیدم انشا الله
پس بر این تسلیت چه ای ربای با فتنه دیدار رسا را در عین جمیعت و نشت دکای منابد عایه
و در زو جهات ظاهری و باطنی مراعات حفظ الخیب و سال و سال در ارجاع تمام خدمت
را مرصه و منتظر است ایام لکام با دخیانان ذات حجت صفات نواب امارت و ایت
مرتب است بهیست و بابت منزلت خان رفیع الله ان بلند مکان و اعتضا و فحله و ملاذ
نجا سیمت مسند نشینی دولت و قبول با بعد از اظهار چنان شوق و عالم عالم آرزو مندی و در آن
خدمت که از این عنوان بهیست سرور و کمال متناقض همان است مکتوف جز بهر نور سیرانه
که گذشت گلشن و در او لکمانی در حجت و لکام مسرت التیام و در و خشنده لبیم غیر شمس بحیث
مخام بحسب مقام ساجد آنچه در رتب حلت و بهر با قوم ملک بر سرکشته بود و کاش
از دیار مواد و بهیست که در بد از وقت که بمقتضای الحاق و در و مسعود فیض آموذ و کفر و
از نفوت قربین بانی سرزبان نیست آیان رو نموده بهیست تمنای خاطر حصول و بدین نظر
بوده و تا به بندگی محبت می آید و در دست بهم دید لیکن بروقی مفهمم الاله و ربی
با وفا تا چند روز در عبادت این نعمت توقف واقع شده است الله عز و جل و
علی که اصل دستار حاصل کبر و فیض است و موقد الود و بهیست لادم الله

غنی و دلال آمده و هر دو را می بیند و بدینسان این حال را در میان آن بختی زمان می بیند
 می آید اما در بین این عصر شهر در کل و خوار این جن و خزان و بهارانی گلشن را درون بدست
 می آید یا بنده امان نظر بخار برده نگاه حقیقت سنج بر عاقبت کار می کارند و باقی بر چه
 بصورت نگر می برد خاست عین هم تن جان فزاده می گوید تلخ طعم درانه بنده است مگر با به جگر
 تر و در صورت مسخره فرض نه مال آلت که ازین دگر و بر کرامت بزرگوارند و هر چه
 لطیف عین بوده در خست و بهر حال و قبله دین و دنیا بخیر یک دل بسته اند بهمان دستور و سر
 عقیدت و اخلاص باشند که ان الله یمن صدق نیت و صفای ارادت عنقریب فی الباب
 مقصود و نه بهر باب و بهر حال این نماید و بهر چه زیاد در لوازم دینیت و حیرت و ایم بهر گونه
 کوتاهی نکرده و نمیکند و بهر المقدور بهر موفوره بجا آورده و می آرد و در این شرط و معاین
 دارند در این و راحت نیز یک کارند و بهر چه چون در مونا از روی صحت شریف که نرفت
 و رفعت بنام جابر عبد الله قلین شریف بود معلوم مکه نمود که نقص در پاس برانیت و بهر چه
 حفظ انقیاد نسبت بجا و بهر چه عبد الله علیه السلام بود معلوم نمود که نقص در پاس برانیت و بهر چه
 موبر الله در ظاهر که ای خطور کرده آنچه معاشرت و محبت و مذاق توان داشت محبت را بهر
 الحاق نیز برفته اند با سبیل ای خبر خلعت که در ظاهر که ای سبیل با با و انقیاد را بهر اعتبار
 است و بهر صفای عنقریب طبعیت که در کنز دانش تفکیک امر باشد و بهر که نه مسامت
 و صدق این مقال بر آن خلاصه در دمان مجد و کمال مخفی نه متصدع و بنمود که جابر در عالم
 می و صفای از زبان روزگار است و در شهر نشان الی الی که در سبیل ای صدف سنگ در دوزخ
 و آبان که بهر خدمت سکار عالیقدر در مثل بنده نایه نمک حلال الی الی خوبی بجای آرد
 و در دوزخ خبر خدای و مود جزای خان محبان استظهار زیاده از آنچه مرزبان علم در دوز
 ظرف حرف نمک در دل و جان قیام و در دوزخ ای که بهر متضال ضریح الی الی که بهر کلام
 نشان بسته از نظر شریف اندامش اظهر که از زانیده بود و حضرت کینه خداوند و ظاهر

آن منبسط شده به جسم قبضه و هم در میان و زمان را این گستران خستند غالباً که نقلت
 جلاله و سار در آینه باشند در بصورت بی نوره و بینیه یاد آرد و بر آینه عقیده را
 فطنت برین میگردد که در قیادت مانع عظیم است آن که در غلط و جاهل این نکرده
 شکر زهره شیر خفت خفت میشود بدین دوست و نواز ششای سیر ز کجا شود که زنده
 شمع حیات بایری تواند شد برین تقدیر مستلزم فالان الهی است که ملاذ الهی است
 را از حبس مردم اخلاص است خوار و کشته باشند و در بین نگاه و در غلط و جاهل
 تا خبر باطله فطنت قبل ازین جهت در کمال نماند و مردم کرد امید که آخره در بار جهاندار
 بصابت پس در خبر و روی و خدمت کاری ملایمان سرکار و اوقات بی باشند تا خود
 نشان یکجمله بیانی اند با انراض از شایسته هم در میان باشند و بودن این عقیدت و تا بحضور
 کبریا را اینرا بخلاف نفس تواند زد و درین زمان سعادت اقران برگاه یکا لکان و دیگر درگاه عالم
 باشند که بیحدیت سرشت یک رنگ هم آنکس باشند فیضان راسخ الاعتقاد که در وقت بسیاری نیز خند
 امروز دیگر مضاد خان غلامان اعتقاد را منسوخ و متعلق بکفری خدمات سرکار و اللهم صید اند
 بگونه نومی یک سلوک خوانند و اگر چه در میان کلام ربنا خائف است و چه به سبب شریف
 بر کرات بی خاکی و محض شکر از آنکه بیکر فیروزی اثر شریف خواهند آورد و اینجمله را از کفر
 معاد خواهند کرد اما چون از محوای غمیه انبیا افسردگی طبع سمیت بهار ذات ستود و صفات
 مستند میگشت تا بر رفیع مظنه خاطر عاطف و طویل کلام اقدام رفت ایام کمال با و جمیع مردم
 انشا الله علی سراج الحال روزی شود و السلام اینها اشتیاق ملایمانی است و در البیان است
 و شوق دیدار بهجت آثار افزون از احاطه ترجمان این در میان حجاب سعادت را ندیدی زبان بر
 و خال گستران را از کلفت جدای بر آرد از محنت و در بار جهاندار چه بر کار که عقیده
 صدق عبودیت در سوخته بیک ضایع و جلال که سرمایه سعادت و بین و عقیده مانعی که در
 بقدر طاقت بشری در تقدیم خدمت سرکار عالی مقدار کوشیده نفس با شایسته بر می آرد و این

۴۵

والا تمام من الله وریو لا تعجب عرفت ابراهان که متصرف زبانی طلب به متعینه دار الملک
کامل برکاد می افروخته بود معلوم کردید که برزخ عالم اندر و دیگر که شمع آباد و نمک از تاج صوبه نجات
جاکبر و کمالی سرکار بر آید بخانه شریفه تعلی یافت و اندر بهار بر صند تر دو تلافی نمود
بیش تر رفت بالفعل مفت کرد و نصرت لکبه دلم بدون رسد لکبه دلم مقرری عوض مطالبه
طلبه و کمالی سرکار دلالتی کرد در سرکار و طالبانی است و بویان عظام حکیم مقدس
میحاجر کلمات صوبه بهار و غیره بوجبه ادعیه دول جاکبر نوشته و ستاده که خواسته رشتند
بنده درگاه جواب داده که دعای جاکبر اگر بر طبق فرامندی بنده نای درگاه و دلالتی است
در جمله اتاوه بدیند اگر حکمی نیست و در خانه به کار است باز پیغم فرستاده که سر به را بگریز
بر جوب خانه بگریز بالفرد و بعد تفحص و تحقیق بعضی از آن پرکلمات موافق و در بهر امکان انتخاب
نموده و در چون تا این زمان که نصف راه آبان گذشته بود در عمل جاکبر نا متعین و نامشخص
شدن پرکلمات کلی جاکبر و حصول سند و کمالی و تجویز عاملان سرکار دعای متعالی و رسیدن ایشان
در آن محال احتمال که ایام فصلی نیست و یک سال به انجام رسد و در حدود ایام کرد و آوری مال
متعدد بنمایند در صورت صلاح دولت درین دیده که این فصل دفع الوقت نموده بر سر
دارد که شاید جمله بعثت بدست آید و با بجه اینصافی بوجن و شرف اعلی رسیده و متخوذه از سر به بگریز
منظور گردیده لیکن خلیه بخاطر یافتن شداید مردم کار نا آشنا بمقدمه را در لباب که محمد نام
مسائل و توفیق می شده باشد ظاهر نمایند یا بعد ازین حکم جمیع عطاء هادر کرد و خواه خواه از
خریفه متخوذه بگریزند لهذا آن عظام که بدون ذات شریف این ترا بر خلوص دوستی از برای
مستقیم استعجاب عینون کرد تقدیر میباید که کیفیت مرقوم را بعنوان مناسب عرض قدس کرده اند
و استماع مبارک نموده اگر خاطر حقانی مغایر متوجه توفیق محال در میان فصلی نیست شناسند و در
علامت کشنده که در وقت رضی تقدیر صاحب دین و دنیا و عمل آرد اما تا آن شخص پرکلمات جاکبر
نیاز شدن دول رسد متخوذه و در آن کشن عاملان و رسیدن آنها بجهان مقصود و در آخر فصل است

بقی شدن چیزی بدست نخواهد آمد و بیشتر نفوت و فرو گذشتن خواهی بود است ارسال جواب
 بهرعت استیصال مترصد است از این جهت که در روز زیاده بگذشت اما محبت
 آگاه است که در این خواست در این صحبت شریف چه مرتبه انجامیده به تقدیر معاد است بهرگاه
 مع الطیر و البرکت از حضرت ای مرامت می رود و دیگر کیفیت معامله تا انتم ایان موصول می گردد
 و اینست که از کار گذراند و خود را بر روی خود و طلب محبت و انانی قصد بر کار هر عامل
 بعمل آورد بهرگاه که کارش برآورده عالی زب و الله بار از دوازده است بنماید صورت حساب
 ندارد و موافق حساب بنامه دستور سرکار خا العظمی فی عالی ستعالی با و کمی خواهد شد تا نظام
 خاطراتی از این مطلب بمقتضای کارش برآورد تا از کارهای ممتدی بایده و بر نیانی احوال
 او بخوبی سمع گفته که تا در پس اری نیست که به فرستاده عالی بجایید در نصرت اگر خبری کم
 برآورد و بر آید چه نام بریافت خواهد شد اگر حقیقت من را آید و زمانی است بعرض
 اشرف صاحب ضلله دین و دنیا برسد و با الفعل مومر الرعیه منصب صدی که در مورد حال او است
 سرافراز بایده و بنده در کار خدمت غایت خدمات سرکار و الله مقدر بار و رجوع نماید توب
 بصواب است و منافیه میسر کارش برآورده تا از عالی زبخت بیدار ندارد از زنده زنده که
 بمقتضای کارش برآورده فرصت و تفرقه آفت باشد و متفجع صاحب مجری برآورد
 ظاهر زنده موافق حساب عمده جواب برآید و بنحیله ای که در خاطر شریف بود در آید
 معروضی انجن فیض نشی که گردانیده جواب علم نمایند که متانی از جلیل القدر علم عمده شود زیاده
 چه تقدیر می دهد بهرگاه که بخت و نجات مرتبت شهادت و عالی منزلت انوی میرزای کوا
 محفوظ حفظ حافظ حقیق بوده کامیاب در این باشند بعد ایدای و عودت و انچه از آنها شوق
 بلا نهایت مشغول خیر خلعت بنزدیرا که در آن وجود بنا بر حدوث از نماز عوبت و نماز
 نامطمئن و هر چند مقتضای علامه جمعی از کلمه است بر صفحه و لای می شنیدند و در

و می شود نظم معین شناسی بر انتضای و بر نایب اگر گشته ازین بگذر عبادت کثرت خاطر
نمی آرد و معجزه و انانیت را چون خود را از او خلع و این جهان رسم دعا و دست باز
در بنظر یعنی حاصل است که آن گزینی بود در نزد او یا ملازم یا نافرین یا بعل راه نوده در مقام
استقامت لکن بنابر شوق اشتیاق و دیدار بهجت آنرا زیاده آنست که بجزیره و آید از دست
عنقریب باید که محفل یکدیگر را طوطا طوطا بفرزاید ^{وضع} ^{الکافی} خالص بران دار
فیض نفسی بفرز آید که عالمی است بعد از روزم بعد و نیاز خود و فری عالم آرزو میگرداند
که جزو شدن بر او است که هر گز وی در عالم کن و فعل صورت یابد بجز در ظهور شکله
بر دانی بوده و بر چه از خدا بنده میرسد ضرر معذای در دنیا بود عقل جزوی بحسب ظاهر
در تحسین و تنقیح بسیار محال نفوذ در دلیکن نظم بر حقیقت باطن نمیتوان کرد که در دایره او
را کبابی حیرت بگذارد پس عبد ضعیف را بر حالت در حضرت قادر مطلق سبک است
که از ما بد و در تلخ و ترش روزگار چنین بر او نباید انداخت ^{ذات}
جامع الکماله خدا و مان سیادت و لغایت بنه حاجت و صفوت استکماله مندرای فضل و
افضال صدمه بری صفیه محمد و جلال مستدای زمان و شیوای حق طلبان محمدوی بوی کسبه
ر به استظهاری بشود و تجلیات ربان و ظهور کاشفات نزدانی لذات بنیر بناد و ای
باد بعد از ابلاغ و دعوات عقیدت آیات که مستلزم اخلاص خاص محبت عبادت است
مشهور و غیر آت نظیر حقانی تصور بکنند که گزینی صیغه واجب الله از مرقوم کمال شفقت
طراز که در دلگشایی و جانفراز حکم اجمالی سیاهی داشت در نهانم مسجود بهجت نمودن
خود و عطا فرمود و آنچه در صرف وجه باطن در حق صدیقان ارادت مندر نقش بر رخ
حقیقت چو بند شده بود و در سوخ مودت و حسن اعتقاد برافروختی در با کمال و خدا
و بعد در حال را نیست بمحب و محفوها همان طریقه ایقه مرید سلوک بوده است که بر کمال

که دست و غبار اهل از انقلاب و ضاع روزگار بر صفحه دلها آنگاه راه یافته از سراسر عسرت
آسمان گریه ای بی ستون و در طوفان الدین بگذشت مرتفع و محو گردیده حمایت را گشتن در
درویش از حد بگذرد و گشتن بیش از آنجا که بجهت فقر خیزی بهره موفقه از فقر انگاری
بتینق این روی بانی عده خاندان مرتضوی رسید بهت برینتقدیر یقین حاصل شود که باید
توجهها و جویست خدمت مفسود و مردم خرد از خزان علی الدوام بوجه افسوس خردی که می توانست
تغویز به برادر زوی ابد سعادت تواند بود و یا نه نای بخشش که آنهم فی الحقیقت به سهل کردن
اخلای پرستان از دست بنمود و نوز غریزی را مدد یابد دست فرستاده اند که بر طبق امر لطف
کار بند کرد و بسیار که حاضر است فلما بر دباطی آن بر کنده جابریانی مجسمه حقیقت و نظیر
وزیران بوده معانی و مدد کار خوار گشتن استیاق ادراک صحبت با نکات کردیم
در میان شتو نیست برین بانی است از انداز که گذشت لیکن چون حقیقتا وقت سپاس
در میان بگذرد و ناچار خاطر لطمه شوق خورده و خود را در کنار شکستهای بسیار کار ساز
حقیقت سینه افراز پیرای آورد که بمحصل دیرین نما کامیاب شود چار بابانش فضل
افضالی تا بدست این در مقابل عیان وجود و مسود فیض آموختند سیادت و لغایت
برینش پای و کالات منزلت عده خاندان مصطفی و نقاوه و دو کار تقنی حیدر فرد
ملت و دینی مابه اند و زکشت و یقین محمدی مولوی بسیار سال زینت بدر بیا بعد از
ایزار ادعیه و افیه و اثنیه را که که مستلزم مودت را سخمت مکتوفه غیر میر حقایق
میکردند که مفاخره واجب استعظیم اذم التکریم که عبارت و لکنی از رجب اتحاد
فرط میراثان میداد و معنی جالفر از باب البوار که ستان بخت و در روز بیاطم
کچو میکشاید و در هنگام سعادت انبام جلوه در و دراز و دود نسیم غیر شمیم ظن و
مجتبای موالات مقام بر مانید و مفرغ عطف و قولش که آسایش یکجمله و غنچه

بر دل صفت نزل می نماید و در آن کلمات و اقوال مانا از روی ساخت اندیشه پیدا
 از سبیل شوق کرای ملاقات با فیض البرکات جزایی که متعلق طرانی خلد و ستان بر
 نامه برکت از شمع و بیان غیر مندرج است درون سینه ام چندین بار شوق در لحن است
 که مایه غنچه دل صفت نزل می نماید که آن شوق است بالجمله آمدن خود در محضر فیضی از انوار محبت
 که از آن الله تبارک و تعالی و وسیله حصول استغفار و صحبت سرسبز است در دنیا و آخرت
 نه و می آید نوع و غنچه است به مقصود بود احسن ظهور را از در با فضل و دراز است
 خروغ ماهی سیادت و اجتناب از مایه نجابت و احتفاظ جامع فضایل صوری و معنوی
 مخدوم زاده کرم الذات ستوده صفات که بر سر نقد وقت دست بهم داده اند از ابدل
 مواظبت سایر الکاشف نجابت محض و محفوظ است حق جل و علا این تازه نهال باغستان محمد
 و جلال از عین الکمال محروس و محفوظ دارد در ذوق نیت پند حضور حضرت در الازار
 و حکمت و حکایت شهود در لب بود که به فیض از غیر بود بار و صفات او است
 بر و در باد بالنون و الهام و ساده افانیت و افضال نبات جامع العا
 نزهت و فضیلت استگاه الهادت و نجابت پناه مولوی شطرنج اری زینت بدر
 بنای باد بعد از ابداع دعوات اختصاص آیات مکتوف و فیض کسرت
 که عقیده انبیاء و حکام مسعود در زمان محمود بحسب ورود آورده مواد انکاد و کسب
 افزود و محمود بحسب افزاین بر بار رسیدن مکاتبات اخلاص بیان در طول زمان و امتداد
 آوان و شمار نمود الحق در شان و عالم اسباب علی الاحباب حفظ رسوم صوری و بیکی
 مراتب عینی مستلزم عودت معنوی است و نظر بر انقلاب افشاء روزگار و افضلا
 طریقی و بیاد و عهد و اعتبار بر کسب از دنیا و زود گذر و فانی و نشود و فانی
 در هر فرصت با نجاتی باید و حصول صحیفه صفات بیایم که نغمه الهام ملاقات این

از کمال
 زینت

(۶۸)

حقانی

عقل کلید و دود شایسته اخبار و مستقلا در مجال عافیت شتالی میگزیده باشد لیکن چون در ایام
سابق صحنه کراتی تفسیر شده باز در لغز بعضی مطالب هم رسیده و بعد مودعی تحقیق بحال
جاه و جلال باینده برای نیامده بود و لغزشی جواب است حصول مقصود بقول بطریق موافق خود
الطریق که درین چندگاه کار سازنی غریبی که بسیار است اولیعال مبالغه قلمی فروده بردند و گشت
سرانجام برینست و بجزرت دارد و غیک حال سایر القاع مشهور است ضابطه کیفیت دریا و عالم در
زبان نیست جمعیت ظاهر و باطنی در دست جامع الکماله فضایل و شرف
شماره افادت است و متفاه ضعیف و دریا است طهارتی پیوسته از معرفت الهی و علم
اکانتی برود و تلمذ و با بعد اطلاع و عواست و اذیت از معرفت از مودت معنوی بگویند و غیر
حقانی تصویر بیکر اندک که در نامه گفت تفریحی مشهور در حلت مرحوم سید عالم می باشد
و کیفیت واقعه شهادت سید معفور در دعوای بر سر یکی روز کار جهاد است
بدرخت از عند اهل وین و تند و بر باطن خوابان ظاهر آرا که در کسوت پاهای جلای
می نمایند باده باید برود و از فریب دل از شرب طبعیت کوب تبیه در فغان بی بیه
از حقیقت ایمانی امان باید خواست کاش وجودی سواد ایشان در ملک عدم می
شود و یا بدی تا خلق از معرفت و از رانی مودیان بار رسته بر بر تقدیر با جابر خود
معوذنی بجهان عالم تا بیدار لیکن از اینجا در صورتی که رنگ و ادبی علی تشبیه خود فرود
بجای حق اعتبار نام موز خردی خفت اند و خواهد شد در صورتی که از آنکه رضا بقضا
داده سیر بر خط رضا و تسلیم نهاده آید که بر نیست بر آن عارف سراسر بخوبی و امکانی
در اندیشه حال عالم باقی و فانی مشکف است که لباس حیات مستعار نبات بر نرسد
و آسکان خانه ناپایدار آری کل از قیام دوام جمیع المقت است ناچار ازین خالیدن باشد
و این چار دیواری غیری بایر گشت یعنی که جمیع بگذرد و غنیمت باید دانست و دل از

رابطه با باید در بر گرفته بخار با بلیت دوستان همیشه خبر خوشی که من می توانم و
بوجود نام و پیغام دل شاد می بیند از دستمال برون آب و دست سرت حقانی و با محض طراد
و الله ولی التوفیق من الله و الله اعلم
چون از نو از درگاه تقدیر علی بعضی برکت
تا به صوبه نجف مقرر فرود عجله بکار و کلاهی سرکار دولت مدار نخواه گشت و این محبت حق
بهشتگاه اعتقاد و اجداد کرد اندیکه مرداقت جاگیر با صوبه مذکور در آن عالم حضرت
معرض شود بر آینه باعث اقرین مال و بیش از این محال می شود و از ضایع و فتنه در آن
عالمین و عطای فلعت فاخره بر آن عالمی مرتب علم شد و امر حلیل القدر شرف
ظهور یافت که درگاه خلافت پناه بان شدت و متکاه بر کار که مدبره اختیار و حق
و از نام و غل و نصیب جاگیر بانی و لاحی الضویه متعلق بود شناخت در باب اولی
محموله و در وقت کار اجناس کامله و تحویل مال حسب بروت برگزیده تا که می کرد
باید نمود که در چون جنابت الی سال و ماه موافق به تعبیر غلبه بر به حال است بحقیقت
وجودات نزد عا و دید بر می و در رسیده و نظر برین داشته در تحقیق جمع بخوبی
که نصف سالم بر عاید و نه نصف مخرج بر کار عالمه در برسد و تعلب تحت شمعان
خانه و از حسن و قبح عمل و سلوک غافلان خبر گیران باشند که مانع نمی التحصیل بوده و رفت
و در ابواب محصور درگاه کینه پناه اقدام نمایند ایشان که در بر با محبت و لازم انتخاب
در عمل آورده بخیر جوابی انجام معامله و دیگر خصوصیات آن محال گامی بیغی اعتدال خواهند و
نقل اسناد در کای بابت تنخواه بر کنات مذکور فرستاده اند زیاده جمعیت ظاهر و باطن
و از آن جهت می دانند که محیفه الوداد سر با اتحاد و حبه تنگام رسیده
و حضور می حضورش از اخبار بر رسم بکثرت نمود و مواد دوستی می افزود و فری که در ادراک
طاهرا و عقیبه همان موقع است ان الله کما از دید و او دیدیم که است ما لیا ربی و

دیگر در دین آن رحمت عزوان و عفو شایسته بجا نباشد انتساب عالی ارسل الله انما بان عقیده
 و ادای شکر و سپاس مکرر شای خاص از قلمش معترف بود و قلمش مکرر آن معاف و دود
 محو و اعتقاد حسن آدای از جرات است از آن یک آنجی که در جبهه داند شکر کند و روانه گوید دیگر
 چنان ایستاده و ام که بنای رسیدن فضل الوعول مطالبه کند و قصد یال خوانده عامره و کهن دیوانیان
 نظام از جمله طاعتی و کلامی سرکار عالی عرض مطالبه و صبح نموده بود و در وقت حال طاعت
 که بر جبهه آن مطالبه سرکار میا میگردید و عینش بود و رسیدن فضل الوعول بطوریکه که تحقیق
 مع و مقصد می گردیده بر این جهان طاعت شریف ادا یافت که در وقت آینده تحقیق نماید
 خرد کیفیت تحقیق و در وجه طاعت ماه شهر یزد و فزوده برادر رویه بایست و وقت
 دکنی در حال ابواب عرض پیش آمده علیه مدار الهامی است پس از عرض شرف بر چه
 حکم میشود گفتم گشته اند در دنیا بنای بی و الی درگاه آنچه لازم صدق انظار است بی او
 و ظلم و کین نیز در هیچ و ظلم از پیش معذور بوده بلکه در تقدیم خدمات مأموره احتیاج بر غیبت
 شکر گشته اند امید که سرانجام کار حسب المبدأ و در متخیران صورت پذیرد
 بعد از این برادرانم عزیزیست مکتوف گردانیده می آید که از استماع تفسیر مضمون
 خاطر متوسل و طوای گشت چون از مشیت نیروی اعد بر اجاره و کمر بندیت و مرید بود
 و جو آورده بگویم عدم خواند شرافت یقین که آن دانا عالم کون و فاعال بقدر دان
 مقام اضطراب خواند که این جراحت بدون صبر و شکیب علاج در مینماید
 محض دست و پا نماند که چون در نوبت از خبر کلفت اثر از وطن رسیده و بقضای
 در شرف است ایام اولاد و احوال باشد و قضیه و طراشش برادر عزیز از معانی الدین علی
 روی نمودنایا مفاصل چند روز خلف آن برادر که در زمان در گذشت و غمیز آید
 از شاخه نارنجی نماند گفته فرو ریخت بعد از والد و ماجده علیه الرحمه و انفسه
 عالمی از غم اینان دست بست از پی برادر است پس از آن برادر از هم نمیرد

مطالبه

دکن

سفرین عالم رو چاشند چه کزید چه نرسید که با شتاب این طبیعتی جگر که از طبیعت بشری و طالب
 عنفوی چه مقدار بی سبب و غرض و سوزگاری گشت و چه صفت خالصی و سخت اندویشی بر دل تو را
 بیطاعتی آورد و هر چند عالم در دیده نامانیکند و دوا نه کرد و بر لب کرد و بست لیکن چون این درد
 لا دوا درمان پذیر نبود لا علاج سر بر خط لیم و حکم انبوی نهاده آمد اگر چه کوشش این مایه است
 جالگاه آن افوت نهاده را بی اختیار در افراط اندک در خوار انداخت و که در تمام
 باین نابینا به خاطر غم ناییده این ترا بسیار غم و ملل خواهد شد اما چون کرد و رعای
 دایمی ذات و اوست تعالی را علم است و ممکن الوجود را ماه از زین خاک را طای با یکدیگر
 در مضبوط کار بدین استظار نمیتوان یافت برین تقدیری باید که آن نور دیده که بآن
 بسندید انصاف دارد و مشورت خرد و حقیقت اندیش خود را از عادات عوام الناس باز دارد
 در تحصیل رضیات الهی که مستلزم فداکاری است بکوشند و از سبب ترویج اوراق آن
 رگبارانی جهان جاد و افعال نامحسوس و غریبه و غریبی عمر آن کرامت گنا
 داستان کلاه و دستان دراز است و طول و عظمی
 صفی کافه که ماه قمری درین باب که نرود ازین و کثیر خواهد بود نه از راه نقدان بنده گواه
 بیست هر کرم و از کجا بیکرم طایق سرافق انصاف را میخواهم که بگویم کار را بدی افشاده که
 مصداق حقیق این سواد ملک الکلام است نزد قربان آن فاضل دلتان برینم که درین
 و بادی شنیدی و کیفیت فغان کیست بر چه حکیم علی الاطلاق جل شان و حکیم برانچه
 بر اعیان و اوراقی دارد و سازد باها تا حسنا و نسبت سیادت بخود گوید و باید
 و تقییل و قال لا اثر نباید و راخت و در کلمات حکیمات در سطحا طایب است و در
 که بخوانی تو راه رود حکم کبریت احمد دارد و اگر تو بخوشی راه بردی تمام عالم دست
 تحت می تواند دستا را انصافی دید جوابی در سو مشیخ موفقی که

راه

خست

55

بهاستان فضل و کمال بر بزرگی عبادت و تبارکی طرز نرزان برکت سازن طاقف و مان از روی
دورمانی که خاطر محب طر خوانان نموده عافیت و سلاطین حال در خدمت مال بود بر و محول انداخته
اینچنین افزونگی گشت در اینجا که در پیش راز و نیازهای بر محمد کر و نو انوار است الحمد لله که در
سورت طلال و عدم از ابر باطن آینه مثال توأم یافته در طالع دل شکفته و انداخت آری سینه ملک
را بخاری که بود بر جبهه است در درون سینه آینه راه نورد نیست در باب حکم طر و لاجا
ان شاء الله عز و جه المقدر و رسمی موفره بفرموده خواست طر و لاجا درین دادی مطهر با
و دیگر از نگارشی نقلی صلیق و یار و زنی آنچه در قفسه طر و لاجا درین نقلی سینه مطهر و واقعیت نرزان
بر که ضایحه و محققه شریفه ادبی مقرر در دست و دست سرب کلمات حکمت است حکیم در سطر ایست
نقل از کتب سماع در سماع و علی سینه است محمد ابریم مطهر و عری فی توان بر وجود
برداشت بر که خلاصه عدل کلام مولوی عبدالرحمن جایی که در دیباچه کتب نفیات بر سینه
است که جوانی با درویش از در محبت در آمد و بر سخن در درین اعتراضی می کرد و در روشی بر
و محبت علی بن عمارتی بر خیال و توقیف یافت و گفت اگر آن مرد که ملی بودی دوست را می خواه
مشاهده نموده بر که بنام شریفه بر گاه آورده شدند و ولایت از یکجا نثار و ابوده باشد آ
زردکی منصور زنده دل با وجود مرتبه و الایت کبری برای بر سر زدن کلی از شیعیان ناسی
بود بلکه بنام علی خیار ابرودن عرف زبانی از روی و گران راه بعل نیامه با قطع و بر بر
اگر او باید تا مانده نزد مشایخ صوفیه منصور از روی که گاه باشد فقط و بدو باشد و علم که
علماء و فارغ التحصیل است در میان شل خویش پیدا کن تا سوال ترا جواب دهد در از
نفعی تمام راجه همان عفویت و بر و السلام علی من اتبع الهدی
جاه فضیلت و کمال است نگاه عمده و دو مان و نقاد و خاندان کمال بر است تا در این حد
مادت با فردان و دوات محبت ابر و نموده مکنو فراموشی میگرداند که کلام است بلاغت

بازاران طاعت میاگردنستان طبع کل و زوگستان خاطر با انکیر است در سال بد فرقه بود
در خجسته نکام شلم افروز سرشت و انکت کلبه ربع رقم خجانی نقش میرای صیفه بیان گردیده
که اگر بگویم بایس تراست بخت اطلع رقیبه الوداد بین غزائید باری بتغییب ایامی کاری و
مطلبی رسم یاد آوری در کرد و بختی آفرید کار لوح و طم که از اولین روز به باری تلاوت وقت که
دست بخیر با سنج غنیمت انیمه شهادت بی یاد آن چهره آرای محبت و اتحاد نمود و خود را
برین یاد دل شاد یافته تقدیر مکارم اخلاق ذات ستوده صفات بزرگانی داشت سعادت
در کارش محال نیست تیرگونی نمی نموده احتمال که مکاتبات مرصعه تا این زمان بجا نماند
کرمی در آمده باشند و در ایامی که ذکر رحیل از قبل انقلاب موضع و در کار و در بار بکار
بعضوان دیگر میان آمده بود در رعایت حفظ الغیب که متسلم قانون بکار نمی است نقص
نرفته اما چه توان کرد وضع زمانه قیاس بنظری آید که تفصیل اجمالش عرض نمی نماید امید که
نشاید مقصود غنیمت طبع غایب میبود و سود شود مشتاق تو ایم القدر تا که میرسد
بجز این نیست مسند جاه و جلال میان ذات عالی در رهها نواب است طایع خجاست
رکن السلطنة عظیم عهد الخلافت کبری عده الملک فی الزمان سال زینت بدین
بعد از تقدیم مراسم خواجی و خیرجویی التماس نیاید که مضایق واجب الایثار و الا
گرام در زمان محنت التزام محبت و در بخشیده باعث از یاد بود اعتقاد کردند
محمد شفیع الدین ایامی بکر نه سرچ رقم تمام بر نوایمی رقم شده بود اگر مومر و در
والا سگار عالی بری اندیشه بشود بنویسد که نوایمی شده آید والا مکرری حضور بکر
کرد و در زمانی که نگاشته ملک تاه رنج سر با مفهوم حق شناس بود در بصورت اکثر
بکر نه نکر نه خلق با خاله سر یعنی یافت این سر است معوض بینگاه دولت و اقبال
خاص جان گردانیده او را بخدمت کرامی سپرد لیکن چون از محل نامه باز رفت

بزرگوار و دوستدارانی بر کار عالی متعالی نشانی مسلم مانده و سفند خدمت بنام ایاتی شریفه و
 رفعت که به آیین بیستین بر کارم سالک بردارد بر بنقده بر معذرت
 الحمد که فایات والا بقیه ^{بمرتبه} گهال شامال آن جلالت نشین است و دو خان
 بیست روزی میخواند چنانچه خط و ربط و رسائی و دانائی آن شهابت منزلت معنوی نشانیست
 معنوی محفل اقبال میشود و وفاداری بر کزانت و کج برسم تراثر خیمه عالی سابق بیکر و درستی
 از پیشه نایب بپوشی بدین و خود از محاطا چاکری عاقله و انمودن از آیین صدق و اخلاص صاحب
 عالم بابتی میاید برگاه نسو و نظم انضام صحیح وجود و ابسته با اعتماد و اضیارتان فاضلت
 بوده باشد در صورت که کجایش که بر خصوصیات علی عالی عالی قبول سرکار عالی مقدار کرد و خود براری آن
 اعتضاد محفل مغراند اطلاع نمود از ادعای دایم از آن باین دستدار نهاد اعلام بجا نیامد نام
 علی الزم است که از خوف و تلکوب هر کدام گاشتی مطلع گردیده هرگز دولت خواهد دریافت
 دار و کار آمدنی دانند نویسنده که در خور خدمت و میگویند که از درگاه عالی پناه و تسخیر میروند
 شود و بر کراهیات همیشه و بد بردار و کاره بیند بر نگارند که در مقام عقالت و دیگری بجای
 او سوزند از آری که آن کفایت دستگاه از بند نای و افرا لغت و الا درگاه اندیشی که
 احوال بمقتضا و سوزی و خیر خدای مال سرکار دولت مدار از باب خیر ابله و در بر
 جمع بگی میان بخوانند آورد و کیفیت احوال و اوضاع بر یکس که کم و کاست تلک و اندک
 زیاده و کفایت در دماغ است ^{باین} از روی و قیام دار السلطنت الامور
 معروض خباب جلالت گردیده که فیل بانان بر بزه رعیت آزار بسیار میسرانند و رعایا از جور
 صفا آنان جوق جوق نزد آن وزارت متبت بفریادی آینه لیل از جلیل انقدر شرف ظهور
 یافت که بر تقدیر و رقع در خور تقدیر بر کلام تنبیه و تادیب بکنند و هر گاه انجا رود انجا
 نخل آینه پیشتر قدم آنجا به دانند از نوکری بر طرف سازند و آنچنان خامه کنن جدیدین جای
 راحت بکمال رعایا و معرفت بحال زیرستان نرسد

57

مفاخر واجب التعظیم لازم القدر بر مرقم عالم حجت رخم خادما مشیخت و کرامت مرتبت سرت
دولایت نقیبت حقانی و معارف آگاه هدایت و ارشاد و انبیا زبده الاولیاء و روح الانبیاء
شیخ الاسلام مخدوم الامام در نظام سعادت السیلم بحجت و تجسید بافت از روی مواد ارادت و اعتقاد
کردید آنچه باین مبارکباد خدمت دیوانی سرکار و الاسیاط از روی شفقت و مهر با نقیبت بر خفا
نیض لکاشده بود اینها همه از میان توجه باطن الهام موطن بزرگان دین و اهل کشف و لقای
عقیدت انی کرده و الا نگویم ایدل الثانی است دانسته می آید امید که بتوفیق او غرض مظهر
مهر و محبت دوستان تادم حیات دل افروزی نماید کاری و خیریه که از خدا می آید علیه
راجع باین سرکار دولت مدار بوده باشند یا نه و اعلام آن شد اما ان کو دانسته و همیشه ز منتقد
و از اول خلاص تصور فرموده از کوشش خاطر حقیقت و خایر و اوسش از
مفاخر واجب التعظیم لازم الاعزاز لکاشته قلم عطوفت طراز خادما لیساد
و بجای تبت مشیخت و منزلت منزله حقانی و معارف محمدت هدایت و ارشاد و نقیبت
زبده شیخ کرام عمده اولیاء عظام در حجت نظام بحجت در دو تجسید باعث فرید سن
ارادت و اعتقاد کردید آنچه از روی مهر و محبت بر مرقم در آمده بود اینها همه
از اثر توجه باطن جمیع موطن دانسته می آید و مواد شوق و عقیدت بتوفیق ابر
دایما افزاید ان الله بنویک دل بخوابد و ریافت حجت کرام دست بهم دید با فضل
اکثر وقت بیا و حضرت و قداد مکارم اخللق ذات مظهر جنات صرف میشود
و مقت حضرت خاتما جامع شریف الی فی تاضی محمد شیر مریسته بسنجان بخلاص
و مقالات عقیدت تیر زبان اندر بر نقد بر در کالات صورتی و معنوی و غفلت
بادش زنده جهان و جهان باین معنویان شایسته بیان می آید خواجه مدینه ایام
انجام شریف شریف معنویان حالت از روی غما باری و انصاف بهر محمد و شریف

پذیرفت اگر که دست طرف دیگر در نیامی بود احتمال گریا خاص باشد در حضور برادر مرثیة الحلال
چشمگاه عساده زبات عابرات مشغول افکار دوت افرو باید بود و احصا حقیق آتش تیار
آوردی کامیاب داشت از این دست طار و الا فطاری که السخوفت العلیه
الحلالت الکبریٰ عظیم المرتبت جلیل الذرات است که حقیق سکه والا مقامه در محراب (52)
از عز و محبت طرز قوت و تم فشیان و طار در هم در مقام مرتبه و خجاست و زود
باعث دل افروزی و غم افروزی گردید با مودت و برادر که مقصد بابر گشته سنده و با آواز
دور تحمل کوشش متوالی که هر سر کار برادر با مودت افروزی و برادر که با تعلق غلانی وجود
و تافرن کریمان را برادر است بنا بر فتح ابوالحسن و برادر با کوششی و رجوع سازند تا حاصل نماید
باید عاقلان فصل مذکور منقح شود و سرانجام این کار شرف و روزگار و لغو و غم و مقصد بانی
انجام پذیرد زشت که اندر بنیاب هیچ بلیغ بجا آورده و خواجه وکیل سر کار که بدر بار جهاندار و قیام دار
خدمت کرار و مودتی خواهد داشت و برادر که عدم تقدیم آداب و ادب که بنابر احتیاط
با وجود خواست بسیار بی اختیار بماند آمد هر چند بای در دامن اعتد زرنشیده می آید
استانی شرمسار بر روی نماید امیدوار است که چشم لطف و کرم از این عاقلان و کارگاه عا
بر آرد و باطن انداخته عذر خواه این بود و در خواهد شد و بهمانی دستور با نفع و کار و
سر کار بنیاب طر و افتخار خواهد یافت زیاده و عبادت و دایام دولت انجام
المرام با خدا در بخواند و توقف عرض علیا متعالی رسیده که در بیان زمین و اوان
برگرفته بیست و پرتی تحمل دلگداز بر کار و فضل آثار و برگرفته سلطان بر تعلق جاکر در از
نزار و نموده و دایم جنگ محل میان آمده جانباکی بر کار و طمع و داد خواه اندند
و قطع خصوصیت بنیاب و برادران حسب الامر و لیلان تقدیر کارش میباید که کیفیت
این قضیه کاینکه دار رسیده و خود که دفع مواد مخالفت طایف صورت بند و در کرامت

[illegible]

میتواند و آخر سال در قیامی کرد و اندر اعتقاد و بقیه و دو تن و بقیه مردم که او را میسبالت
که حقیقت تبعه بای سال گذشته و سرانجام مال و معامله بر غیر محبت پذیرگامین و واضح و واضح
باشد و اینها در تیسرت که پنج عدد در دستقر الخلاق است که از بالا با نظر آمدن خزانیه و اینها
با دهم و دوازده برای معطل و دیگران شش معلوم نیست که از جاکه آن صوبه که میرسد گفت افزا
(5) چهار که بفرستد بابت کمال احتیاج به زربعدین ازین مکرر مرقوم کلامی بکلیت گردیده و نظر
سرانجام خود و ریاست قیام و غرض بقیه که در وجه تنزه از بدینگاه تفضل فی تنهایی حضرت
از خزانیه مستقر اختلاف بر محبت و جمله دوازده که در وجه که در سرکار معالیانده بر وجه
سکیمسیر و طریق بسته و دیافته با زربسائی اضافت پذیرد که باینش دارد و الا این
صورت از مکتوبات جالبه فرام آمده باشد بر سبیل مذکور میفرایند و بمجموع شش سطور اطلاع
و در حقیقت که اینها متعدد باشند همان دوازده که در وجه و ابیعت و استیجالی روانه فرستاده
که در بایست زراعت که در زبان قلم آمده زیاده است از آنجا که بلیست رفت کار در بلیست
ذات ستوده صفات است ترصد جهان می رود که امور متعلقه سرکار عالی بیجا خصوصاً احوال
از عرض که آنم ترین جمع کار است بلای احوال انظار پذیر می باشد تا بهما حضور سعادت
که جویشای و مواجبه که درین هنگام اینها عوار را با تو در نگاه باید داشت سرانجام باید و از امر
خود به آنچه تا آن وقت است در توفیق غلبه ایضا چون در بنو آذر و دی افرو و قاج
چکله چهارم و در حق چشمتگاه جاه و جلال گردیده که آن وزارت پناه خدمت برانی و
این چکله مذکورده بخواجه نجم الدین تقوی فی عوده مورال را در اینجا فرستاده اند مستحق
و امر جلیل القدر و شرف طهر داشت که بآن ملا محمدیان گذاشته اند که در از آن حال
طلب داشته بلای احوال روانه حضور بر نور دارند و صورتی که مباح فیض میام اندر سبیل
برسانند که خدمات مرقوم بعبادت پناه مرزاشکر الله فرجدار چکله سبند که سابق بر

نویافته و در کتب ما آن از حال پول سرکار و در تقدیر نیز مایه قرب رحمت را از او الهست مقرر شود
بسیار و چنانچه خواهد بود نقشبندی بحال ماند جوابی که در جوابی حالی متعالی بنای رسیده
میگرداند که در نزد او یکی از شجاعت ارباب مطالب مع فیض جامع جاه و جاهل رسیده که بر حسب الهی شرف
خواهد بود نقشبندی خدمت فواید از جمله چهارم را از اله بحال مانده و چون خواهد بود که در
خدمت الهی و این اقطاع سرکار و در تقدیر استعفا و عفو آنکه در دوستان خواهد بود غم الهی را با
سورتم مقرر کرده از جمله تقدیر فسر و در پیش که چون در بودن و در مقصدی معامله مالی بود
و حسن انجام میزاید اگر چه مذکور از وجهی متوهم شده باشد بهتر آنست که در خاطر مود الهی رفیع و شریف
مخوده بدستور سانی بحال دارند و در صورتیکه بیاید بر عین خود باید که جمیع خدمات بگذرد و بدو
تو از رود از این که خواهد بود غم الهی از دو سال است و در مقام کار و تائید از خود دانای بحال
به این تقدیر از مردم کار دان معاطفیم خبر و درسی بر کارش است این خدمت دانند و بنده و بنده
و کرد و در بی مال قرار واقع تواند نمود منسوب ساخته بر نگارنده که بعضی و الا بر سر و چون خواهد
از اربابان منجبت نماید هیچ حسن کمال که بپیش ازین هر طرف گشته بود و در نزد بحال حکم شده
خدمتیه در نور حالش برگاه روز نماید و با معفو فی سازند یقین که در بر با مطابقت امر عالی قدر
فعل خواهد آمد و در مکتوب است اسلوب سخن بی باقی محصول گرفتن از سال از
و سرشته کاغذ بهر اختلاف و در تحسین کام رسیده و آنچه از حد و حکم آنکس اعلی بحال نیست
عناایت در ماده تجویز دیوان و این دیگر بر حسب الهی آن نجابت مرتبت قلم شده بود
یعنی این در باب معروضی جابجاء و جلال کثرت سرانجام تحصیل مال و البصائر و کاغذ بهر اختلاف
مذکره بدرجه استحقاق بیست و در باب استحقاق خدمت بزرگما فیض جهان که از این در
که استعفا از خدمت سرکار و در تقدیر بعد فی مذهب و کوشش عقیدت این بیست و
بتر آنست که بدستور سابق در شرف و نظام مسأله دیوانی و این قیام و در زبیده و در خدمت
جمع سال آن حال غیر از کمال مقدم رساننده و خلف آنرا پسندیده چنگاه غر و جلال نیز

از اینجا که بصورت عقل مال از ایشان معاطعت نمود و چنانچه اینگونه غنایات عالم افزایان و نوزیدگان
عقیدت امارت هزاران جان ندهد باید گفت در صورت نقیص حاصل است که آن رسیده خانه آن
شرف و کمال زمان بروداری و انشال امر واجب انقیاد و اقمه بهما اقبال گردد و دانسته بهر چه
معد و جوابی شایسته مروضی و الا خواهد بود و آنچه گفتیم

بر رفعت و جلالت شایسته است و مسأله نگاهداری و حفظ آنجا
باشد مخفی و مستور و مکتوب و محبت بهر چه باشد و بنیاد و زکات رسیده و آنچه از استقامت
نمود و در چنگد اسلام آباء به نیت امارت و ایالت مرتبت خان عاینت و علی خان
حسب احوال و مقام است و در وصول مال واجب که در کمال سرکار و در اندر هر طریقه
اظهار علی و تقییم مضد آن نویسد و اظهار در نهایت رعایا مال کند و در وسیع موجب و لا باقی نماند
شکس در باب صدق و عفاف نگاشته بودند معلوم گردید الحق در عالم و سایه و بهمان
درست چنان یکسرت که سر حوض نوشت آنان سبب سعادت است بهمان آیین و
و کما جائز شده کامیاب و تعلیمی آیند خاطر اعلای پسند استعلی فوی احوال و جمال
خویش دانسته در هر چند گاه بر خصوصیت کیفیت آنحال اطلاع میداده باشند و دیگر
کامیابی که از جمیع سال گذشته در بر گرفته کل و مبلغ در محال دیگر باقی مانده عقیده شده و مسأله
نگار برده چنان کند که از وصول برسد و تا دام آخری باقی نشوند تصدیق و واجب نمود
چنانکه و ایداد اعانت عاملان هر قسم باید نمود و از فضل آورده و از تحصیل
سال حال خبری است و نمی مانده که مال سرکار با تمام برقت و تکامل وصول بنجامد و در
در جمیع حال اقی مانده و امانت نهاد و فو و سبب است و استفاده و کار با نیت با
مخوف مانده که در خطه منقض نقد در شخص جمیع سال حال و تحصیل محصول فصلی و غیر
مضون مسلم گردید و این وقت که ایام فصلی نذر را بقیض بر سر است بقیان که مال واجب

بشمار اقامت تمام بقید و چون آمده به تحویل فوط در عاید خست باشند و تنگنای جمع از روی خود محقق
 کفایت سرکار و زمامت رعایا سرانجام پذیر کرده خواهند بود برین تقدیر سر رشته سال مذکوره با جمع
 و اصل باقی خریف بلا توقف و اجمال بدفعه خانه والا در کمال بر نند و ذری که در فوط خانه بر کثات
 موز و دوشه دور و چند کاه فراوان آید سرعت و استعمال بخزان و فوط در السلطنت لایم و بر سرانند
 و در محال متعلقه این و فوط ذری که در فوط عظیم بکار بر نند که از مردم تها و در و تها و در و تها
 و از اقامت از اید محال از قسم نیست و فصلان و فرمایین و غیره ذالک مخالف حکم جمیع و
 بر کمال نماید تاریخ و عیست محال در اسوده خاطر بوده در کمال نیست خود استعمال نماید و بر
 و قی و داخل دولت خواری و از ذری مال در ابتدای حال و بر کردار نیند و در و فوط سال
 بنویسد در سال گذشته از آن دفعه ناه ظهور آمده از صفی خاطر خویش عیال خود در آورده
 می باید که برخلاف ماضی از جمع و جود و در اختیار بوده طایفه راست و در سینه و کرد
 مال و کار بر ذری آنچنان بدیش نهاد سازند که تلذذی مافات صورت بند و بجای حق نیست
 آن شجاعت سینه مودع جناح و جلال کرد و در و فوط خطی که در و فوط از
 سید و تلذذی محال از ذری کنت کار سال کیفیت محال در سال گذشته بودند عیال خود در آورده
 مندرج بوضع و بیست رسم و آیین محال و در و فوط کار آگاه آنست که در و فوط طایفه
 کار بر ذری و کفایت سرکار و زمامت رعایا بدیش نهاد و کرد و آوری مال و سرانجام
 حاصله را جمع و در و فوط بختون برین تقدیر میباید که در تخمین و تحصیل حصول فصلی نیست
 جمیل بکار برده مال و اجب فصلی که در و فوط واقع بقید خط در و فوط و بر و فوط و فوط
 چه کاشته اند در بند و جاری نمودن چای بختون و فام تا کمال تمام نموده آنچنان کنند که بختون
 ای از ذری مال سرکار و الا لایم رود نماید و در و فوط و در و فوط ای مذکوره اختلاف شود
 از کتای بر و تلذذی رعایا نا کرده خود همه جا و در سینه خودی برداشت نماید که در و فوط

و علی

قیامت بر عیایا مواخذه و عاقبت در روز قیامت از این خطی که در بال دست او نوشته بودند بمحاطه نمود
 در حضور آن اطلاع رفت نوشته بودند که محل نفسی و جمیع و احکامی که شده و فرد روز افزونی تحصیل
 سال حال شش ماهی که در این محفل فرستاده از تحف جمع اطلاع نموده بر گشته که قریب از
 باقی مانده است تا با مال و اجبی که کرده میگرد و پس از آنکه در قلعه شش ماهی برآمده است و در
 در قیامت با این مخالفت دارد و در پی آن در ریاست میباشند و در روز افزونی برسد بطریق است که خطی
 شش ماهی خود در عیایا و کثرتی برزده و ناشانی قرار دارد و باقی تحصیل بقیه یکم آورده اینجاست باقیست
 عظیم گشت و در آنجا عدد علم در این بسیار و در آنجا که که آنجا در محفل خلیف فضل خلیف توفیق
 اندر خیال کرده باشد که نانی الحال در ذیل باقی خوانده داشت و در آنجا شکافان مال این تحصیل آورد
 آنرا و در آنجا اعتبار می نمایند این قسم علم را بر آن گفت و اینگونه کار بر در بر او بر او نمود و محفل
 این فصل علم در فصل دیگر کردن و در در اصل گشته را از قبل تحصیل و انمودن از کدام حساب و کتاب
 الله و باقی هم فهمیده که در حق شما از مردم استماع میبرد و زینهار که بعد از این مجوز اینجاست عمل و منتقل
 نوعی سرکار و نباشند و مال سرکار دام و دام بر قیامت و مقام میانی نمایند و بگویم معلوم نمیشود که در میان خود
 و استیارت شاه ماه نزع حبیب در محفل که در در کین سال عاقبت کمال در دنیا یک یک گاه سینه خدمت
 سرکار صاحب او نه خود را بر او وقت یک یک بر وجه احسن میسازد از جمیع است بهتر خزانة اوطان
 بام مدد و سودا و زبده کار تا سر کار و الا را صحبت انحراف دهند و دفع ماده نقار نموده و
 بطول و عرض اینگونه و اگر چه حقیقت بر کین گریه معلوم چنان بالفعل که از استانی برگرفته اند که در
 تا حکم بر این کار با مال و معاملاتی که نمایند و در جمیع اسال از بر کثرت این خود زود و زود بر کمال برسد
 با آنها و نمایان در شایسته که بگویند و در آنجا که آن امانت نباه داشته باشند بد فرجانی و الا
 الله شش خدمت کاغذ بر سر مد کرده موافق مطالبه و کمال این از ازل و فرموده اهل کرده و
 و بر این موجب اعتبار خواهد یافت مخفی نماند که چون گفتاری نزع و نقار آن جلد دشت و بر این

در
 رجب

از این دو ظاهر شکایت از این بین می آید در بار عالم بطور اشتباه دانسته را بجاییده و بر چند قسم
 اندوز و بنده نگاشته اند که با وجود اینکه یکدیگر راه و عقل منطوق و دل آگاه به هر یک خاص جبرست
 سودمند نمودید با ضرر و فضیلت و قیمت پناه حافظ محمد ابراهیم را که بر دین و دیانت مورد اعتماد
 بود و دو عالم را در هر طایفه مستقیم می درایت می نمود و بحجت تحقیق ماده نزل و خلاف جانین می نمود
 آمد و مقرر گشت که غنای دیگر خصوصیات آن محال نیز در یافته صورت حال اعلام نماید لازم جناب است
 به نگاه راضی بطور حق و نفسی لازم بوده تعصب بی را که از حسن عالم افروز دینی معنای بنایه درست
 برگزینش بیان می خوانند آورد و در آنچه کارهای سرکار و مقدار نظام سلطنت نام برود و زیاده برین
 و اکو به بلند شود و هیچ مفرور و بکار خوانند برود و تا مخفی نماند که چون شکوه و شکایت برود
 ملی آن وزارت پناه فریاد و نظام را بر بنخواه از بدسلوکی علم و فضل خوانند و عدم وصول از دربار
 رساند و تا حدی بسیار و سپردن آن بی تحقیق مقصود از حد گزشت و آنچه از دست اندان دول
 جمع اسباب اضافه نمایان و بیجا با ارجح فضیلت نایب است ماه زلفا که پیش ازین بچند گاه گزشت
 بودند تا بیوقت که ماه و بقدر میگذرد و اثری از آن تشفع نکشت معذرتا صحت و خطی در
 مدت سه ماه از بنایا به و بر چه در بنایا بر سر مو عطف و نصیحت برآمد کار و زور آوری
 لکاشی بند بر کرده جوابی تشفع حال چگونه می ترسد و گفتگوی نزل و لغات آن رفعت بسیار و خط
 در میان این دو بار عالم در بطور انجایا به و نظام تفویض خدمت دوائی باغیالی بناد
 بر چه از غمی که و کار دوائی اینان تصویر شده بود گزشت نظام محاله قرار واقع بر فرورزیده
 آمده و زنده دلبت آفتاب جمعیت خاطر فرایند افروز و تضییع بر عکس و بر صورت زشت
 باطن و زیاده ای تشفع روی خود با ضرر و فضیلت و رفعت پناه غلام از که برین و دیانت
 دو اعتماد میرود و وطن غالب نیست که از حق و نفسی لازم در نگذر و بر حجت تحقیق مقدمات
 مقرر فرستاده اند تا در انجا رسیده که اینجی دریافت نماید که عمل و سلوک اینان و فواید

سنگ

و علامه در برکات و لیلیت فیض روح و تحصیل مال الکرام مسائل اسال و حقیقت آفت سالکانه
و دیگر خصوصیات آن حال چگونگیست در بیان فرجه را و نورانیات ماده نزع چیست و فریاد مرگ
تخواد و از فرج صدق دارد باز یاباید که نوبت حسن عاقبت که رستگاری دنیا و آخرت بدون رنج
رستگاری غیورانی حاصل گردی و نوبت حق و کلمه نفس الامریست اگر ظاهر است که در رنج و زاری
بروایتست بخود کافی بود اما طبع نبرد و آزارهای و کاست بخود خود رسد و آفت و عوارض
اگر حق بطرف ایشان راجع است و این حال از این احوال نفسانی نبرد و در حال صبر و تقوی
نکاتشان کشیده آید مانند روز و روزه که افزاید و آفتی عمل شغال زره و نیز آیه و کمال
فرموده است آیه هر چه بخت کنید آنچه را بخواهید و بکشید و بکشید و بکشید و بکشید و بکشید
نموده که بر او ایستاد و در صحنان فرستاده و بدین معنی مذکور و بارش آورد و آفتان نمودن
و در اینجا از معنی و معنی آمده و در پی خواهند ایمنی که در بعضی احوال است از هر چه بخواهند
و بر او است باده جبهه نموده لهذا اعلان سوار را در سر کار علیقه در را از الجریق سر او بی نهایت
نموده که در چه نخواهد با پای طلب بر مانند رفت و دستگافا در خوف که برکات نزدیک بیایند
از مردم در خیابان با و گویم وقت خواهند یافت بسیار که الحال بر خلاف گذشته و تقید بر
کمال در زریده و در طلب مردم از تحیل خرابی و فوط و ارباب نام بر که نخواهند با بر مانند بگویند
بلین بگویند از مردم طلبکار یکدم غریب خود اگر احیاناً آنچه بقیه احدی ظاهر نمود که در حال
تنخواه قتل و معطل راه است یا طبع و توقع بمان آمده و در عجز و مشرف و خرابی از خدا تا حصول
خواهند و بجا از ایشان و دیگران خصی و انبخت در بنای بی غنی قام دانسته و آینه ال کنند
اینگونه گفتگو با دیگر زبانها نرود اینها در پیولا خبر رسیده که خوانند و در پی بنیعت بار برادر
محل است لهذا انگاشته می آید که چون رساند که هزار و پیه بدو و دفعه نوسانی و حال نموده
بر خواند و او بی نزد آن سیاه و بنه فرستاده شده که از این جمله بر چه بوی گوید و کلام

[illegible]

مرد و معادتیست که باید کرد و زنده بماند و از مردم آید و در حقیقت که فوایدی بحدت آید و بدست
باشند آنها را به طور سالی بوال شمس و جمیع کسان و حکام دارند و مقول کنند که هر کدام عضو برادر آید
سند محمد و حوائج حاکم و الا مقدار جاهل نمایند بی سند جدید هیچ کدام جزیری نرسند و دیگر
نموده بودند که در سند اصفیای که مخزن کائنات واقع شده و در آن سوره شریفی که از سوی باران
و دیگر شریفی بجات و در آن علان بشیر مشهور و طایفه از کسب و در باران آید که در آن سوره
خود به دست آید و تا آخر خود میسند که در آن سوره است بر هم زدن است و در آن سوره
در خصوص تائید و تائید بی که ممکن و مقدور است و تا آنجا که اطفال با عفت و ادب و خدایت و در آن سوره
نهار هر که که خلافت آن عمل نید و در آن سوره آید که در آن سوره آید که در آن سوره آید که در آن سوره
و در آن سوره آید که در آن سوره آید که در آن سوره آید که در آن سوره آید که در آن سوره آید که در آن سوره
زیر بنده و ضامن از ابواب جمیع نمایند و مفاتیح ندارد و کمال کار برداری خواهد شد باید که
بر امور جز و سلوک است و عمل پسندیده پیش نموده و در مورد تخطی و کفایت نیست و حجاب
جاه و جلالت امید و ادعایات عالم افزوده و خیر خواه خلافت پناه را مروج احوال بندای و لغزاه
شکر و اله در بند و بت اسالی زیاد و زیاده بین من و این جمله بجا آید که شکوه بجا آید که شکوه بجا آید
شما بی تحقیقی باید اعتبار و ادب یافت و زری که در خط خانه و نام آید بی ایم بخواند و نام
دار است و طغنه لام و یا حسیط تمام با حسی که سالم بر راس شده و نفوایات و حالات
رویداد و در هر جز و کاه می نوشته باشند و خطی که مشهور رسیدن عاقلان و نوشته عاقلان
و بر هم خشان معاند هر که در وسیع در تحصیل فدا و عفت است و فدا شدن از دعوات فضا و فرزند
مطالعه در هر دو جنس حضرت این در در گری بر کس ندر که در حضور است کنیز ستر سالی است
بجای کمال و مقدور است می باید جمیع خاطر و اطمینان باطن در نظم و نسق معامله انجام سکرم مودت

و در میان اینها که از ایشان میان ایشان در سر رشته جمعی که با اخلاف و آنان در میان
 و محصور فیصله یافتند تا دم آخرت بوقت حکام بیایان نرسد و تردد گفت گاری و از تردید نرسد
 فصلی که بکمال خود رسید و کار بر دوزی در قرار واقع بل آورده صورت کار زود بر کار گذار
 و گوید از آنکه بر سر بر نرسد و بگذرد و در آنجا اقامت کند و از آنکه در باب احوال است آن است
 بهاء مشیخت و وقت که نگاه می کرد علی و شجاعت بهاء و از این که با این است که گاه شریفان
 به مقتضای آنکه یک درگاه در سر انجام تمام سرکار و معادن شما خواهند بود باید که جوهر بیانی و
 زمانی که این در میان و در عبادت بر سر گذر کند بهیچگونه نیست و اوقات بهاء محمدی را
 این مستقل آنجا دانسته و اما واجب کار را تحصیل او را بیکباره باشند و سخن و حلقه می باشد
 در کار و به مقصدی که بکفایت سر کار و دو نفر در زمان است و گاهی مال گذر کرده باشد بیرون نرسد
 و حسب اقتضای آنکه در حد و ظرفیت خود باشند و در نهایت بهر شناسند و بهر
 محروم از خلاصه محال است آنکه از این که در این است و این باقی است بهر مکتوبی که در این است و بهر
 رسیده و نمون مودت مقدس که از اقبالی که عاقبت است اعظم بنویسد و بهر مکتوبی که در این است
 و این را با عقیدت است و خوشی و غیبت می کرد و لیکن چون مقتضای تسلی باطن و دامن
 آن و افراتلقا و بیرون مطبوع خبر به شناسی است از کارهای حسن اتفاق بهر مکتوبی
 که بهر قریب بهر چه در آن طر و روز و بهر بیانی بسیار حال خویش دانسته ارسال می کرد
 تا آنکه از این محبت شناسند با مونس رام محروم و فخر و رفیع کارش آن عقیدت بهر مکتوبی
 و این را بهر چه باشد و بهر مکتوبی که در این است و بهر مکتوبی که در این است و بهر مکتوبی که در این است
 در این که گفت که بهر بیانی بهر مکتوبی که در این است و بهر مکتوبی که در این است و بهر مکتوبی که در این است
 بهر مکتوبی که در این است و بهر مکتوبی که در این است و بهر مکتوبی که در این است و بهر مکتوبی که در این است
 بهر مکتوبی که در این است و بهر مکتوبی که در این است و بهر مکتوبی که در این است و بهر مکتوبی که در این است

حب الامام عیسی در میدان ری بر کوه نرنگی بر حسب علمه بدست پادشاهین بمردار مقرر است و تعمیر و نوزادی
جمع بر فخره الامام بوده از رضا شاه و جلال الدوله پادشاه پافه کرده گرداوری ما و اوج وضبط محصول عال مرکه
و عیندی اسما عیشکار آن امانت نباه بوده انار و شواری عینعه ظهور آورد و در تصویریت بسیار
که با اتفاق مشا را نیز خبر در است معنایکه محصولی ضبط حاصل است کجایم قوم فرزد و تیره نمایند و بعضی
چشمه سالهام را بنسوزن شایسته سرانجام داده کیفیت حال را بکار اندر کوه عرض عینکه عظمه و اطلالی
کرد و ...

[illegible]

مکتوب اعلیٰ السلطنت به تهرانه در پیشانیها در پرکتیست بر پشته سرایه در دیو و بهار از قندهار
خبر در دویم و سه محرم و مقررت در دوازده ماهی است و قصور در پیشانیها زیاده و زودتر مرگوست
خود و اطلاق و عمل خاصه در پیشانیها را به بل خود عالمگیری بخوانند و زودتر مرگوست و سطره و زودتر
میشند اگرکنی آفرینانه که به شایع و ارباب جمع شود و رئیس داخل خوانند که درین باب و ارباب
بخوانند که انیا الحال بطابط و نور از باد و شای با نام از اهل کس و ارباب بنامان صبی که در فرط خنده
بر کتابت به بل در آید به از امر اوقاف محول گرفته در ارباب جمع نمایند که مستوفایان عظام علت
سرکار بادشاهی بطوطه در آن مراحم خوانند که در آنچه در ارباب جمع نمودن و در چه سنگ مبارک به قید
نموده آن اسباب و وضع قصور تمام وزن و مقدار خود را باز گردانند و بهر طرف است اختلاف
صفت نوزده بودند معتمد میباید که در هر یک یکی که در خوانند میباید تحسین داخل میانها
و قصور آنرا قیاس شود و بعد از آن بعد بر تقصیر آنچه در ایام سابقه اهل آمده از کمال و شسته اند
تحسین داخل جمع نمایند و معدودی از مردم سپاه که کشته باز گردانید و بهر طرف است
تخو و اختلاف تحسین مرده اند از آنچه مرده از دستور و ضابطه نوزده باشند از دست
صاحبان پیکس داده قبض الوصول بخبر نمائند و بی سند بکدام از خوانند عالی خیر بیکند
در پیشانیها شناسند زیاده و زیاده است

تو نمردن ایام حجت فایم از جانب لیان مانت بی خدمت و خبری می باشد شعله نورانی
والله اذ وقع قنوج تالی محرم مستقر خلافت اگر آبا از تحریک و ابرغان بنوعی است نذر و یا است بیک
رحمت کرد و الله از جلیل التدریس بر سر احد در بیاید که اماناد و تصدیقان مهمات
و عملان کرد و بان وزیر ایران و قانون نویسان و چهره یاریان و کافران یا رکنه محال نشود
منحازند و در انچه مستقر انچه دانسته دست نمردی اورا در جمیع امور متعلق خدمت

- بطور قریباً مطلق است اسناد و از سخن او که بر اینیه مشتمل بر صلاح دولت و منفعت ضبط و ضبط
 بهات و بر دآوری مال سرکار و رعایت رعایا مال گذار باشد بیرون نروند و طریق مود را که
 در تقدیم خدمت جرحه خویش و فقیه نزد قایق حرم و احتیاط فوت و فرو گذار است مکرر
 با نظم و نسق و قلع و قمع مفسدان و دفع قطع الطوفان و محافظت راه و امنیت بخوار
 من و مودره بجای آورده چنان سیج نماید که کافه رعایا و بویاد و فرارحان رفقه الحال و فلاح الحال
 بوده شول کثرت کار با و با حدی از سرودی و مسافری و سایر را با سکن آنها آسپس و در بی
 و نظریا و محال را با اتفاق را با عیالت آنها بر طبق شریعت غرافصل میداده باشند و در تحصیل
 محصوله و تنبیه بهات زور طلبی نمود و معاون عمال بوده باشد که او را درم برادر این
 رعایا و برادر باقی همانند و بیهانه داران تا کید بلیغ نماید که از غدا بود و بمنجه بارگاه خلافت
 عزیز شد و قدر غن کند که اکثر مرکبیت نموده اند و آثار شای و دلائی از آن حال معدوم
 در بیابان کید بلیغ و قدر غن تمام شناسند و در این حال با تقاضا بداند که
 از بیستگاه خود و اعتدله خدمت و خرداری کمال تحول و کلائی سکور و تعداد عالی شحات
 سرکار و چندیل و اینجکه بر کینه بکنند از تغییر ملان می افتد از ملان بان معتمد رجوع به باید کرد و غدا
 قدیمی و کشته بلوادم و در اسم خدمت تا هر طور که انجام بهات و بندوبست تمام باشد
 طرز و نواح و از دیاد و آبادانی و تکثیر زراعت و توبیر حاصل آکنان بر دازد که بمردودی و
 در سایر سکنه آنها همچون اسب و نقصانی نرسد و عضا با و در مسائل شرعیه را با اتفاق
 با عیالت آنها بر طبق شریعت غرافصل داده اتمام تمام کار برود که احدی مرکب شای
 دلائی نموده اند و در اخذ خراج متعلقه ایی خود بر رعایا زور و بی انصاف عمل نموده اند
 از حلقه متعلقان برآورد و در تنبیه زور طلبان و تشخیص حق و بوقت و تحصیل مانع
 محموله معاون عمال آن حال بوده قدر غن کند که در ایر و در زور و رعیت بجا نماند و بهای دار

تاکید بلیغ نماید که بواسطه عدم درگاه خلقت بنام الله و مطلقا بعمل نیاید و چون در باب اولی از نزد خدایه
 برکات جمع است اقبال نشان ثابت آن بنام مطلق شرف و دریافت زری که تا حال از حال بدتر شود
 آورده باشد آنرا با جمیع سواران به جهت محافظت و پاسداری زنده کوره همزه او تعین کرده
 همزه را به جمع نماید که نوعی از مصلحت القدر در عمل آورد و مطابق غایت و دستور است که رسیدن به جمعیت
 مذکور را از مشاغل که میسر شود از دست بدارد و این مطلق با نهایت بداند که چون از پیشگاه
 که کسری حضرت فخر داری و دیوانی محال برای دکلای سرکار عالی ستای بی شایسته خوب
 (60) ایستادن است از سر استایل حسب الضمن از تغییر مطلق آن لایق التزمیت مقرر نشده و در این مورد
 و دیوانی از قسم سه بندی بخیر نیز سرسایتی با و رحمت شده باید که قدر رعایا باشد
 بر این نام عامله و به دست به کلمات از بر آبادی و وزیر محوری و ضبط و ربط تمامیات
 تنبیه و روان و در طلبان و بر مبنیان و روانی و قاطع الطریقان و امن و کسرت احتیاجات
 و مسافرت و مسرو و بی کاینی بر راضی آنجهان کند که آنرا نیکو خدمت و اربابیت بخش
 آنکه کفایت شمار کرده و با ستای نیرو در بیان تأکید بلیغ نماید که تسخیر جمع بوقت و بیانی
 نمودن مالو اجتناب از عمل آرند و چون آنحال از محک اقبال در درست واقع شده و از
 عمل و فعل آنجا خبر بر برداری و خیانت پیشین هر کس را مستوجب تنبیه بوده باشد اگر حق
 او را محصور کرد و نشسته سر هر چه واجب است وقت کار خواهد گذشت لهذا در جلیا القدر
 شرف ظهور نیاید که مانند دو گردیدان هرگز لایق عمل دانند بجای او دیگری در صحن
 ساخته کیفیت حال بنیاب و جلال خود و در امور متعلق مضاعف و ماکام
 و در هر چه در این تیطط و پوششایی و کفایت اندر این خدمتکاری بها آورد
 کفایت شمار مطلق کفایت عالی ستای سرافراز بوده بداند که در نزد خدمت دیوانی
 محال برای سرکار عالی متعلق سرکار سبیل است ابتدا از مطلق از تغییر مطلق حسب الضمن
 با و رحمت و نمودیم باید که در این غایت عظیمی آمده به محال مذکور نشاید و بلوریم

[illegible]

جاکیر و کلاهی سکر و دولتیه از زمین لایق زراعت بجهت برداشت عمال نان و برنج و نایبند
 با تقضای نیست عدست اندر که کلاهی مصروف بر بار دی ملک و نظام حال رعیت است امرای بقدر
 شرفه در سیاه که زبانی بخیر نکات متوجه فرجه در کمال لایق الاغشقا بهر کسوری که فرود
 مقرر ساختن تمام بجا آورد که بکس رسیده اند و مانند در محلی که این سدرین باد و قوت بوده باشد
 خدمت کرد در بنیر یا نیز باد سپرده موافق ضابطه جلالت کبر و کسر بجهت تمام با قوت و هنگام
 نماید و همچنین در مکانی که کوروی با دیانت و کاروان ظاهر شود و در تیر و نایب خدمت
 بار آورده و در سر بر کشته ای و کوروی دیانت دارد با سکر در تقدیم خدمت با هم موافقت
 و کرد آوری مالی سرکار و نهامت عایا جناب که باید عمل در آرزو بهر ترسانی بحال دارد و در سر
 خدمت خدایا بنهاد و کوری قبیله سازد و در برابری قبض و بط امور کلاهی و جزوی بخوبی نماید که آباد
 و دیگر مثال هر قدر در کمال انجامیده باعث بخوبی آن قابل المرحمت و در بارگاه دولت اقبال
 کرده است سید و رعایت بنام شجاعت و شهنشگاه مورد مرام نمایان مبط
 محو اطفای پایان مشمول جلالت ای بوده بداند که چون بعضی بحال جاکیر و کلاهی
 دولتیه در دعوای الهیه با و اقامت باشد نظر بر راتب کس و اخلاص آن سیاست و نجابت
 عنایت و جلیل القدر خود در دسیاه که در تقدیم لوازم آباری و بیش از آن میان معانی
 بر دهم خود را از شناسنه و در آن باب به در رعیت بنام ظلم دیوان سرکار عالی بنمایان
 بان محدود مرام نمایان بنویسد آنرا شرف کفایت دولت خدای سرکار والا در دست محققان
 و مقتضای قضایای بر سر زمان از دقوت و دیانت و دیگر در بحال آری که هرگز
 محیط اطراف پایان تحقیق کرد و از روی دولت خدای مورد محض غوا اقبال میسر
 و عظمت جلیل القدر و در باره خود و از او شناسنه ملان بالقاب بداند که
 چون در نزد معتد ظلال از ضابطه انتساب و الا شجاعت و جباری که در باره خود
 جاکیر و کلاهی تمامی بر خدای یافته که در آنجا رسیده در ضبط و ضبط است و است

طرق و شوارع در نهایت معین و مسافران و تاسیه و تار و پود بینکهای مسافر خوره به تقدیم رسانده
 البته از حیل القدر زینت ظهوری بسیار که آن لایق الثنائیت و الاصل در هیچ امور معدوم و موقوفه ایست
 نموده بوده هر چه به آن محل ظاهر است باین پسندیده متوجه میست باشند و غنا علیهم السلام
 باز مال عقیدت استمال خود شناسید حکام ممالک نظام و مقصد باین است
 انجام و ناهیات محبات و ناسفان معامله و محفوظان شونده و مراحل و مقصدان مغایر و مد
 از او و معین تا سرحد در المملکت کامل بنیاد است الا از در او بوده پندارند که باین بیک تاخیر خیر است
 اجتناب نوران دیار بر سر کار فیض آثار دالات بی از خود بر روی زخفی گردیده البته از حیل القدر
 بنظر ظهور بسیار که بر سر کار از نقشایان آستان فیض نشان دانسته از طریق خود و سایر
 مشکله شده بکنده دانسته و بر انقاس اندیاز که بر سر کار االیان مدار پیار و طومار تفصیل آن دیگر
 با نموده بجزو فالغی النور از سال در نند مقصدیان بهیات مشکله
 معامله دار الحالیه بر کن حکله کرده متعلق کل و کلای سر کار و دقت در معلوم نماید که در وقت
 دارد و غی خکمه عدالت و صدارت بر کنات حکله مذکوره و باین بختیاری و در ادستگاه
 نخلان مقرر و مخفی گشت که بپوارم و در رسم خدما مذکوره از روی رایسته و درستی که بسبب
 بر و اهسته در ضبط و ربط از دفاعی حرم و بپناری بهیمل و نامر و نگذازد و در اجرای احکام آن
 شریعت و اوضاعی امور ملت بیضا مسای جمیده به تقدیم رسانده و در حقان حق و انصاف
 معامله و قطع تشایاد و دعوی نه حقیت کمال احتیاط بهیمل آور و در غیر نمایند که بر روی محله
 شرع الزم بعمل نیاید و در تنقیح اسناد و ارباب سیاسی و تحقیق حیات قیام بشماصل بنیاد است
 در ایسجا بر و باید که متا از ادرا در دفعه عدالت و عدل آن محال دانسته امر مضائقه
 این خدمت را بموجب انصاف متعلق شناسیده و اتفاق من را بهیمل در تطبیق و فیصله بهیمل
 شایسته اند و داند و سایر امور است اسد خان بالقاب معلوم نماید که چون در کار
 معروض محفل عزت اقبال گردیده که بدست خان خلیفان خود در حکله سیدم را با بعد از آن

ساز

تسبیه

حقیقت بر علی او در خان جاگیر سرکار دولت در بعضی اشیای علی رسیده از خدمت معضل گردیده و لهذا خدمت دیوانی خان مذکور به حق محکم نگذاشته و سرکار دلا است مقرر نمود که مسائل دران محال مذکور رسید بر دولت معاضد نماید و بان سرکار از وفود مطرود موافق است که به توجیه است که بهر جهت دیوان میا معوضی باز خواست در آن روز و بعد از بزرگ تحقیق نتوانست برسد و کاشتهای او قاضی احمد صدفی را تعیین کند که بر اجماع کار آنجا از وی نفس الامرات باشد و چون قاضی مذکور قاعده در دست نمانده بیارند و به مطالبی حاصل برسد از لازم الله است و مقتضی دیگر موثقت دیوان منصوص است بر این که

عالی ستغای غایب گردد
تصدیان بهمان مرتبه در یاد من مضامین سرکار محبوب اوده متعلق قبول و کلام است
معلوم نایب که چون حسب الحکم الله فی المملی و موجب بند صدق و قطع غلطی خدایت قضای
برگشت مذکور و موازی یکصد و پنجاه یکصد زیانی از برگشت مذکور شمع خدایت و شمع بهار و البری
خونی مقرر شده و مویر البری بر طبق برداشته و کاپی سند صدارت و ترافیت بنام حاجی بابا
صدیق یار عالی ستغای نیز حاصل کرده بی باید که مطابق بر اینجه غلطی عالم مطیع خدمت
مذکور بار افریند و بر عود استغای دانسته و دست بقیدت را به در اجرای امور مضایقه
قوی و مطلق شناسند و دیگر را به دست نگه دارند و از آنجا که اینجانب به واسطه امرای محبت
در قطع و فیصل قضایا و مواظبت در دفع و دفع و دعوی و حصوات عقود و از کجای و بدای و تمسک
و کتابت حکم و سبک و بیفید اعلام شرعی و معاف و موقوفه بتقدیم رسانیده سری و بی ازیج
زیادیت غوا و ابیات بینا انحراف ایراد از طریق جمع رسانیده برگشت مذکور که تار خطوط و تقالید
و کمی حکم و سبک را از خط و مبرور است و شناسانند تا به دست دانسته و حسب المصنوع عمل آورند
مستند بیانی است برگشت مذکور مایل و برگشت
مذکور که حال جاگیر و کلامی سرکار عالی متینا معلوم نماید و چون موجب استلام جمیع غلطی عالم مطیع

و چون سید سیادت نجابت و شهادت صفات امانت بنام صدر روض القدر رضوی خان حضرت نصای
برکات مذکور و بیخود و فضیلت مآب شیخ علان مقدر و موصوفی گشته سیاید که تا و محول
عالیان سعادت عنوان که معانی دفتر علی بدست شاره و در آنجا میرسد بر طبق بر طبق
علی نموده من را ایراد فایده آنجا دارند و دست تصدی در آنجا میرسد برضای آنکه دست
و مطلق و البته دیگر بر این سیم و شکر که نزد آنند و در اجرای احکام شرعی در برابر
قاضی مذکور باشند و بر بنای حقین شناسند که در آنجا مشکلفان آنجا
و در آنجا است برکات و کلامی سرکار عالی متعالی بنامی معلوم نمایند که چون بموجب
عام مطیع و سید سیادت نجابت بنام صفات امانت و شهادت صدر روض القدر رضوی خان
تضای برکات مذکور و بیخود و فضیلت مآب شیخ علان مقدر و موصوفی گشته سیاید که تا و محول
فرمان عالیان سعادت عنوان که معانی دفتر علی بدست شاره و در آنجا میرسد بر طبق بر طبق
مشافه علی نموده من را ایراد فایده آنجا دارند و دست تصدی در آنجا میرسد برضای آنکه دست
قوی و مطلق و البته دیگر بر این سیم و شکر که نزد آنند و در اجرای احکام شرعی در برابر
قاضی مذکور باشند و بر بنای حقین شناسند که در آنجا مشکلفان آنجا
بر کتبه جاکر و کلامی سرکار عالی متعالی بنامی مصاف سرکار شاه آباد قاضی معلوم
که چون و در او علی حکم عدالت برکات مذکور و نیز در آنجا فایده شرعی بنام عالیان
سر و در آنجا مقدر و موصوفی گشته سیاید که انضصال معالذ و قطع قضایا و دعوی شرعی بالقاء
ناجای نموده و در اجرای احکام شرعی غرض از مضای امور عدالت بیضا دسانی قبیله
تقدیر بر اینده باشند و در احقاق حق مرفع محال کمال احتیاط بکار برده آنجا
که سرور اخلاقی شرعی نور علی بنامیده شده و در آنجا بر حسب عالی متعالی
خدمت فخر الای بر کتبه علان بنام کلامی کتبه علان از تعمیر علان بنام علان از تعمیر علان بنام علان
در آنجا کتبه علان و دیانت و راستی قیام نماید و در بند و بست و ضبط و در بطع و در

[illegible]

[illegible]

شکایت او موثر نشاخته از سخن و صلاح هیچ شایسته‌ای بیرون نروند و زیادت کعبه دانند
چون حبیب الله و ملا محمد زینت این برکنه ظلم می‌آید از ظلمانی برضایت الیه
حسب الفتن مقرون شخصی مخوف است که بگویم و در اسم خدمات مذکوره کاشیایی بروخته و محور
اینهاست از دیانت و ریاست و درستی عزایم نیز بر سر است و در نتیجه جمع بوقت و کردی
مالی انجام دارد و آباد و از بر سر سر و کلاه است در مقام و ایامی مالک و در مسکن
رسانیده و در رسم عمر زنی قطعه نقطه و از سیده و حالت است بر فرد و در
تا کعبه و احاطه با او که زمانه با او از دولت فائده و جمع برکنه مذکور سال بسال بخیر و در
اخراجات خود می‌تواند و رعیت را حق بسلیقه انجام می‌دهد و در تعلقات مستغنیان گذارد و با
سکه مسکوک و زبیره کن در زمان را بوجهی می‌آید و در وقت انقوت عاقل
و غلط و از بر داشتی بلا نیست و نیست و خرج سوار یارده باز داشته بود است معنوی
در راه فطانت نباه اهل و مطعلقا بعل در یار و باز یانست باقی زنده نماند و بعد
و در آنست که تیره خزان را نیز بر سر گذار داشته گذارد که یکدم با سینه معتبر خرج رود و
جمع و دیگر سر رشته کاغذ و از هم و خسر و لا محاله فی خابطه فضل افضل مرتب ساخته و جمع
تقرین خط دارد و دست خط مطلع شد و خود نموده بد خسر خانه و الا ارسال می‌دهد باشد می‌باید
که چو در میان آقا و کوکبان و زمینداران و سایر تو طمان برکنه مطهر را بر سر راه ایام با
و از آن پیر نصیری و در در اجرای امور متعلقه اینجست قوی دانند و در سخن
حیا او که بر آنست مندرم کفایت سر کار و برآمد کار و رفاهیت خلق الله بوده و بهر
نروند و بساطت بلیغ شناسند و در کار خود چون حبیب الله و بیل الله خدمت
کرد و بعد برکنه از آنکه آید تاج سر کار خوبه و در سلطنته (امور می‌آید) ظلمان بخوبی
نبه از الیه بن محمد یان مجتبی است الله مطابق مفصله فتن مقرون شخصی گشته که در زیر

آبادانی و افزونی عمومی و گردآوری مال دنیا نیست بلکه آنچه موافق و در میان مردم و رعایا
کنند که از حسن عمل و کاربرداری و نوزیعی لایق زراعت و اقتصاد نمایند و محصول بگیرند و کفایت
افزایش برپوشند رعیت بر فاء حال مالکداران نمایند و به تحصیل مال و اجرت و به مقام برودند و
تشیع ایانی و قبول رسانند و یکدیگر باقی نگذارند و کینه یا الحال بازخواست نمانند و در اصل
مایه که وجه تقیای از راه تبلیغ نفاذی تعلیم نباید که تا محاسب رعایا پسین ماده
وزیر از و بعضی بازخواست نمایند در آمد و در رعیت و بلا و استی و ملایه و اخراجات و در کمال
منه و معنوی در گاه خلیفای بنام اجتناب از حق و در نام راست به جانی الوجوه بر خلاف
آدم اقدام ننمایند و تحصیل از و در تحویل فوط در خود و کینه خزان را بجز ایانی و در خود و فوط
فوط در لکها در در دست و آن با اتفاق یکدیگر عمل آورده ایام تمام بکار آورده یکدیگر بکنند
بجز حضور و نرو و در تقدیم خدمت مأموره راست و در سبب و دیانت و اجتناب از
جزئی از کسی طمع و توقع ننمایند و در سبب که پسندیده و محبوب بکنند و کار را راضی داشته و بر سر
کافه موافقی و ضابطه فصل و فصل و جمع و اصل مال و انتمی که تحویل فوط در راه بانه و در
و الا اسرا پسند آید بسیار که در میان و مالک و مقدمان و وزراء و سایر بزرگان
بر که مستور و اگر در دنیا با استقلال داشته و در سخن و صلاح است او که موجب است
و بعد کار و خدمت و خدمت رعایت رعایای بوده به هم بیرون نروند و مال و اجرت
و بجز از خود در حق تحصیل و بر سر جواب بکنند و در هر یک قصد ایانی
معمول و بعد و قبل برکنان ظلمان و مومنان معلوم نمایند که چون خدمت فوط در در بکنند و در کن
ابتدای فساد و فساد بجهت امانت بنام ظلمان و مومنان مقدور و مفوض گشته باشد و بکار
را فوط و در استقلال داشته و بجز از مال و سایر همه جهت تحصیل در کار و بر و تحویل خود باید و بکار
نگاه ندارند و سبیل فوط در مذکور که خدمت در و لکها راست و دیانت تقدیم نمایند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

کاغذ را بر حسب بلد و دستور آن مقصد بمان و عاملان آن محال کوفه مطابق قاعده و معمول آن قریه
 والا میفرستاده باشد باید که کله و خله بر کت آن ذکر شود و باید را از اصول متعلی داشته است
 انجمن متعلی باو شناسند و در صورتی که چون خدمت کو قوای قصبه سلام آباد و کمال
 قیام قزاقی بر وقت پناه علی حسب مقرره و مقرر گشته که از روی دیانت و راجع به بلای مردم
 و مردم خدمت مذکور بر دواخته و جمعی رسیده انجا را از حسن کو راضی دارد و در کار محافظت
 قصبه مذکور و چون و با مسدود کمال تنقید و پیشیاری انجا آورده آنجا که گذر از نری ساق آن
 و در دواخیار نمایند و موطنان آنجا در این و آن ساقی بود و در پیشینه خود آن متعال نمایند و اگر
 انجا ماند خانه مدعی در ساکنان قصبه مذکور از روی دواخته شود مال مسدود و عین مسدود باشد و مالک
 مسدود گردانند و الا از عید و جواب آنید و جمع که بملت گناه نرفتا شود و در ماده محسوس مشتاق
 و گذر از آن انجا بود و مستطافه فعلی عمل کرد و بر بند بریدن ساق بطور موجب رکنش و
 احتیاط انجا بر بند که زیر دست بر نالوانی قصبه مذکور و بسیار که مقصد یا مهمات چیره کوتایا
 قصبه مذکور و ساق از نری آنجا دانسته که در سفر و صلح و عیال او که می باید کار و دواخته
 حلقی آن بسته باشد بیرون نروند و در صورتی که چون خدمت را از نری بر
 کوره بطلان حسب مقرره گشته که بواب آن عاملان معزل بر کت مذکور از روی کاغذ خام
 انجا بر از نری تحقیق در آورده و طوایر را از نری و در صورتی که در کار و عیال
 و بیایان نامند و بر حال میل و حقیقت و مرتبه قیام قصبه مذکور و الا از نری بسیار که
 یکا و مقصد بان مهمات بر کت معطل و چو دریا و تان و کویان و زمی دران در راه کاغذ خام
 اچا و در باریان بن را از نری و مواد آن بوده آنجا گشته که در معد و ایام سه انجام کار
 طوایر مذکور و بخاطر فرستاده و در مورد مضانه انجمن است بر حسب ظاهر نماید و در ان مقام آن موقوف
 و معطلی نامند و در خدمت کار کت با که چو در باریان قنای و کور و مقصدان و نزار عان محال

چاکر مختار صاحب شیر خان که چون غلذ کار کینے حال مذکور جو مختار صاحب و امانت و شرف
محمد نعیم صاحب و ابی انخال صاحب الیہ بر قریظان غلطان مقرر گشته که بلوریم و در انهم خدمت
مطلوبه زر روی دیاست و راجت کاینیغ مرداخته و قریظان زوایا بر خود و اعتبار و انوار
مکذور و در سر رشته قاعد موافق مصالحه بد فخر خانه والد میرسانیده باشد میباید در امور
الاکارن مستحق حال مذکور داشته ابر مصارف این خدمت متعلق باو شناخته
مستعدان محال و مستحق که در مضاف حربه الیہ یا حال جابر و قریظان که
حقاقتاً باید نمایند که در وقت این اطمینان تقدیر علی موجب بند و گای خدمت و
برگزیده که در وقت غفلت دستور سابق و نصف دیگر از تغیر و او و عرف و او
در ابتدا ی غلطان موجب فصل محمد غلطان مقرر و مقرر گشته که کاینیغ بلوریم و در کسم این
خدمت در خدمت در دولت برای سرکار و زنا میت رعایا مالک و در اخرونی ضرورت
و بنسبت و در برگه متا جمیل لغار برده و موزنه و دستور العمل مال سیر و دیگر سر رشته کافه
موجوب صابط و معمول بد فخر خانه والد میرسانیده باشد و رعایا و برابر از حسن سکر و
راضیه داشته سر امون غلظت نقدی و با چیر کرد و بد عین اهدات نکند و بطریق و
الواجب ندع اقدام نماید که موجب برینج بها عطا منار الیہ را مانو گوی دیو
مکرمه سر طور داشته در نقدی او را امور مضار و اجدت قوی شناخته و بطریق
بگزینند و مکذورند که در تانو گویان محول اهدی در کار او دخل تو در بر سخن و
او در کار این متضمن کفایت سرکار و زنا میت رعایا بوده باشد اعتبار نماید و حساب
ناکده که بر این خدمت و وزارت شاه غلطان در حفظ الیہ یا چون صاحب العلم
جلال العزیز چاکر صاحب در برگه میت پر رتبه من ابتدا بر غلطان عوض نقدی صاحب العزیز
لمذ غلطان و غیره مقرر شده میباید که او وزارت بناه و بنمایند که در زر و بریاری

و ده سال مبلغه کرد و بعد از آن به باشد تقیم نموده چنانچه مطابق ضابطه اعلامه کرده خواهد گشت
مشارا العزمه نماید که برداشت و کسالت نموده مال و اموال و مستوز و معمل در رعایا با
مجموعه باشند بر دانه تخم و ناله و زراعت بنامه فلان در حفظ الی باشند چون حسب الامر
حاکم محل اندر بکشت نیست بدین معنی است ای فلان شیئی لغوی حسب الامر در فلان و غیره
بسیار که آنوزدات بنامه و دیانت امانت به فلان محفوظ باشند و نیز برادر عرض لغوی
در تبت فلان شجاعت شمار فلان و غیره موضع فلان در جاکم غور شده و در اویدر کار مجیده
مستحق کنند که فصل بعضی عاید فوطه آن برکنه میگردند بنابر کائنات به ای آید که هر چه در ای آید
محصل در ای حال از آن موضع تحصیل در آورده باشد از آن موضع حاصل بر کار مدون و وجه
زاید حاکم را در اندر نموده بگذاشته حاکم را مسترد گردانند و قبضه احوال بجا ماند که مطابق
آن و وجهی آن بر دانه بخار او دریافت در بسیار تاکید کرده اند و حقیقت بر کارند
و زراعت فلان در حفظ الی باشند چون مبلغ نیست و دست بر او نهاده و وزیر به
سالمه بابت طلب شتم منصبی است بندهی فلان فوطه در زراعت فلان بر خوانه دار السطنت
الایر شمره شده بی باید که طلب منصب ملا حفظ و نام و تقیم نام بکشتن و طلب سبب
با انقضای این وجهی بر سر کار بادشاهی و رسایی چهار بر سر از تحصیل خزانه میوه
بمانند و قبضه احوال مطابق ضابطه بخار میوه شده و قبضه احوال مطابق
خزانه که در بداند در بسیار تاکید دارند بر دانه با ایانت بنامه فلان
بمانند چون موضع فلان در وجهی بر وجهی در استکاد فلان منصب در سر کار و امید که
مشارا العزمه خواهد بود و نیز لا فایده است بطور موضع در سر کار به کار عالی متعالی ضبط کرده و در
جمع و ضبط حصول آن موضع از فوطه و اموال بر دست و وجهی و واجوبت به تمام
و کسالت رعایا هر یک که بر او اندر ساخت تا بحیث خاطر در کسبینه خود بهنگام میوه

[illegible]

موقع وغیره بود بقدرت در جولا که خدمت کرده که آن بزرگوار حضرت انازلان مقدس
و جهل تحصیل العشر از خول او نخواه شده باید موقوفی ضابطه سره رعایا ضابطه
که سرای کجده و به بر کل تحصیل بگردید بقیع نقد علی ای باب حقوق داشته مجوز و مایه میخان
ضابطه سرکار شریف مجید تحصیل بقایا بخوانی که سه یا مدیج و به جمیع حال مقدرست انتظار
نماید و اگر در برکت فکر و باقی سنواتی نباشد یا در تحصیل بقایا وجه حق تحصیل کرده
کفایت نمکند شایسته در تحصیل محصول سال حال از خول خود و داد قبض الوصول رسانیده بقایا
حال محران دفعه و لا از روی حساب حج و اوجزار و اجازت شده و بعد از
تصدیان حمایت که کول تابع حاکمه تسلیم آبا معلوم نماید چنان رسوم فوط دردی بر سر گذار
سری که یکصد شش نموده به حال بعد وضع سایر وضع وغیره ابواب شش از مقدرست در جولا
خند فوط دردی بزرگوار مذکور از خول بطلان بطلان موقوف شده باید که رسوم فوط دردی معلوم
ضابطه و العشر از خول او نخواه میداده باشد که تا بقایا الحال محران و فاسر و الیه
حساب خرج فوط در دستوار محران و فاسر و الیه

نظامی که در این بزرگترین نظام بداند که چون موافق خدایکد کار عالی متعاقباً واجب و کاران را در
لایحه بزرگترین و در باره این حق التخصیص کردی مقرر است که بخواهد
از حق نویسی اینها از حق نظامی نظامی مقرر شد و مبلغ مذکور در وجه واجب و کاران
ایستثنای این از وجه حق التخصیص او بدو رسائی تمحوزه کشنده بایک کار از این
خدمت بجا آید و برپایه باشند در دنیا تا بگوید اکتفا شناسند
و در کارهای بزرگترین معلوم نماید که چون خدمت بجا آید نویسی بزرگترین
مصلح نظامی علی این نظام و در کارهای نظامی بزرگترین نظامی بزرگترین
در باره و کاران بزرگترین موافق خدایکد از وجه حق التخصیص او بخواهد کشنده بیاید

[illegible]

ومطابقاً

چیزی علمه کرده و اگر کشته و الا نشاء از آنید مایند و محصول زبر و بیشه را موافق ضابطه استجانه
وزاری آن بیکلونه مجوز از برای بانان را نشوند بر هیچی از انوجه فراغت رسانند و در حق
نخلان بوسیده بار یافتگان محفل فیض منزل قدسیه بعضی در آن رسیده که سلیم کنایه از راه
سیدی مقدسی آن دیبه که با آنچیز از آن نعلی دارد متصرف شده لهذا حرب اللام جلیل القدر
کفایت می آید که از وقت بنهاده بجهت این تقدیر در رسیده و در صورت صدق موقوف
الکمال در بودن رافع و برآمدنش از عیمده سرانجام زراعت بوقت و از آنجا که
به حکام و عدم فروختن موقوفه مذکور را حواله کردن حکام سابقی را بجا بگیری بنابر تردید
استخافیه مستغنی مقدسی قدیم بطور زراعت و تصرف مستعدی بر آورده و بالکمال
متعلق گردانند تا مگر از اینجهت بجناب عالیان مآب تعظم ننمایند و در بنایانید و از انفر
نخلان ساکن موضع نخلان ظاهر نمود که کل آنجا جمع بختی تشخص می نمایند لهذا قلی
میکرد و بپیتقدیر و قبح اگر فرار عان اندیده با وجود استطاعت از راه حیدر سانی
کوتاهی و زراعتی که و طایفه رعیت کرمی و مالکداری و در پیش در اندر بطریق کثیف
برعیت و نصف سالم بر کار عالیقدر نشود و معافیت نمایند و اگر تعدیکر باشند
بر کارند در ماد و بل باین چون یکی نیست حق طویت و عمت والا نه می رسد
بزن است که خانه برای او و جمهور را عاید بقیم و مسافر کار قبح که عید حصول و
مکاشی از شهر شهری میروند و در بر رعیت جلال مجاز او طان الزود و فیه
نظر کا محوز اختیار میکنند رعیت را این و آسایش بکنند و به حکام ملی دست را رعیت
نکنند باین ارجحان نقد جلد و بفرستادن و رعیت را مال بی تول و کلاهی سرکار فیه
فیه و شانزل حال مذکوره در رسیده و چاک ناله و شوار که از راه
نامیست عباد الله بزنا بل باید رعیت و راه مریدان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با عده نقد در اینجا رسیده و نیز گاه اوراق لشکر نظرا نظر عظم کرده قطعا تر
 بر چه با حال شده باشد و در خود ترانی نور که فیضان در فیضیانه سرکار و در سراسر
 ابقیم بیایستی نموده سرشته از ابد قیامت والا بفرستد که نانی الحال و دروغ با
 عیال را بخش رساند و در این دستک بهم تصدیق خیزی رفیق الذیل
 چون جوهر حقیقی که به سیاده و در است نباتت بخشی به غرضان والا رسیده محبت
 حلیل القدر مقور شده که زیارت فرقه اخوی مردم نصیب از آن چوکی سایر و چوکی خاص
 عملاند و در دخیل و کنه و در آن و بسا و در آن و برق اندازان و اهدایان و غیره و در
 آنچه از بعضی بر کدام وضع شود و در آن چوکی که اهل نمایند سیاه که توانی حکم والا عمل آورده
 ز را بود که در خواب غراخی خواند بخیرمان نموده قبض العمل میفرستد باشند در بنایک
 که اگر در بر کنه فکر در قیامت در طلب از باز یافته بوده باشد بعد از آن مناسب
 کرد و بدین که دو سه سال کج کامل برسد و نظر بر قید و بر سه بر سال مقور نمایند که
 و چند شخص که در آن قبولیت و امانی توانی ماعده معهوده معانی سازند که مستی بر انجام
 و استقامت عیبت بر وقت در عمل آورد و عامل مال واجب طاعتی قبولیت اجاره در شکایت
 باقی نماید و بر تقدیر دیگر توجیه و اطلع دهند و مادد بتای و در مولا فلان و میوز
 و علم از فلان استغاثه نموده باز زمانی زرا تیج و هم مسوره در یا برده بدو رعایت
 به امکان ندارد لایزال انگاشت می رود که حقیقت آنکه در یافته بر تقدیر وقوع امر آن
 به انانی انجام محصل نموده و اند نشانی که در ایام سرکاری از عیبت رسته
 کند و در آن است و زبیده ضیانت پیشگاه نماید عمل بی قرار و
 غیب عیال و نصف سال سکونت و در بر سه معاملت نمایند و افزون

حق الله وقت نصب العین داشته باشد و اگر حقیقت حال بر منکاف دیگر ظاهر شود بر منکاف
 است و این قول باغات و در بخلا و کمال و اوج یا قوت ظاهر است که باقی مومنان در بزرگوارترین
 واقع است و عاقلان بعثت نیز در خجسته فراهم میشوند سوای آن الی و از در حال باغبانان
 میمانند جابر نوشته میشود که چون بموجب اسم جلیل القدر مقرر شده باینکه در آن مختار
 نباشند و دخلش از خجسته زیاده باشد از قدر زایشش هم صدر از مسلمان و هم قصه از غیر و دیگر
 میماند که در بنیاب مطابق امر و الله قدر عمل آرد و محصول زیر در خجسته را موانعی ضابط
 در آن نهاده و رای میگوید مجوز آرد را عبا نماند که گفته و بوجهی بی الویوه مراعت
 فرمایند در وقت غلبه فلان بوسیله باریافتگان غفل فیض منزل قدس لعلی الله
 رسانیده که سلیم ساکنی انجا از راه قدسی مقدسی اندر رسد که در لایا و عجب آن رفیع نفسی در
 متفرقه شده لهذا احب الامر جلیل القدر داشته می آید که آن رفیع خلیع حقیقتی است و نقد
 در رسیده و در صورت صدق موضوع مالک مالک از نبودن رافع و برکت نشانی از عبادت
 زراعت وقت و در ادای مال واجب تمام و عدم فروخت بسوگای فتنه با کرده یا حواله کردن
 حکام سابقی انجا به بکمی یا بترودی ولی استماع است مستغنی مقدسی قریب طور
 در وقت تعهدی بر آورده ببالک متعلق گردانند تا مگر از محبت بنحای عبا نماند
 قلم شناسیده و بنیاب نگردد و مانند در این مقام مومنان در موضع فلان ظاهر شود
 که باقیان در محبت بنحای نگردد و بگوید که بر تقدیر و قیاس انجا در حال انچه
 با وجه و استعانت از راه حیل سار که تا بود از راعت نمیکند و در غیر محبت
 و مال گردانی و بدینش و انچه از اینج که نصب عینت بنفسی است و بر عاقلان
 نمائند و در اینج و دیگر بنحای حقیقت بر عاقلان در اینج و در اینج
 و الا نمائند معروف بر آنست که بکلیه برای او ظهور عاقلان در عینه

و کاتب حرکت حصول دهد مکنش و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند
او طالع با نود و قطع شد و مکنش و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند
مسافت راه تو کاتب بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد
و کاتب بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد
در راه عسل بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد
صورت کاتب بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد
و کاتب بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد

و عسل و مکنش و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد
در مابقی بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد
فصلی بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد
و کاتب بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد
از این بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد
طالع بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد

طالع بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد
بر دفتر خانه و مکنش و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد
بنابر این مکنش و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد
و کاتب بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد
و کاتب بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد

طالع بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد
طالع بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد
طالع بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد
طالع بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد

رقبه دار سبه در کتابا بجا باشد ایام نمایند که یک بقدر استطاعت حدادند و بخیر
کوشیده نسبت گذشته افزونی زردغات بفرستند و از جنسی ای جنسی ای میل نموده
تا توانند میان لای زراعت افاده نگذارند و اگر کسی از کار بدیده و از کار بدیده
باید بفرستد یا بنده و در ماده معاودت بجان مانوس بلیغ بکار برنماید و همچنین
آوردن کشت و در آن در طواف جوانب سیح شکوه دستالت و دلاسا موفوره بجا آرند
و زبانی بخیر و سحر که شروع شود و قرارند و بماند و بر کلمات تاکید نماید
سال موجودات زردغات بدیده بر سالی دارد و رسیدن جمع را از روی جزو به مقتضای
کتاب کار و زبانی بجا میماند و دول جمع بجا اجمال بدفتر خانه و الا در اید دارند
بیشتر شخص جمع مقرر کنند و محمود است که در بکریه اق و احوال از قراریه بد
در بنیاد یکم بگوید آن قدر غن کند که تحصیل محصول بر فصل بر محل شروع نمود و باز خواست
مطابق بیجا بجا آرند و خود موقت بوقت خبر گرفته تا کیه مانده که زرق و دویم بقیه
آرند و بایستی سنوات را اق و احوال بقیه حالت و طاقت رعایا فرور داده بکار
تا کیه نماید که در حق داعیه تحصیل دارند و خود زردغات و احوال آن حرایب باشد و غفلت
مسائله عمال و تقوی میبندد و هرگاه خود برای دریافت حقیقه بر کلمات
بر روی که بجهت غایت صورت زردغات واقع آن دستت طاقت زردغات و قدر جمع منتظر
و اگر در تقوی جمع بر پروا حد حق و حساب آمده باشد بفرستد و بفرمان با مقدر
بسم بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
بافضل در شخص سالم حال و تقوی موجودات از روی بزرگ بر دانه مفصل
ناحیه کار عملی انداد و پس از آن در باره بنایه ظاهر شود و مان کار
در این سحر عمل سحر حال و تقوی بجا آرند و آنچه عاملان سحر بجا
و در این سحر عمل سحر حال و تقوی بجا آرند و آنچه عاملان سحر بجا

و آفت محو گرفته نظر بایزات که بسته باز یافت نماید و آینه موقوف دارد و سکه کلان
 بر حالت اصیل خود خواهند بود و حقیقت جوئی و الا خواهد رسید در غرور و تخیل و بی گرامی
 خواهد شد ششم از حفظ خاز خود مقرر کند که خط داران رو به سکه مبارک عالمگیری بنویسند
 در تقدیر عدم وجود این مجلس بجهت راجع و جلین باز گرفته و سکه ابواب جمع نمایند
 کمون که رایج باز را بنامش مقرر داخل خط نکنند و اگر بکنند که در باز گردانید و ناقص تحصیل شود
 می افتد و وجه بنای موافق می و حساب بر رعیت گرفته تبدیل آنرا و بر و عمل آرند
 خداوند بپند اگر آنکه یساکو یا ارضی در محلی رو نماید بانها و عمل تأکید بلیغ کند که موجود
 سر و کار و قرار و رایج بکمال احتیاط نماید و مزارع و اوره ارسیده جمع از روی خردی
 موافق است به پیش خصی سازند و آفت سر بسته که تغیری آن با اختیار و دیران و قاکم می مقدم
 و تجاری پس بزرگتر عمل نمایند و از آن پس بپایان ایمن ماند و متعلقات آن
 نمود در باب عدم طبع دفع احوالات از دیدن مال و ابواب مجسمه که باعث نفوذ داخل مقام
 بانها و مال و دیران و قاکم بپایان و مقدمان تأکید بلیغ نموده چنانکه بکسر و زیاده و نقص
 ابواب مجسمه و مسجون درگاه خلایق بپناه برتر از فعلی نماید و خود همیشه ضربات بپوشد و زیاده
 بران اقدام نماید و منع و تنبیه باز نیاید حقیقت به حضور زب تا از خدمت دل شود و بی
 او دیگر مصوب کرد و برای آمد کاغذ خام اصیل برآمد نویسی را از خانه
 منصوب شده بشود و جمع نماید و چون آیین تحقیق بر آمد کاغذ خام ایست که به او از نیام تمام خواهد
 بند ایست و حقیقت با چه برسد از آن احوالات در صورت است و در و دیده
 بهر جهت از خانه رجعت بر آمده باشد و احوالات فوط خام محسوب شده و نقایص و زیاده
 در مورد از آن و غیره ذلک نام تمام بنویسد و در آنکه به نام تمام و به نام تمام و به نام تمام
 در مورد از آن و غیره ذلک نام تمام بنویسد و در آنکه به نام تمام و به نام تمام و به نام تمام
 از بی برآمد
 از بی برآمد
 از بی برآمد

۱۷۴

[illegible]

مزاج و کمال و خیریت احوال و خیزنده مال ساح افروز می شود راه تسبیح خاطر را افروز کند
 بدین مانی نیاز بر حجاب مطلق کنونی آتش می آید که چون جل گردد و عظم باشد و درود
 اهورا مزبور و در ایام معدود بصورت ثنایه و غایبه ملایم تشنه است مادی شوق در طاعت
 آب خمر بقای جاودانی افزود و چشم عقیدت زده باره نورانی طلعت بر سر معانی
 برافروزد آئینه گرانی محبت یکی از اوقات کینسان می آید که با شوق و توجیر که در تریب
 خلص نهاده و چنانچه مرغی فروخته اند و چون بر روی سجده رفته و طریقت بلند است آن این سوگند
 و نیز بر دیباچه مستفیدان در تربیت طلبا مملو کرده و اعمال حلاله و حرامه را از آن لیکان
 زنگنه سر بر نیزند و در وقت سلال لعل اغرائی نکر دیده و در بصورت این پراخه منت
 بر جوف عمیدانه و جزای عظیم از بر آن فرزانه کارگاه از درگاه الهی مسالت پذیرد
 در خیزش و بر خیزش است بر آن روزگار و درین خلد بهار و خزانیم آنکس است
 زمانه جام برست و جفازه بر دوش است در کوه زدن سنج و اوقه نایل بکینه کای به چرخ
 کرد کائنات بر تبه کمان بر جوف خاطر او بر رسیده باعث کدورت و طمان نایل گردیده باشد
 اما از آنجا که دانا با آن حق شناس و فرزانگان حقیقت آسوس بر بقای زود و دلال ادخا
 عالم ذرات سر بر الاطلاق حالت بنی آدم محروم و در ندرت آن را بسته و در جود و در میان
 نذر و آتش در مقام دعا و تمیم در آنداده چهره جبر و سکیا بر افراخته باشند معاذ الله
 عزون و در حق تحقیق را چو یاری که در خیزش با ملاحتن زن و در استخوان از علم الهی
 رده است باشند بر باد و حضرت پر دان و حیا از جهان کس یا نالی نه علم معاذ الله
 از در و اعطای در آید بلکه عقیدتایی رسم را عارف غایت و لبستان سلسله مجاز
 تا وقت و غیب و غیبت هر دو اندر دین و کلام است و کلامش با - ایزد متعالی
 در دینا که طریقی است از راه دین که از کلام آیه تیر میخیزد بر زن نام

میکردند
که این عود خانه بخیر دولتی در وطن رسیده گشتی سخن شناسیان بعد از مکارم اخلاق آن بزرگوار
فصل و کمال گوید که دانند و در سفر میباشی گوشت هم داده اند که طاعت کرامی
در روزی چند که در خدمت شریف عرفتند بی بدل غره حیات تصور نمودند و فرمودند از نام کرب
کربی عذر فرمودند و میگردید و اگر بخت بد نماید و در نیست که درین نزدیکی تبارک
چنان عقیده شد بر آستان اقبال آن بسایه و از برکات الهی شریفی بار دیگر مریه
سعاد جاد و افزا دهند و درین جزو زمان که اندر دوت مردمی معدوم است الحمد لله که
در میانها و جهانیاں مثل صفات برگان قدر دان میسند که در راه جوهر شایسته شل را با
افزادگان را دستگیری بنمایند و اگر چنانچه نباشد بود صلاحات زندگانی بر مردم ناوالی خود
میگشت هر باینکه سران آن سخن طایفه ای در نسخی دل مستند آفریدار کرده است که عوام
بهر حالت از بهر بزرگان خدمت می آورد و بوسیله عیله حساب گاه و ایام آوردن با خودی در
اعتقاد جبر نگارند و بزرگان را در قیود و لا و بزرگوار قلم و آوار بر حسب آن آرزو بگویند و آن
از دوستی مالک است و درین جزو زمان از دستان اهل عالم صورت برست محمود یعنی شایسته
مقصود است و وجود خود مثل شعاع بران نادر الباع در جمله نعمتات باید دانست و رضی
باینکه شش خط سفارش بخوار از عبده الملک نگار برده اند و مولد محبت و اخلاصی
الحمد لله که بنده نیست بآن مستعدان بجهده بیان جو معین بیگانه شناسند از قطره
و ملکی بر پشت کرب میور در آن در رنگ زبانی سخن بر سر ساختن برای اطفال گزینده است
چون آمال گشت که در میانست و لطف و رافت آن جنی بر سر گلشن الهی دست در رسول
عالم خواهد ماند و خلاص دنیای خود در میان مردمی خواهد بود
هم و عادت انسانی را ناگهانی داشت که در آن بیدار و در خونی بخوبی که مرکز آن
صدق بران است بر مطلق عقیده رقم بر خطه اظهر از آید و این چون منتهی
اقبال و صد در میان جاد و جهل و جهل می شناس حقیقه اقتباس این کرده و ظاهر شود

دین خود است فواید کفایتی حسن کردار منظور از اعتباری فرمانی بنایان از حضرت
صلوات علیهم اجمعین میجوید که این را بنیان حال فعلی و اساس دین حصول از هر حضرت
که در هر وقت بر هیچ آورده نام مقام بوده و رسید به هر صاحب دینی به پای کمال
اگر در بنیانی که بود و اقبال آنکه در دین واجب غرض از هر قوم خلد و رحمت طراز که
که این لطیف عبارت کرم حاشیه خط عبودیت مضمون را در شکب فواید حق صد کتاب
برج خست بود و در پیش از اودت سعادت تازه یافت و در حلال خلعت کلاه از راه و خجسته
بر دینی و در ورده نوزی عطاشده بود و در خوش عقیدت کیش کرامت اندازده
انوارات چیدمان غلامی بسجود شکر این غنایات بر زمان بر زمین نیایش گذر زنده طول
عبادت و دفع و بجات و از بر نوزی و اوج از ضایع الی بعد از نوزی و سجاده
که حی البهوات و دعای سرایان را در در پیرو و فرخنده از نش در جهانیان جلوه
کرد و امانت یافتند و در عهد نیست بقیه ترین دعا که میان بعد از نوزی که در انبشار
فرد در بر حقیقت عرض بار یافتگان محفل قدس منزل میرساند که انفاق شهادت و دینی
بر عای بقای دولت جاوید بسیار و اعلای اعلام اقبال با بدید حرف منبجود و در
صدق عبودیت و در روح و اودت از حضرت الهی سالت بنماید که کفایت جهان
از جویدار عملی و انصاف سلطانی سرسبز و نازد است ساحت کج از بر و اقبال
فدین و خطای غم و این و این نوزی با که در این دعای کوی سوزنی و در عتقه
باطن در اود حلقه بهره پذیران حضور بر سر و منتظمی انکار و لیکن شرف
و نه که شکای از با سعادت نیست و این نیاز میجوید و ارمید و ارمید که باوری از
که نیست محمول این دولت به دلیل طایفه مغفرت ابدی اندوز و اما از شرف
میرساند که نوزید مبارک فال محمود که کتب و جلال سلطان جهان اقبال که ان الله

است اتصال ببرج کمال یعنی منزل دوح بدریلا البریخت و سرور بردهای و عا کربا
که کمال برکت و در بر نشین دولت جوید مالی اسباب کمالی و کامرانی فراخ نمود و الحمد لله
که کمال آمال میار آمد و غنای ارز و کفایت آغاز نهاد و در ظاهر غنای کرم و در درگاه سروری
گیرند بهیچ برین نژاده که جان فشانم در دوست گزینی نژاده آسایش جان ماست از اینجا که
نشین فرای که کمال نظری حضرت است باده عالمیان مقتضی نکره و الا در مستعد رتبه علیاست
بکریم پادشاه تا ایام آسمانی اقتضا صحت ایات خاتم در پایه فریدی حضرت سلطان روز افزون چنانچه
بود چون این سر عالم علی الدوام بدعا طویل حیات و رفیع درج صاحب جهان کمال و در کمال و در کمال
که در زمره حواریین است با طیفی نسبت بحاجت ابدان میانه است و دعای کوی دایره
و در حقیقت غنی باریان کمالی جناب بیضی است صاحب قلم جهان و جهانین بادش نژاده عالم و عالمین
میرساند که در کمالی که در جبهه اقبال پایدار با نقاب اوجها و در کار و در نقاب عین الکمال بیضی که بر خفته
بود انصافترین دعا که در در زمینان سحر می بیند حاجات بدرگاه براننده حاجات برآورده
طلوع افتاب دولت جاوید سلطانی سالت نمود الحمد لله و المنه که دعای سیرا احقر با حاجات
بر برسته نمید و بگذارد حصول کمال بدر املات و تحول غایا حضرت خلیفه الهی و اعدای
رایات جاه و جاهلانی سماع افروز خوانندگان ایند در کشت ایند در کشت نه و اعظم برانند
بمیان ذات قدس برکات صاحب آقایی ساحت کبیر علی الدوام کاشن و خیمه جهان
ما انقضای زمان روشن دارد و صاحب عالمیان سکه فقیر حقیران و سید و در اولاد
ملکان زر خانه نشین و درگاه سلطنت مریدان و کرامت افضل و کرم بر این محنت
و خدمت صدارت و عدالت اقامت یافته بدر اندامان که کور تمام و در درگاه
احسان شریعت مطهره و سر انجام مهام امور مضاعفات مذکوره محجوب
تمام نیایم آرد و الحال که نه بد مقدم سعادت توام کامرانی در باب عقیدت
کرده این خدمت که در چندین سال آرزو مند ضیای پیام مبارک فال نور و در
بخت خویش مقصود نموده امید داشت که به آبائی و خواهر بگذرست سر سعادت

وزمانه

مهاجرت ابدی اندوخته بهر مایه کامیاب حاصل نمایند چنانچه یکی بایستی ادا نموده
انکه ماری اوره ذره وار محو قف عرض جویند بختی نقاب دین بر او نهاده
و جهانیان محاصره قلع عالمین مرساند که برود و سود کرامت نمودن آن شاه
رحمت عنوان افراز سعادت ابدی و ادراک عبادات بر مدی نموده فرق ادب اعتبار
بفقدان عزت و افتخار رسوخه مقدم سپاس خدا غمزد جل و ادانگر اسطاف حاج
سده علیا تر زبان زد گردید و بدعای کوی دوام دولت بره و خلوه و عجب و منت
بامره و مستکذات قدسی زیاده از آنچه معاد است اشتغال در زبیده امبدور
کونیه العنبر عینت مورد عنایات عالی و بنیاد راحم متعابد خواهد بود و از زمره
دعا گوینان و ایمی محسوب شد بختیاد است برادره و عای کوی تدبیر قطعه معصیت
لبنیان محفل فیض منزل مرساند که در هنگام تنویش بدن مبارک آنی خیر سکال میبسته
در نورستان سحری اشتغال به عبادت شده و برگاه خروجه و تاج زرد کلاه طای
رفع عنان و طلال مسود جبین شکر و سپاس بخیا بای و متعال نهاده آمد امید که معان
کو کبکاه و جلال سلطان بلند اقبال بر اوج دولت استتقلال زرعیت الکمال این
بعد از آن بجمع یکدگر عمارت کرد و بر آینه خیمه خورشید تمبر رساد و جهانیان
سکه فقیر خنده از چند گاه در نشیمن طبع زاد بنشین است و چون درین ایام فرشته
و خدام آن روی خدمت قائم بسیار مالیده و تمامی ملا و سلفانی با فراط انجا رسیدند
عزیمت جهانیت که عنقریب یکی دار الخلافت گردیده کامیاب سعادت خواهد
کرد و زبیرم قریب مقصود خویش محروم و کرده طلقه زینجامه نیز بر دینیت انباشت
عزیمت حصول این مطالب ایستاده و نخواهد تا از ضرورتی نماید و چشم عقیدت از نور دیده
روشنی ندیده ایام سلطنت جاوید آباد از عجب بر خیزد فلان که از مرغانان این

بصاحت منصوب است و کلامی و در حقیقت عرض مطلب صورت مواضع که در معنی و بعد در
را اکثر اوقات بدیدار جهان در وجه بی افتد مدار الخلافت فرستاده میجوید که خدمت
کرمی متوسل بوده تا عهد خدمت کاری و فرمان برداری درگاه خدایی پناه و روز افزونی
سازد برینقتد بر لایق حاصل است که آنچه کلامی مذکور و معروض خوانند نمود بمقتضای
صدق بندگی و اعتقاد آنان بجناب قریب آیان بر ما عری خوانند نمود زیاده چه ابرار و
لکار شهادت محبت طراز مرقوم ظلم نادره پرواز که از شرفی
عبادت نکبسته و برینکی مضامین بر عیبه برکت ساز دلگشایی و سازش با جان
فرازی در برکت و زمان سعادت آن در دو نمود و جیب آمان آرزو را برادران
مالا مال خست رسید ز دوست مکتوبی بزرگ غنیمت سر بسته چو بر نش مردم ز زمین

۶۶

مضامین بود کلدسته میرزا و آن بنان و دیرمانا و آن فی خانه کزوزین صورت
باشد یعنی بر عیبه الحمد لله و المنة که مقام است و عافیت قرینی ذات مبارکات
و جریان حلاله رفی و خواه بشود امید که خبر و خوبی علی الدوام شامل حال فرزند
مال باد و دست مبارک را بر وقت مشتاق دانند و بار سال رسل و رسائل بمان آیان
شادان و فرحان است اینچنین را موجب بیاد و مودود و بی تصور نمایند
یقین کنیان مراتب افاض و اتحاد و دوستان یکدل از سوره رضیه آن
عالم صورت و معنی و در دست اما خاطر محبت است از جازت نمیدرگشتنها با ضل
باطنی گفتا نماید و راه در سال صحایف است فیما بین مبد و دیشه اگر فی الحقیقه
اصل همانست اما چون صفیان و العین از و العقل را نمید و معنی و صورت سر طر
خاطر است پس تصویر مکانی شریف صورت و معنی آنانی لکار بیاید و کلمات
بر چون حکایات طاهر تصویر میکند آگاه اگر رسیدن نا محبت فرغ غرض

سینه

روزگار نامحور در خیر و بدی می افتد از شدت انتظار و حلاوت تا بجا رسیدن آن روز
مطلب بدیده نین تا بجا حوصله بر آن نماند کرد و در این بین به نظر ابی
حاصل نماند عطای آن حال نظامی است تمام اشک و درد من است معجزه غایت است
باطن لاجرم در تنگنای کرباره از شدت امور و غمی فراخ و در پی بدیده حقایق این مرت
پیری و دلت افزای خاطر و دستان شده بهانه تقاضای طایف باطنی استانی الله و سبحانی
چرخ غمت و تنهایی سینه بدیده باغچه اتحاد و یکتای بدیل بوستان خفیه که کرد و سرخ و لعل سپیدگان
معینه را بر حسب شمشیر طلبان دارد و فقیر جانی را زیاده از خود بخود شتاق و بهنام تصور نماید
شاه خوشنمای ولایت سخن که بر در قاصد جانان فرستاده بودند سید خانه محوش و دوکان
سفر از نزد آن جوانی از رنگانی لکار بر لکار کردید الحمد لله علی ذاکم فقط از زیر یکست و
اخته من نام مرقوم بود و پوشیده ماند که گردش این دایره مینازم که لحظه احدیر را بر حالت خودی
که در آن حالت افشانی سبک می سازد تا سوخته و بی هم نشین به خاطر جمع و در کمال پذیرش بی
مخو یا مستعار دوست حقیقی و تمام نماید و اگر خدا آگاه است که هر گاه در این خطه انیس
نزدیک و از غایت نیست و یکدوم نام اخلاص نماز سال داشته ام این همه نزد وضع تا بجا بی تو کار بست که بجا
نرسیده زرد کاه برارنده حاجت قطع و سایه نام و بدین نام بخوابم تا بزم بحال صمدی اگر است
آید و این سینه میگرداند که نهال اشتیاق طلقا کرای چندان بالیده است که با طاف
مردمان در می آید و در جملای چندان کلفت میگردیده که جانی و تالیان نمیکنند از دور و لکار
کم در جهان نمیگذرند که بر او در دل تنگ است و کما امر الحبیب بر سر و داستان محبت
ایستاده ای سبب چند محتاج زبان قلم نیستند لیکن استیلائی شوق بر او جانوری ای
بریزی آید که خامه بنامه شود و فضا از تاب الهی است به پیغام اعلان از دور و تنگ است
که اگر در دل است بر زبان نمی آید و بر زبان می آید و در این شوق غمناک را جرم از خیانت می
ممانعت بنماید که غمناک بنماید مقصود را بود و این چنین از روزگار کایاست از دیند محبت

کلی

[illegible]

بجوان و لا شوکاش در عالم اسکان ظهور نمودی تا جان و ملک دوست از قید کافیت آزاد
رویت عزیزان که برود ام می باید در نظر غایب است و کینه بدین را نمی تابد بزرگان حاضر
خود و زکار چنین است که دو منفی را یک نفس کمال گوید که دارد و جزو شریک بر عکس خود را
نمی آرد و سرور دارد چه خیال ملک و چه خیال بهر حال از هر اندیشه سالی و در کمال دوستی
برداشت ملک را بر وجه احسن بهره افروز سازد و در کمال مجبوران از کدورت جبار ثانی دور
در مقام تقارن است که اندر ذکر کرده اند بحال بیمارستان دولت و جاه شرافت
در چاه بخت که یکماه نقاده خاندان عز و غلظت صفاده و دودمان مجدد اعتقاد و ایمان
بسیار در بیان با بعد ابله و عوارث مصداق آیات قرنی خاطر فطری باطل
که این صیقل لکاهی در نیکین نسج بکیت که در صحن ظلال در ساد آید و رسید موجب از نوری عوالم
و داد مستوجب فنی مصداقات و اتحاد کردید بمقتضای یک رنگی و یک نای ایمان از استعانت
و استمداد بنارت در باب اعانت و امداد رفت بود از نای که نظام حال و معشوق استقلال
آنچه در بار شرف کمال در بر وقت نصیب عین حمیر موت تمجید است از بابتی بوقاوت
و هر چه بد آن است که بفضل خود بر آمد لازم آنست که شناخت قدر مربانی و دریانت
رتبه قدر دانی جذبه جمیع و جلالتی طاعت نماید و گذارن اخبار و آثار اهل
علایت احتمال که ناگزیر باشد و محبت است واجب شناخته در هر چه گاه رفیع الوداد همین
یک رنگی او ظاهر است و قرین در ستاده باشند با دوستی و دوستی
شرافت معانی بانه محبت و شهادت است که نقاده خاندان عز و غلظت صفاده و دودمان
مجدد است و ایمان شگفته و فرخنده و سرور و بیان با بعد ابله و عوارث مصداق آیات
در فوج حاضر فطری باطل نیز سیر اندر کمالی نام یک نای در نیکین نسج بکیت که در صحن ظلال
در ساد آید و رسید موجب از نوری عوالم و داد مستوجب فنی مصداقات و اتحاد کردید
بمقتضای یک رنگی و یک نای ایمان از استعانت و استمداد بنارت در باب اعانت و امداد
رفت بود از نای که نظام حال و معشوق استقلال آنچه در بار شرف کمال در بر وقت نصیب
عین حمیر موت تمجید است از بابتی بوقاوت و هر چه بد آن است که بفضل خود بر آمد لازم

از هر چند از آنجا که انتظام سلسله حبه و سپاه متعلق به او و بد ذات تجبه صفات است همین
آرا را که بر سینه خدام از نظر منور بگذرد در در صورت یقینی حاصل است که چنانچه عالم
در افزون لایه بود و در میان موری که در میان خود ایضا چون بطور بیست که فلان
از مردم عزت خواه است و بملقه زراعت بایان مردم خویش نشین در آنجا مال سکونت دارد
بند آفرین میگرد که اگر در نور و حایب امور مقرون به خود بآن مشیخت مایع جمع آورد و همان
میکرد به شش که در جاد و همان عارف بر نامیت بگذرانند و ایضا چون جاکیر انجیاب
فلان تنخواه شمره و ظهور این عسالتاق در خاطر دوستی دوست در یو از یاد و موامرت
تصور گردیده و درین صورت یقینی حاصل است که در باب هر در تقسیم و بتا در در امور
در جوهر عالم توجه و ملتفت به در مراتب حفظ الغیب زیاده از ایام حضور منظر در دست راست
و از هر جهت اللطیف خواهند نمود زیاده زیاده است در باره سقا چون اینمقدور
چاکر در دست راست در بر کنه فلان تنخواه گردیده از مقتضیات حسن خلق ذات بشری
خصوصیات محبت و نیای که بنمایان متحقق است ترصد جان دارد که در امور و جویه کاشی
و اما لازم در دست راست به وقت نصیبی خاطر که از خواص بود از مجموعه مواد و است
افزود جز در به نمید لکافات عرفیه که طریق ظاهر برستان صورت آراست معابر
خاطر معینه دوست انباشته و شریک مراتب شوق و احسان نشا طافوا که چون قد کلام
افلاک بن عنوان صحیفه محبت و وفای زیاده از زیاده بیانات نشا و تعلق است
نقد یو میدید فقر جانن زبان نام در کنه اش و ستان در از سحر ناگویی میکند
و پنجاهی نام در لکاش ترجمه الشوق بی پایان نشی مجاهد طرزه جانیه
که نام میخواند که با جارا نام حیرانیه و طراز و آلات کار در هر که خواهد انسا
بسیار بسیار از درین صورت میباشد ناچار در درین راهی که در راه و در راه
آن در این جهان غیر بنفشه و آن سید و با کمال مدعا که ستان نشا و تعلق به
خود کار است تا زده طراز و در دست فلان نادره بر دار که در خوشی بهار معینه نموده

(۸۰)

ذیبت سخن همان بود که بکمال الفاظ نکته پنهان را دل افروزی نمود و در زمان شلغم و
 صبح عید سرت افروز و ساقی زنده تر از دود فیه و زلف طبری خاطرهای اجماع را در
 کلامش گلشن لعلی و در جملات رسیدیم عزیزیم محبت و یکجبهی که در سعادتی و غمی
 آن مجموعه دوستی یوزید نکبت عشرت و انبساط بمن مودت و مقام رسانید و غزل
 آن عزیز مهر نیکو در نظر اخلاصی خط و دایا جلوه کردست و در هیاهای قطره ذرات شریف
 و کث بدیش چشم خاطر اتحاد پرورد حاضر در افکار و در کمال حال درستان است
 نوشت نام شریف که شرف نام اجماع رسید و در وقت کرد دولت مودت شهادت
 و اقبال روی بشما دارد مقتضای فرد و در بیانی آنست که هر کس مطالب غرض خود تکلیف
 در حس حسنی نذر کرد بکنند از روی فقیه یا بجز آن رسیده آنچه نزد عقل و هوای اینست
 محلی آمد و عثمان اختیار بدست ارباب غرض بسیارند غنیقه اینک نگاشت کلام
 که ای باب عبارت و لا در میان رایت ای کمالی و یکجبهی رنگینی تر از رنگ و از آغاز تا
 انتها مضامینی تازه طرز شرح عقاید محبت و دوستی زبانی تر از نگارنده چنانی و فکر
 به در زمانی که زمانه از آن سعادت نبود و بخت درود و فرود خاطر تو دود و آرزو
 آن دست یاب جانفروزی و بهیچ بزرگی دلگشایی اسباب عیب خاطر و مواد شکفتن
 فراتر دخت در دل ترا کام شگفتا نیز نام است خاصیت و زین باد بسیار در
 معده چیده و باز صورت آنرا که در نقش طرز صفات خاک که بگو ابراهیم هزاران رقیب
 بر غمی از کائنات اخیره نموده همیشه تعلیق زبیر هر خط و دلت و اقبال و عنوان سر
 بعد عروسی بلند کنی امارت و ابالات پایا افروز صفوت و جلالت عاری و بر خای
 اوست و کاروانی جاء و معای نمیکش و خشم انانی خال بلند مکان عالیجاه مخلصان
 گاه با و بعد از آنرا که در این مجرای که مستلزم طایفه اخلاص خاطر و روحی و غلبه
 صداقت و اخلاص است مکتوب فرای تیرت و دهنده خاطر صبح تو احوال میگرداند

[illegible]

٤٢
مجلس

و دعوات مجتبیان بدان نمود که مشرف خاطر خدای عز و جل بر سیکراند که چون پیش ازین
بر کینه من و دارالافتاء و احسن من الله و احسن من الله و احسن من الله و احسن من الله
و معنوا بافتندای پر بر فرشته بخوانست که تینت نام رسم اخلاص مندان جبرائیل
ارسال خدمت شریف نماید لیکن بنابر خبر از منقطع اقدام بدین ولای و دور از قاعد
خشیایه میباشد درین حال که از مردم معبر تحقیق انجامیده و خاطر دوسه از آن
کریدر کالاجرم عذر تقصیرانات از خلق و وسیع ملاذ الاحباب و بخواهد و بجهنم صدق
انقباض بدین الانقباض صفت مروت تمام بر بیاورد اظهار نموده و در نیابت جمع بقفس سلیم
خبر مستقیم نماید که غزیری گفته است که راز نه بر کینه و ازین
تقدیر رحمت و سرور دانه که در بیان نمیکند با الحمد اوقات بزرگسید حضرت آن
میکرد و از خویشا فطری خدمت امیدوار حفظ العیب میباشد یقین که پس مراتب
و در شایسته صحبت و موفقت نصیب العالی خاطر حق پرست خواهد بود
و در روز در موقوفه ضیعتان جناباه و جلالت مندرجین امارت را بخواهد
و تیند در جهان عذاب الی برساند که بر روان واجب العظیم و الاکرام و رحمت اقسام در
جواب بعضی بر فلام و بخت به کام خود و در بخشیده فرق مغفرت ندوی باوق فوقان رسانید
و سطریشی که در حق خاند زاده بخت بر زبان را میاورد قلم فیض رقم شده بود و اعتراف
عزیز و اعتبار کردید کار سیرانه زاده بیا می طاعت و کرم و اودری بود و احسن و خود
خوشه نیکو که هم با شایسته و هم معین استعداوت رینصب و در است کمال فیروانی در
و بدین فرموده و آئینه نیز امیدوار است که بر کینه حیدر نماند به نیت و راجع
عنا بچه شامل حال و کار کربان و اگر عید زید اندر و تمای سعادتیم بر کس را رساند
عقیده شش بر روی و خوبی روزی که گناه و کینه بر ما را راجع و بخت
رسم اعتقاد و بر عرض نسرمان جناب غیر است و ما قابل خدود و مصداق

زانچه حضرت والا ای قیام بر سر است و ایند برین جا رسیده که است
 عالم بسیار است شود تا قاعده افاده که مشافه نمید یابد باین تعلیق تقدیر باقی او
 سببی که غریزی در زمان پیشین جملات مربوط بر این حال بردارانی جزو ضعیف گردیده
 اکنون منصفان افکار است و علم ایام باین اغویز در میان مانده و نیز که از آن فطری
 سرچشمه که بخش مستعدان مکمل دان تکلیف بیست و نه شد بدون ذات عالی در جانشین
 و سبب این غیث و الهی از پناه مظهر بر و احسان خداوندی آورده محرومیدار و چون درین
 خود زمان چراغ فضا و علم بهنگام طریقه افاضت حضرت ایشان روشن است و در میان
 فطرت را از انحراف کردن امور دینی که سر با خوار است با آرام نگاه غیر از باب
 و نگار و انتظام احوال جهان بیست نهاد و نیست نباشد و در صورت اگر ظاهر
 اکنون که شخص دانش را جان و جان حذور توان است معده نظری که افکار که چون
 بر فرد و ناچیزی از افکار باشد بر آینه که تخم احسان را زمین قابل است و الهی و الحقیقی
 منسوب به جناب خلائق مابقیه ای علامت و دین پیوسته ای عظمای کشف و یقین عمده
 العلم و العین جابر حرمین از ترغیب عالم علم ربان مورد و کلمات حقانی صاحب و قیام
 کعبه و دانی برساند که از نگاه مبارک مقام سعادتمند بدو را در روزه یا پیوند اگر چه
 رکن در عدم حصول حجاب یعنی عبادت انان خاطر عقیدت اکنون سبب از اینها
 قوی بوده و آن غیر از این که در دین حضرت نیز در روزه کار و نعمتانی رسیده
 جزو خیال نمیکند لیکن در ایام حجت فرجام که در میان طریقه و بر روی خود
 رشی و سحاب قلم افاضه تمام در بر زین و دیگر این غیر و محققانند که حجاب از ظاهر
 محقق جریان پذیرفته که احوال اخلاص نشان را نشاد آب کلماتی است
 شاگردان و در وقت ای زمان جدای از خدمت بابرکت و کائنات بی خودی

بسیار

47

الحق

سنجای بیروت با تمام محض کریمیت در اندوزن اقبال و رفاه و سرانگه ازل خان
 دل شد طربانه مراد الحمد لله علی کمال کفا و حسن استغفار و روح طریبات طبع
 علوی زلم و قیام کلام حقیقت نظام باطن افزوده رشته تدریس و کمال استقامت
 بود در بیرونات مبدع تحقیق افادت متین بعینه اولاد بطلان و خاص شاه عالم شاه ضلع
 انما شرف اندوخته و فوق عزت و افتخار و زره خاک را بریده و عین ساینده بود
 روح اعتقاد بر وجه اقصی برافروخته و اینها از آید و جنبان میگفت باز ای
 عین سلیمان که زیاده از اندوخته حوصله استعداد عبودیت نهاد بود بدین ایام جان و کمال
 و بیانی خاکستان فیض مکان سازد بر چیز دیگر دست قدرت و ایافت و قبول عیان
 جامی که قابل بوحشت و جود بوده و در حقیقت الامر در روح فرو رفته و شرف صورت و صفات
 است و بسبب اصل و حدیث است و بسبب اصل و حدیث با یقین معلوم نموده که
 در آن عالم غنای غالب و تنوع دین و مذاهی دیده اهل تحقیق مانع یگانگی نمیکرد و چنین حق
 شاعر محقق در شمسه گویند و ایام و اگر از بایه انجمن فرق و امتیاز گزین کرده به تیره طوایف
 جمع را خادیمه تفرقه نارسل و الجده و انان فی تعلیم بین محمور و عی بنده و انان این و انان
 علی الدوام ساینده این مظاهر و احادیث و نذی دارد و غمان و وجع سازد و ترابانی طرف
 معطر و کرانای است سخنور و زنجیر حیرت ندارد که پیش اهل معنی به سر آورد و تاریخ
 بیست و هفت روز و پنجایت وقت ادراک طاعت است که در هر یک یکسایه اندر گذارد و سر
 دینی رقیه و اصل است که در احوال دولت شهنشاه ابروهای و اقو و خواب بود و
 معارف که از دراز ذات نور است و ما و به تصور و خاندن و بود و الله عز و جل و طاعت
 دست مکان بر اجلس و اینها فی الزمان برین است که با یقین و عبودیت و عین
 بنیت مقدم بر این است که در این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم
 اسلام از روی تمیز اینها که در این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم

اینها از روی تمیز اینها که در این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم

نموده است که درین مقام خاطر این که منظر بر ما بر سر خود قضیه که امروز برده نشین است
مخفرت ضمیمه مکرر در طول جواب بود که بیان مبارک تحریر باسم ان التماس و خد
کواکبت و دلای و انا آگاه که سینه عقیدت کعبه غلام درگاه ازین راه چه مقدار
کلفت و الم کشیده خاطر شک نیست میجواید که بعضی منقولات که در کتب ارجح و بیرونی
واقع است درین باب که فرخنده بر نگار و لیکن چون می بیند که خطا باقیمت میداند
که حاصل گفتگو حاصل حاصل نیست چه انا که در رشتن خبر کز بیان نازل است بر پیش
نظر و در بیان خود و در زمان حاضر و اما بر جمل عطا فرماید که بمقتضای عجز این بیت روان
حصلا علی لازم نیاید بسمید گفته و بسبب اند مال و فرزند برای امداد است اند
برای انا و در وقت المال و الجود و لعل لا بد یوماً آن میرود و در این جود
اوسما غرضه و در اوقات بستانکاری و باز ماندگان را ماندن و سبب آگاهی و در سبب
باده و سران سر و سروران عالم است باقی اخبار شوق بالوس که مافوق جمیع آرزو
درین رختن تراد و شفاخته و شهادت آنرا بفرز نهفته و انا حواله ساخت بدی ای
برداشت سایه ات کم عباد ز سر ما بطاسم ظلم ابد
زاده نشین کج گشای که در با غلامی درگاه عالم بنا چینی
افزاست فرق عبودیت بر زبانی عجز و اندک بار نامه نامه عقیدت و بسبب
ستمان سیر و آمان جلال و جلال و ادبی کرده بایان ندوان که تازه ای در جمل سیر و جلال
تعمیم قلب و در طریق ندویت ایمان و ادبی خانه و بیانده و طرز بیان تیرگی
چند و در کتب کتب جنات و جالب خواننده محقق علی قضا بایان ای غلامی
اند و در آن محفل ملک تسلیم که همین نمونه حضرت و ارجح نشین و درین
منزله است برساند که در رختن ساخته و تجسم زمانی که کلمات بر زبان
میآید اینیم بحث و گفتگو بر زبید و دولت جمعه و عقیده ای

در انبالا سمان ظریف اندوخت شورش طبع انوار ابرو سحر و بقدر کبر فانی
ایست بر سحر و اوصی که جان عبودیت بپاس فرای پر و خروانی لباس با خلعت و حرمت
که بر کمر ساز بلند اختری و نیزه زنی خنجر در برداشت سایه و دود مکتب آنودا که نذر
عزت و انتقام زنده ناهنجار و جوق و فغان بر فراغت و مضامین لطیف و خوش گوشت و کباب
نعل و کرم بر دوام انبرد جهان آرا و انعام عام مرحمت پیام او بجا و جلال افزون از نذر
عقول و افهام و بیرون از احاطه افکار و از دام هست جان ناتوان را که از جفا کاری تا
مکتب کجرا شکایت بنمود بر ملبوس سیمین عبا با بنیاد عالم افزون گردانیده و تقدیر
در سحر و تعلل و آداب کما کاس با سادات جاد و الی ساحت فخر عقیدت است
که عقیدت های سر زشت با هم خود و حضور فیض کجور شلی بر خیزان دیده ناز و نذر و نرس
آینه بر لبانی کار شاه دوست بود از ورش لیم بهار چمن زار عطیات حضرت والا و جود
و سیت از سرش های بی منت های جناب عالم پناهی چون سبزه نود مید و شاد آب تازیه و
چون منتی افتاد بکس بر بسته گردیده و در برابر کونا کون تفقدات در سحر و تقدیر
کار و اقبال در لغزش نبردان معنی و چون دم عیسوی شخص فسرده را روح بر روی
بگرد و بر معیتش چون ارث و میر معنی دل صوبر که را بر روی بخشید بر جند کردگار
فانه روح و علم گفت عبا را وانی که خورشید شکر لغزش بر سیر بر کزارد و در عالم حق که در
آنچه شایسته با آرزو یافت ناچار ترن بخور داده و بر پای نادر سعادته بان قاهر البیان
زیر پرده باب که در اندن لاله منتیافت که تا شغف و مهر انور فروغ بر برای سیت
و طاعت حج صادق که کس را می برست بقتلیم و وسعت روی زبانی نذر از خراج
دوست و اقبال جای دید مال کتی های روشن و نیزان با
سحر و عطا نامه رسید با کرم کل خندان گردیده کلاه کاشی بکری و دیگانی و
خجرو و فرزانگی که عبا دل کزین و عبارت رنگین و ریح بیاض و ابرو خنجر و بیاد

و در اوایل فصل بیدار که اعتدال مزاج و هلاکت است و مانع نمی گشت مکه است سخن بود پس ششم
بکجهت بمشام بمقام رسانید و روح فروغ الهیت و مری که از مکه و قوه فیضی مشکین
عظمت نورانی سرافراز حق و زرش فراخنده حبیب مان از زو عطر اکبر بیاض خف پیام
سازان خاطر شاکله و دل گشتی که درید ز جودت ذهن و صحت طبع و اجتهاد کرد و رابطه
کلام جاد و نظام برآورد و باز از جوی محاشرت که بمقتضای استیاس و استیجانی است
معرفت خود بخود بانی بسیار نهاد که دیده است محبت و دوستی را با به اوج که می تواند
اندر کرد و با هم عطر را با عطر غلبه در نظر جوهریان بازار سخن و دلی و مقبولان با که می تواند
در آرد و در میان بیستی الفط و الحینه پسندیده و آفرین تحسین براندر زبانی بلند
آردانی از چند است آن نحو و در رتبه ربان عالم تعلی و سبک و در نگاه و در بینش بر
و سازش چون سایه بان سحابش بر آفتابانیدار است علی الدوام در لذت و برخوردن
تحقیق سرخوش دارد و با بیست و سه قابلیت و سه دوا و امانت در کج و وطن اختیار نمودن
و از به تحصیل دست مایه تحصیل دست معیشت با وجود علاقه اهل و عیال که بالفعل مستلزم و لازم
وقت و حال است بایستی نافر کردن و حجب استیجاب استغفار عظیم میکرد و اگر بر می خورد
کامل روی توجه بیدار باریت و در روی آورد و در بر آیت اقبال همیشه کان دولت و در کنار می نشیند
و از ترس علایق و نبوی نظار و القاطع معنوی در باطن جلالت پیشتر می انداخت بر خود
ایزدی به حال در آن خیر خاشی و حسن معاد بود و با مقرر و مقرر کرد و آن محی رب العباد
در قبه و بغیر با مسوده حمدت حکم البیر عظیم انظیر مغرب جناب سلطانی
عاضه حمد و سوره که داشت کلام که بر بی سکه سر و سر از حدیقه سخن انجمن طریقه
نازده فنی نشاط افزای نوز حیران انجمن سمیته کردید و بر قابلیت و استعداد آن و آن
مرا در سنگین تر از آن است که بر آن بیان توان سجده و منطق و لطف کلام می باید

که در عبودیت جنین متاسع و عسله آفتاب بر آید این کمال از زبان مجنون انقدر دست مایه
فرستاده اند که متعجبی خواندنی قسم نامه های خرد فرستاده شد لیکن محقق هم قبول کرد
که گفته است شاعری و سنجیدگی پیش از آنکه در سنگ کبر باشد محبتی نیز برده هر دو عیب بسیار
کار خنده به نظر اندوزد و ستانه بنویسد که بانی مجرب و دین و عدل و طبع و کمال آشنای سبحانی
این نظمین نگاری بافتنای نیز از اندر بر نامه چه اختصار کرده اند و در سنگ و
است و در ایام کیش عروان لبی تشبیه آدم با حیات و ایام فکر خوشتریم یا تشبیه
ادبی در عین معنویت نهاده و قلمندانی این جزو زمان بر چند دستگاه علم بسته شده عطا
اینکه نه سخنان جادویشان دل نمیدهد بلکه سنگ را به جزو نه اگر در عین است و بیانی بیضا
نمایند که در این جماعت معظمت امور و نمونه بسیار است و در بعضی بآن کار بیشتر عبارت
ساده هر کار شکفته تر از کل عبار خوشتر میکند و از الفاظ پیچیده چون کره خنجر و مضامین
در یک کشیده چون کیسوی سمن نفرت می پذیرد و در این صورت بهتر است که محبت است
عزیز به ساخت که محنت در کلام مجرب و جوهر و محنت به بیعت با عواض است
آیند و لکن حکم نصیر طبعی که اخلاق ناصری دستار و اخوند میراث هر دو مصنف
تلاش در دفعه الصفا و از متاخرین طرز دانشی شیخ شرف الدین عیاضی مولف طهرانه
در فتح البوالف با مطبوع انجای روزگار است بعد از آنالی صاحب تر شسته تر عبارت
چون نیز نامه دیده شده که عبارت قرین الفهم و شیرین اداس است بهر حال که طبع است
همیشه پس روی باید کرد که فایده تمام خواهد داد امید که این جرات همه از خطای
و اولین باید صداقت دانسته بعد از این اگر وقت با عدت بنماید و سحر زری قلم
یا کاکای رقم خستمان بگریز و با طراوت بنماید و از فرزندان شعله که ناگزیر از
لاکری است عبارت آرای مختار از برداشت برین تقدیر و یکسان و دست نام آید

مخصوصه کافی داشت مسجده رسد در روز واداک خورشید درست محمد و ستاده بهر خطی که
 که خوب است و در دست حضرت رضا حضرت با عظمت شریعت مرتبت اناوت نزلت همه علمای
 ملت و درین قنده در خطای شریعتین دین الاسلام بخندم علی الدوام مسند آری عدل و داد
 باد بعد آری او تنبیه و جاکرم منصب جلیل القدر بایب القضا دار السلطنه گردید و در
 دست حضرت طالع مسکن با شریف صورتی و نور بزرگتره مورد خدمت سلاطین میگردید
 که در نزد حرم از حرم خردی دوی چند روزی از خود مقدم ساخت و ام بدار السلطنه را
 استغفار و احوال احقر از امور رسیده به حکام ادرک ملازمت فیض منقبت معلوم گردید و در
 نزدی بنده رسد که عیان سعادت و انصاف ذات ملائک صفات باشند بای شریفتره که بنده
 زاده بای بنده رسد و داخل اند در عهد امن و عافیت گشته اسود دیگر در ایام سابق این خرد محمد از
 جمال مبارک لرانی سجا شیده اما از بنده زاده میسر هیچ کس بر میری دولت در ولایت اصفهان
 شرفی از نور قدوس گردید حامد دین و دیانت و مناقب فضل و کرم حضرت شریفه حلقه اوست
 و اخلاص و کوشش جلالت کشیده آرزو خدمت که بدیاریست خدمت بابرکات جلالت و کرامت
 و از در و خلعت زمانیکه حصول این تمنای چهره نشانی طبرافروز در بالفعل که بعلقه بنده نگاه
 عالم بنام باوند زاده جهان و جهانیان اتفاق آقامت بدر بار عیال و اقرباست و با بعضی
 اعیان دولت و ارکان سلطنت معرفت و شناسی دست بهم داده اگر حضرت در اعظم
 احوال اعتقاد آورده و لایح کام کاری و خدمت که از دیکری به بیش نرود و امور سازند امید
 که بمقتضای خلوص اعتقاد با اتفاق و اطلاع و کلیل می باشد ایم خواهد داشت که بنده و سلیقه
 محقق بنده بر لوح خاطر حقایق مناظر در دست خود در نشانی زبان را در دست
 عرض و ساریحات سخنان آن کم گوهر بار معانی نوازیان و جسته قرطاس نفس در
 عبارت از نگین است ذات حجت صفات مصداق حقا ملاذک و رفیع اناسیات و امارت
 در خدمت حضرت و ابالت شریعت عظمت و جلالت منقبت ملاذک و احباب و محرم ملاذک
 خان بلند مکان پوسه رنگی بر آن دولت و سارا فرزند حقیقه اقبال بوده با و فرزند

در باب طبعیت و انبساط کامیاب و بدباد از منطق باطنی و از تشریح شتای کن
بابی در بیان بر عیار و زبان بر لفظ دارند مشبه میشود و نسبت ای و در کجاست که موقی
از روی این الجانین شتای است حاشا که اقتضای این معنی نماید و در کجاست در دنیا کوتاه
دانشه نیکوکاریش مطلبی آید که در ام مطلبی تراز با حقوق و شتای است که بی علم و دست
رقم از باب این و کزین بر سر آید و در صورتی که شتای خاموشی را بریزد و باطلی و اختصار
که باستان طرازی و شتای آنکه در کجاست و در با اختیار خود و شتای در حالت طوف
مقای که در عالم محبت ز از بر سکوت خراج حوصله می بخشند و در خصوص درون شتای
در شتای است بهر دلیل غریب که گفته است سید کریم و خاموشی شتای
ناچار شتای باید کرد و مطارد و مطاله شیرین مهاله لکائی حواله دانی از خود و در شتای
راز از هم صفی دل خوانند اند نام در کیش محبت و فقر لکائی است بهر حال که در شتای
ظلمت و در مظهر شتای با در حد برادران طوالت و دلشای میباید در زمان سعادت او شتای
از او بر بی فرموده باعث گوناگون سر و شتای و با کردید و شتای علی و لکائی شتای
و شتای حقیقت نصایب کرد و احباب شتای و در شتای است و در شتای شتای
نیز که جمیل شتای دارد و بر مرآت باطن بوجه احب بر تو می اندوزد و اندک که تا شتای انجام
جدای از خدایت که از شتای غنیمت شتای بنیان دبیره شتای افروز و شتای شتای
مقام شتای بهر ماده عمر و دولت و جمعیت و عافیت در شتای شتای
شش و شتای شتای شتای شتای شتای شتای شتای شتای شتای شتای شتای
و شتای که در شتای شتای شتای شتای شتای شتای شتای شتای شتای شتای
سرت و اهل شتای افروز کرده و شتای شتای شتای شتای شتای شتای شتای
در شتای شتای شتای شتای شتای شتای شتای شتای شتای شتای شتای
کتابی و کاردانی بر روی شتای شتای شتای شتای شتای شتای شتای شتای شتای

تا مختصر حاتم در زکات و نمودن صحایف لطایف لیل و نهار است بر دانت رقص الرقص
 میون بلو و حسن تدبیر و قلمه طنائیت ان و مقام مقام صند لیل و نهار مکانی سلطان محمد
 بتائید با بی و نصرت اسما مستعمل کرده تفاوت بزوه بد مال را عتق ربان در کمال
 کما درینا شرف افتاب علم کند بکنین بوز از عتاق سحر است حیرانیش صیغه زین عطیه انروی
 جبران بهیست سرور اندر دشت در انداز و عین و دعات ترجمان نمیکند و عجزان عبار و معانی
 غیر از کشفه ایتر از برجد لیل و اختصار کلام را ادبی دانست اختصار در عبار و بیام
 دولت اقبال و ادان نصرت و فیروزی حاد و اقبال با دولت در ده روز
 یکسان براری بقدرین مالک صورت و معنی زینت افزای پیش
 جابجایی حق آرای ششین صاحب قوانین پسین کوثر تاج خلافت عظیمه میانی اخراج سلطان
 برابره شریع الوجیه افروز ملت اطهر و رد البام الی منبع فیض ناستبای منظر سیم
 مهندس خلق عظیم کمال هر دو فیروز بخت مراد را ازین است تحت عدل مصور نقل مجسم حرم
 جود و کرم بادشاهزاده مشهور و دی عهد بند کنش کی افروز تر از انداز و دولت دایم
 بر و احاطه عقول و افهام مخفی تر از کفر کی اقبال الایزال و پایداری دولت جاد و
 اقبال او از عدل برودام و هیبت عطا و العام بید رغبت در بلاد و عرب سید و
 شیان بزاد عدالت گستری در قم بطلانی بر شوخ سخاوت حاتم کشیده و تبریز بیج ابد
 در میدان نصرت کلاه دشمنان بریده جو کوی چو کلان بر خوار ملک غلطانیده و جوی و دیوان
 نیست عجب و غلبه ای اعلام نصرت نظام در مرز لاج و در آرزو سیاح در کاب و شهر و کرب
 عمر العی و کرم و دراز و دور و باستان زمان نعل و سایه اسلام شده و جود و شرف
 فرخ اکبر نمکنده چندین عصاره دل یغی بارگنده فائان شهر بر باد نموده دله طغیه
 ناسد در و اقصای بیفت از انداخته کار نام سکندری در عر و روزگار ان خست
 معبد انجمن بلندش و هیچ سبب کوی بر مال و پیشگاه است و مکر و مکر و مکر

[illegible]

مورثه مال علیست باستان ملک در ایالت بود از اهل سنت کشته شد

محال تلکون نظام الملک متلازمہ نہ ہو بل وہ غیرہ از سبب اسقاط کرایہ غیر جدید ملک

آئینه و مقور را اینده داد و دهان در دهه را اینشمه د دیگر بنده نای فریست و نای

تاریخ حیات خاندان ناصرالدین قاجار و سلسله سلطنتی قاجاریه

[illegible]

امداد با ابریم نادرانی سے معلوم ہوا کہ عالم ادراکی کثرت و انیمیفی در جناب جلالہ و جہانبیادہ

بسمیہ: دوزخ کا مالک علی بن ابی طالب (ع) سے فرمایا کہ اگر وہاں سے نکلے گا تو اس کے ساتھ اس کے سزاوارے عطا فرمائیں گے اور اگر وہاں سے نہ نکلے گا تو اس کے ساتھ اس کے سزاوارے عطا فرمائیں گے۔

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

آپنی رائے کے ساتھ اس کے اس وقت کے حالات عمری زمیندار کو کہہ سمجھو اور اسے بحال کرنا

بقیه این که مشاغل گیسوان عزیزان خود و در اقصای دور غایت میجو که در چند روزی که سرای سرگایان

علاوه بر این‌ها، مرکز در کارهای خود دغدغه‌های دیگری نیز دارد و محاوره‌ای است. و غارت‌های مشابه

تفہم کو سیدہ افعال کو اپنے فرستادہ و اظہار ملا خورم فرستادہ عادیان خان درہانہ کے حکام نے

خداوند ملکوت کنی بی پروا در غنیمت مشهور و در غنیمت خاندان خود انبیا و اولاد او که از پیوستن شما

سپنج معاف شود و مقدر کرد که در نهانه نرود و جمعیت فغان مورا را بود و دست فغان را

مجلسه کمالی سیمای اردکانی حضرت و بیایان میفرستد و ماسی او امر در روز

باید که در کلاس درس و در راه و در خانه و در محل کار و در اجتماع و در هر جا که باشید، با خود داشته باشید و در هر وقت که بخواهید، از آن استفاده کنید.

و نقل آنرا بحضور درویش شاه و مقدما که مقهور نوارده ایم و در سند به

رده: شهیدان یکی از بر سر نشان کور کرد با کجا فرستاده و در دست فلانیت رها شد

نام صاحب علم و ادب و سواد و جوان از پیشکشی و سلطنت بآستان شایسته بوقام و محبت و

سند و کتب خانست را می گویند که مخالی را که آن قهرورز ملک شریف کرد و از روز شنبه

[illegible]

6

به بنام خداوند در کلمات عمل است که محیط اطراف ایامانی بن
 به دو سبط معروف آید و مقدر فرستاده قطعه لکک خطی صحیح و کمال در باره
 که و امر بر این شایسته مراحم بیکران و قصه ایال و لبره در متعاقب بهشتان بهر
 تو آمان و افح را که میرانگی که دیده و اندک توقف عرض از حق است که
 نه نایک و کمال سورت ماکه در میدان سیرنگه بتن بسیده انداز طاعت و تقیاد
 انعام و آئینه است حالت نام بر کدام فرستاده بعد از این آنچه فرستاده است و
 خود بهر خطی است که انعام میباید که آنها را مثال و رسید در مراحم با دست از گردیده
 بهر آنچه که عزت کرد و روان بر در استخند و لازم و دو تنویر را آید و
 شمار لطیف البصایت با دشت ای امید در بود و بداند که در بنیلا حفظ و اسب
 کلیان از تعمیر عبدالنبی با و موقوف فرمودیم حکم جهان طاع لازم الانقیاد و واجب الاتباع
 بهر حد و میباید که بعد و محمول مدت موصل این مثال و محتمل با این شایسته و در محطت
 و محاربت قلعه که در هر حد و میباید که کمال آگاهی و به بسیاری بکار برده و دقیقه از وفای
 نامرئی گفته و در اقامت قلعه را بزرگ نگاشته و از لازم تر نباشد و غله سایر احکام
 در یوه جانچ باید اخذ بوده و بهر قابل تبدیل باشد بوقت مبدل سازد و اجاس
 خیره کند و کینه بروی جانبط مقرر در محارقت حرف خانه و احیایا کند که در طایفه
 بهر وجهی که است ثابت جواب است بهر ازاد و ضد شایسته که در این زمان
 است که در در دوران و لایسای باستان ملک نشانی از است که بود و در نظر شرف
 نه فضا است و در دخال و در بنیلا که قبل از این آنها را با جوفی را است
 بهر جهت که در این زمان بود و در کمال از این قلعه را که در کمال و در
 بهر آن که بسیاری از توابع و محلات حضورند و بهر جهت آوردن شایسته
 و در این زمان که در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان
 نامور و دلا می آید که در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان

[illegible]

[illegible]

کارگاه میرزا رحمت الله بن محمد باقر صاحب مآثره در این شهر

درشت بود و در فتح بازار نظر الزکریا است یعنی کوتاها علی از اکر آباد و رودخانه بدین شهر
بجایگاه کند و این که شایسته است بر سرعت و تندرستی در دستگیر ساختن آن آبادی و دست
آباد مساعی جلیل است و این صاحب و صاحبی عظیم خویش و اندیشه شریف و شایسته می دانند

89

شاه جهان آباد حاکم رسیده اند و حضرت فرزند بزرگوار پیوند محمد سلطان میاد که در بازنده و در
از پنج محل رسیده نام رسیده که سیزده ماه در حبس میان کهستان جمیع را بصورت آنده و این راه
سجایان از بدین وجه است که در ترک سیر و سفر خود فرمود و در این شهر است

که کور در حدیث که اغوای دیگر عاقبت بندینان و اطلاع بر احوال در دست آمده
در این شهر در این محله بر تقدیر یک از جانب فرزند معتمد و سرکار است
عقیده به مالیت که بان عمده و در آن زمان چیزی می نوشت بخدمت معتمد است سیر و در این

سفر مردم محل می آورد و هر کور و خانه ناز است و حاضر آن دو تنخواه بطه شتاب که پیشین مالدار
عمر بن است در میان تربیت و دانش که باید خوانم و در آن آن عمده و در این شهر در این محله
در یک ایام شبیه طبیعت در این محله آورده و حضرت نماینده که در کارگاه در وقت کار چنان

نای از بنده نایب نه به بنده حاضر بنده و بنده و بالفعل بانها ملک کنیم عمده و حاضر طویل الله خدا
بیست یک از ملکان روانه می کنند شاید که تا حال که مقیم شعبان است بانها رسیده باشد
و بانها تسامح کفایت شعار طبعه الاسلام رنگداس بر حضرت باورنای امید آورده

میدانند از آن که یکی محبت و الا و محاربت ملک اعتلا بر و با آباد و امور می پردازد
حال حاضر را او حامد بر این کار و این در این حضرت آورد کار و حل ذکر و در
در این محله در این محله در این محله در این محله در این محله در این محله در این محله در این محله

بنا به محقق حق شریف اعلی سید که اسای بر کثرت محاکمه در سر جمعی اکثری از
بازار و آنجا بسکلی از هر دو سال کامل و سال استقبل و رقبه قابل زراعت و حاصل است
و با او دیگر حضور می آید و در این محله در این محله در این محله در این محله در این محله در این محله

و با او دیگر حضور می آید و در این محله در این محله در این محله در این محله در این محله در این محله
و با او دیگر حضور می آید و در این محله در این محله در این محله در این محله در این محله در این محله
و با او دیگر حضور می آید و در این محله در این محله در این محله در این محله در این محله در این محله

[illegible]

[illegible]

تاج و خاگر عیسوی و نایب برای آن تاج و صورت محبت است
 خاگر و این نشان مستعد است که نفی من مودت و افاضه از عمل و انصاف است
 و این بیان سلاطین نصف آیین شوی است و از راه آنکه خود را اعتنا نکرده
 تیغ و آیین همدان برین بر بوط بهار دولت و اقبال در بیج سنگینه و اطلال بهار
 خاندان عالی به صفایه و دود ما و الا در سنگاه مهاد آری شکر است و آب طاهر است
 برادره و ساد و عدالت و از زنده مسند نصیحت و در بیجای بر بر و از روی در
 کامکاری و نامداری شکفته و خندان و سر بر رویان با لکاری و صفی است
 زنجیر است و سحر است در سال پایت بود و در سحر موجب فرونی مولای و در
 سحر است و مصادق است که در دیو محقق است و دیگر است و تمام است
 ایمانی با عانت و استعداد در باره عانت و اعداد و فیه تمام خط و باط و سحر
 حشر است و سحر است و الا و تمام است و سحر است و سحر است و سحر است
 است و سحر است و سحر است و سحر است و سحر است و سحر است
 و سحر است و سحر است و سحر است و سحر است و سحر است

[illegible]

[illegible]

و اجعت محمد بن علی که جهان کمال بود و حقیقت مال جامع است
تا هر که اندر دینش قاصد بکمال دستاورد چنین فعالیست که رسید به
سزاوار و دوستور سادات کمال حاد کرده که چون از فضل کرم قاصد حضرت کشف چنین
فتح عظیم نصیب شود مانند انبیا و مستند داداری انصار که صده و کارگاری هرگز نداشت
است و در میان نزدیک رسید و باید که فرزند اقبالند و وزیر رانده میر دست در تخیل و کار
دادند از کرم کرم کار سازنده نو از امید نیست که اگر کمال اسالی از قوت و قدرت سپاه
بزرگ دینی فتح نمایان معلوم نمایان گشته جویند الدلیلی زین و در کمال قلم و دیگر فنون
جزین و بی و همین طریقی جلوه ظهور نماید چون معده خواهر فاسم علی که جز اطلاع
و تسلط آنچه مادر سل گشته کاری نداده و خاطر و داد مادر خوانده دریافت حال هر حال است
نمودی اجارت الفرافیه باشد و نیز در کمال انوار و کمال است و در کمال صاحب
علم از جویند رانیت از بیابان مطالب و اظهار کار جبهه است و لایه و طاسی نکات
مقدمت محبت بلد و کلمات صداقت آثار و شمع ذات فرضه صفات سلطه
طاهرین خواننده بلند مکان علل و خاتین رفیع انان نقاده خاندین در اعضاده
دود و مسوت قره باغ و محبت غره ناهج چشم بر ریکما دفعست طلسی عزت و در
الطاف و بدلی غره شجره گلشن جگر خانی خانی و در محمد خان و است ایام سلامت عزت
شایست زبانه محفوظه بر مایست دوران محفوظ با رفیقه الود و دو صحنه
حوت کمال سال یافته بود در جنبه کردار السلطنه با هم روز بر تو ما مجر رانیت
ز آیات خفیه تازه داشت رسید و بر مفرق طاعت خوش ایام بد آمد و نار مطالبه
که خبر در کیفیت جریان حال طریقی سال واقع نمیداد و نوزندان نامه و در انوار
در حال و احوال و در یاری و در انوار شتابی فرقه ناسپاسی می نماند و
ایام نامه بود و بنای اولین بر افق است و است و در میر محمد و اتفاق عالی

۹۲
کشف
بیت

۹۲

بیت

اگر امروز وقت مرگ است ز به کام بجایست هر کیفیت چو محضه ز به کام
رویه خاکی از به زیر روز جزا و سطوت و بر سر تخت گیر کرد با دغا و غش
نموده از حقوق و بی نصیبی چشم پوشیده سر نصیبان برآورده اند و نسبت به
بی راهی و بی شکسته ادبی شانه مصدود ای نایب روی اعتدالی پای دور
شده کار روی نیست جز بخت و شانس اندر جز قلع طمس کنی در قعر خاک و ضعیفانی
آل لاکن و غریبانی آن مسکن یا جمال حوادث و شیویش و قیام کردید و عرض زما و کس
بیا و فتنه رفت وانی و آمان با لکل منعدم گشته و کار بجای رسیده که ز ساد را دل
نبوه و قرة العین بر الت بحرمت نیو بظها و عفتیت قبول ز سر منصف اند و نسبت
اینان ابرو تلخ او از روزی و نزد اطلاع احکام الهی است حج گیر و حج غفیر تقبل
تأبیر یکران جبرسد بلخاران چه حقیقتاً جمعیت این در حاجت ملت متدین و نرم
بر حال مسکین و جوارحه ادای شکر نعمت قدرت و ستم اللهی که از و بسیار و
داد ادبلی شال محض فضل شامل و لطف کامل باین نیازمند در کاد حواری را می
دار خواتین روز کار مجرب و مکنش و شوکت اعتبار بخشیده از دارالمدینه لایس
بدار الملک کامل نصف فرمیدم چنانچه آن بلده طبعیت و دوری شهر ریح النانی
مطابق فرمیدم حوز داد ماه حوز ادعایم ظاهر انجام مستقر الویه نفوت آید گشت و و
اسامی سلطنته علی خلیف الصدیق خلافت کبری فرمود و دومان حوز و نادر بی
خاران شوکت و مختاری موبد کا کار می مطلق بخت بیدار منظر بیدار است
مرا بخش را به نگرانی پایان و حشری بی گران و سامان بسیار و سرانجام اخرو
سما که ریشی این دولت خدا داده اند بسیار است و نعمت فرموده
از این گروه بی راهه در هیچ راه را بیدارند و پاداش بسیار و جبر آنکه کند
بایستد به کردار استیلا در کنار نهد و الا متوجه پیش شد و تنبیه بی وفاء

و تاج صفت تمام اندر است چون اطمینان بدو بدخشان و جهان گزیده کا فر خندان که بر زمین بود آن
سلطان و دودمان خجسته فراموش شده و تکیه بر بای حوزده خلافت در زمین تکیه نمودن
اندر برارند و برگشته اند و یی کردن در هیچ دولت و راهش کند با کجایم آن کی پیغمبر قیام نماید آن
اختر می که کسکری و دودار بر مرتبه قصوی و اتحاد دارند و در علیا تصور نموده بیجا بانه بار جاب
نیکان آری یکجای و باطل و بر آری یکجای افزای یکجای کردند که با دشت پنهان کامکای یکجای هر خور
در آمد و اشاره در و بر حسب حکم آندس و ارشاد مقدس کار کرد و دست هرگاه سلاطین و
مجد و علاقه و خاندان خود و اعتقاد شجره و نخبه یاری نسیجه حدیقه کا حکار خور و کرامی خلفان
و در هیچ دولت سالیست فرزندان تو کتب بسیار است بمقتضای سال سکای رعایت آید
بر یکجا دلی کنیاب این است (عنه) نماید و از پیشگاه حقیقه النوع راقی و اضاف عطف
چون خود در رعایت آن حدیثین حافل اعتقاد عقل و در بانی و خود و کتب و در و در
ترند با اعتقاد و در آن عاطفت و مسکن شفقت اند چون صورت بند و در دقیقه و در تالیفات
و در اوقات غیر مری شود پیوسته کاشی و در سینه و در بای و فاسر سینه با کامی

نمای مجاهد بر عباس و ای هر چه از دست و در دست
نمادان ستایش و در توان نیایش و ای راست و کشته در کبریا نبیله و حد را بار و نه بالای خلیل
ادرا کار نه اجماع جلیلی را و ای و نه افضل و محبت را و ای و در توان تو کتب و در دست
شمی و عوفی و فضل و لغرض را رسد که امتیاز کشید و در آن سر و در هر چه باقی و در و در
در و در و در و ای و با فاضله نعمت ادراک استعدا پس برگردید و در جمع را بتفاد و در
نشی استعدا و در کرامت و در مرتبه سالت و در است نمودن شکر و سفا و در بای
یاد و در بیان طریقه رسد و در عطا فرموده سلاطین عدالت آری و در و در
و در حاکمیت خلافت و کسوت نیابت و حکمت اجرای امورات ناموسی کبر و نقل و
و در طاس و در عقل و در ربط و در رابط و در اصلاح حال عباد و در فتنه و در و در و در

این را به چهار بر چهار خشت سردی بقا و در حقیقتی عدم هیچ بود و عظمی و
افعالی بود. مندرجه در اندر من موجب صغر و خفای که در هیچ اشیاء بود و از
چند سار است و در است گفتاری و غذای و در چار خشت صغر و در هیچ و در هیچ
و خاطر حق این حقیقت که این در افاضه آن جز زراعت نسبت به در فرزندی و عظمی
قول به مادی که نفس متخون حکمت الیهین النقص به غرض منظور از در بر در خودی
تاویل نادانان و نادانهای بنگاه جو فیضان جل انتهای حرفه کوی که هست است این
هم نشینان به سرشت کرمی باز در خشت تن هست زنده نه مال کاروی نعمت خوش
باز او در درگاه آینه اجتناب از این شمع آبی و پوشیاری و در دنیا و شمر طلوع و خجای در
عقیقه است و محمد از آن از نیمه کسی چایس از طبقه فرمان روایان معدلت تقسیم و
صد زشتیان در یک اعتلا که غایت وجود این به کینه های پروردگار و بزرگرمای
افزودگار انتظام سلسله کاینات و انانیت و تکلیف و محاسن است بخاندانی
پوشتن در مستلذات جسمانی و لذت و خجایان نکتن وقوع یافته بر تفرقه
مفرده و جوب تلقی تقدیر است و در بی سال و عادات عالمی زوال از تعقیب
زنی به بنیت در پیکر خالی و بر قبولی بر نری به شمع و جودها متوجه سن
خبر از امر و دایره بر دست ندیده و خلعت مستمر که در حکم شجاع ظل معرفت از زبیه
عالم ارواح است و در این خلعت ترانی این دلا خاندان و سلاطین بی نصبت
این آن دلا عالی و در دلا سلسله و در آن است محبت تحقق محاکمات جل و شجاعت
مالوس آن را به
و در کار کار از نامدار بنده و مقدار زمین کور در دولت
و خلعت و میان اختر مرغ شوکت و سلطنته نقاره و عظام طیبین سلسله
ما برین جزا خدایه میفرود زمین تعالی و داد و ذوال جلال این مالوس شجاعت مالوس را

برای مشاهده دودمان صفوی علامه خلدون رتقوی بایک فرخنده گرداناد و در شش
مقدار ادای حقوق فرقی سبب کوار و ترم و عفو ذلت بارش و بیان غلطی
تجربین جسم الرحمن در جوانی فی الارض بر حکم فی السما و ترک تعصبات و اغراض
از نام حرب افتقار حکمت و اعراض و صفح از جرایم بر طبق تقاضای معجزه مجملات
بماست به بدایت او امر الی و انزجار از منشیات کلمات نواهی خطی
و نصیبه کافی کرات نماید و از تقدیم مراشم شبانی و اقدیم بر لازم بایست که مقصود از
سلطنت و فرمان روای دینیه است و شوکت ایست بیره کامل غایت و چون
بر وجه کلام با نظام جمیع اللفظ حسن العین است و ترک شیخی و سحر کامل است
و در وجه کلام با نظام جمیع اللفظ حسن العین است و ترک شیخی و سحر کامل است
کلام راجع و کلام مسرول عن رتبه روزگار و لایق قدر مکتب رود و در سرش
فصاحت شوق و هیبت کانتیا از منوط باری در اصل توفیق حق آن مربوط بایست
در رسیدن به بر خور داری با تقضای مصدوقه فاما ما یمنع التمس نمیگفت فی الارض
تبادیه آن منوط بایست شناخت پوشیده نماید که از کمال و داد و انداد آن ملک منوط
آن دولت را از خود میدانیم و لایق که تحقیق این معنی از انجانب لطیف اولی خواهد
بود و باحوال نگارش میشود که معلوم بر افاضه و لدانی است که التجای یار و داد
عبارت از خان ابراهیم لودین درگاه آسمان جاه اضطراری بوده و اختیار
چند در برابر جمیع احکام صادره از آن سره سینه از فرستادن بر غیر و آن
و تصادد اطاعت امری سر بر نزد جای تن بود که بر بعدی شناختار و بیانی
رسان آفرین رفیع دخیلین جلوه داری چون بر خلدون از یافته سرای و بر نه
و ادای و کونا که از ترم و برات در نگارنگش و بلات نمود و نشان حضور شست

خاندان

عزیز است که روح خود در سده غریب یافته ای و بر کبریا قیام شایسته خاصه چنین
که بعد از آن که العیون که نفاوه سلسله صغریه بدیده و خدای این طبقه علیه بعد از او را
بابای نانی میباشند بجای تحسین تمهید در در مکان حسن جبر کاش با ساقی و کزنی است
اخطار را با اعتصام عروه الوثقی این نظر خوب کزنی که این سلطنت را در اندوخت
جده دینست بنامه بانی بارگاه که مانع عالمیان و یکی جهانیا نیست آورد و این امور بسیار
عنایات نمایان و مرامی بپایان در باره من را که گشت اگر چه چهار بر خان مورث از عهد
و نه و نه درگاه اندام چون خواست خاطر قدس سر بر نیست که حقیقه لیاکته و محبت بانی
معلوم همانان آورد و کاش که راجع به انوار و صیغ به باید متوجه آنست که این صیغ بر صفت
که در آن آستان دارد و بر روی روز لغت و ابلت و لیاکته را در عهد جزا و دیگر کرده و میباید که
استقام و قوام بکند و لیکن ای را انتظام بدید و کید و جهات و نسبت باقیه را با کید و
تشدید و مولات و مودت را احقران سبب و تمهید می نمود در ای که خاطر قدس خاطر
بسیب تحقیق بر این علیا نسبت باقر زنده عالی رسیده خلق تا بر این طایفه بر حال صبر
مال و دار و شجاعت زن جان نثار خان را که از خانها و از معتقدند و نیست و نیست و نیست
خدمات اعطاء طلبیده بلند و در کنز اوقات شرف اندوز و غنیمت سر اسیر زنده و غنیمت افروز
یا حوازی و نه شد که این نام که بر مایه حاکمیت و عظمت و درایت و لغت و شرف خدمات محبت
بار و کلمات و مذاق و آثار و شرف و شرف است که او بعد از در گذشتن از این عالم
کوتاه موقوفه الهام بکشت و نفی حضرت الطرافت با یکدیگر میرزایی و محققانی و
تتمیم و تکریم که این است که در این جهان نام و شرف و عزت و کرامت و کرامت و کرامت
و آل و در ضایع و در گذشتن از این نام و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت
آن که در اختیار بر سر سلطنت اندام بی محابا به بر آن است و در این است
که لازم است در دست نیاید و اگر این سبب لیاکته از اظهار آن جلوه و شرف و کرامت

در انجام آن ماسی متکوره جهان بر ظهور از بد بشید که حین در سیه و حقیقه و سیه بر جهان
واضح کرد و سپس ماسک انهای و قایل بود و منیع ارسال برل در سایل بر سبیل تنایج و توانی بود
نشد از نار حد این آمال و آمالی در بنیم غایت یزدانی شکفته و خندلن باها
و در این سده خان سبا سی عالی آسای و ستایش خارج از قیاس حکم بر
که انتظام سده کثرت بوحسنت قدیمی بر بوط ساخت بر انجاد و دار الملک جمعیت عدالت
جبری منوط تاج خلافت بر پختن است از مقتضای حکمت و فتنی اوست و خلعت نیابت
در هر صاحب فرج جمعیت عمیق او مالک الملک که از اخقن یکی بکنو کثرتی و بر از اخقن
و یکی از فرمان برداری طواری عزای قدرت بر کمال اوست و اغراض سر او در وقت و در
لک مستحق خلعت عنوان صحیفه جمال و جلالت او نه بانه میرش سیمور را کار و نه با تقریرش
نور یار اگر از اخقن است با مقتضای فضل است و اگر بر از اخقن به تقاضا عدل بر
مبادی صفاتی از عالم عقلی بیرون و زود آوار غایب است از حوصله محال افزون خود را
احصا و لغایت ظاهر و ضمیر و مقتضای آلاءیش خاسره حکمش مقدور و نه کثرتش بیور
پیشانی دید و دریافت کجا حاکم استانی باین قوت و اللت که استعلا است باین
لاجرم که از انبار و از سینه با دای مطهر گشته و بشود به شیده نازد کم چون دوستان
از چنین کثرت است و از خبر یکدیگر است که این با هیبت و قوت و در بدنه و حکمیکه درش
صلوات بر او باد علیه السلام که در این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم
در این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم
خبرت و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم
بهر و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم
معدن می که این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم
لی و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم و این عالم

۳۵

در بدنه
معدن

[illegible]

سران میگوان و حشری عظیم بی پایان با سیادت و جور اندوشت در زیر خون حیدر و سرانجامی در
 این شوکت و بزرگواری خیار از تو میانه سنگین و خزان خارج از قیاس تحسین بروداری فرود
 سعادت خد که انکار موی به صورت بخیر قره باهره دولت و غره ناصه شصت بر وجه
 شولت نمره دو جلال است باوشت نزاده مراد بخش تعین فرودم بالکه راه از کبر شیب
 و فرزند طلال واقعا ملک صاحب جمال و فروغی و باد بیعت باک بسیار گریه و مناک و سوز
 که از خود بر کسل طحل بر فخر تیره بود که نظر خند و محو بر آن کند و کرده ابنوه از سید در
 جامه دست و کلند زنان جالاک و حبست در تسویه راه و تصیف آن در بر فخریتام
 و که نام داشتند و مبارزان زهرت شمار جلال کیش و مجاهدان فیروزی و کار سبقت
 اندیش که جان بازی در راه خدیو حقیقی و خداوند مجازی سرایه حصول سعادت
 نتایین میدادند و سحر که رزم و تقدیم خدمت و ذیغی محفل بزم می شمارند رای که
 چو نظر با یک بیان دقیق بود مثل حوضه خوش و سیح انگاشتنده و صبر کرده و انتظار
 برده بر فخر میزد و صبر کننده بدست و صبر بر داشتند و در خدمت کرامی از فرغ القدر
 عالی نشد ایامه نمادی اول داخل ملک خشن گشتند و خضر سلطان خلف نذر خود
 خان که در طایفه قندهار کرامتین بد خشان است بود و التاج بدین درگاه که ساهماه که ناه عالمیا
 است آرد و بهر آنچه امروز بدین حضرت اربع عنایات و اقامت مطلقات کامیاب است
 بسوی آن جوی از لشکر ظفر از اسلام قلعه کیمبر از سرورای حقیق که داند به تعبیه الحار
 اسیر خد میوری که در چار طرفش خند و است غریبی و عینش از چشمه ایمنی خند
 رحمت شفاست و صبری بر آن است عمو خود و قلعه میرون بحیث و جلاله که جلای و
 خمر به ساخت و چون به تخریب در دوا بر داشت قباد میرا خد که بر جانب
 خد و خد در آنجا بود و عمو به اعتقاد و اعتقاد و موصوف از دید خبر می اتقان و
 خد لای و لکال بر تقدیر عدم تسلیم بود اخوان با رکاه جاه و طلال اما از طلعه و
 رات و دولت خوانان نموده در ملک سیرکان این آستان ملکشان مستقر گشت
 و تاجیه عیدی و عین با ری و دیگر طایفه و اقبان مملکت مسطور به خیر تیره و ایامی است

تازه واحبای سلطنت بهره در آمد بادشاهان و عالمی قدر لرزه افتاد و لایت بد
باغی و کجی و نفرت امتزاج لغت تمام تواریخ گردیده و قوه متفرقه او کتاب
مدت شیران بیست و غایا در ده در هیچ اطراف جانب تازه سپردادی و
گشتند و آنزویک است چون رفتند نذر خود بخوان که یارای استیلا آرد و نه طاقت
تحمل در چنین که باو شاهزاده موبع بختیار باغی که ضروری بخارنوزی باغی میسر
سلطان ملی و سبانیان ایران خود بر سر بره عزیر بیشک آن نواب و سلطنت با
مشتمل بر حاشی طواف حرمی انشعابین که بان والا قدر رکاشته بود و یغریستد
چند آن عالی کور بایان بسندیده و طرز کزیده بلیغ نموده بر سبکزد که خواست
والا نشان در حضرت خلافت باغی و جود جلوه ظهور بدیافت و دلدری و دوم
کرد و انهارا رخصت الطاف پیش بدر میدید اما فردای آن که خواهی شهر باغی مضطرب
نفرت میکرد و خان از استیلا و تملیک و تحلیلات بیجا تمام عیال و اطفال مال و مال
اند و غنیمت دولت العزیزان شده سبانیان سلطان و قسطن سلطان ایران خود را که
نزد او بودند گمراه گرفته و برام سلطان و عبدالرحمن سلطان و وزیر دیگر را بخت
عدم حضور ایشان در پایانده سر اسیر و در باغی و دی از بلع برآمده و سر خان
میرد و از آن باغی و سر سیده گمراه جلاله عیال و عورتان بدید است که آن
اعلا طبعی و سلطنتی باغی و بیجا بیجا باغی و بیجا باغی و بیجا باغی و بیجا باغی
حرمی انشعابین طواف حرمی انشعابین که بان والا قدر رکاشته بود و یغریستد
چند آن عالی کور بایان بسندیده و طرز کزیده بلیغ نموده بر سبکزد که خواست
والا نشان در حضرت خلافت باغی و جود جلوه ظهور بدیافت و دلدری و دوم
کرد و انهارا رخصت الطاف پیش بدر میدید اما فردای آن که خواهی شهر باغی مضطرب
نفرت میکرد و خان از استیلا و تملیک و تحلیلات بیجا تمام عیال و اطفال مال و مال
اند و غنیمت دولت العزیزان شده سبانیان سلطان و قسطن سلطان ایران خود را که
نزد او بودند گمراه گرفته و برام سلطان و عبدالرحمن سلطان و وزیر دیگر را بخت
عدم حضور ایشان در پایانده سر اسیر و در باغی و دی از بلع برآمده و سر خان
میرد و از آن باغی و سر سیده گمراه جلاله عیال و عورتان بدید است که آن
اعلا طبعی و سلطنتی باغی و بیجا بیجا باغی و بیجا باغی و بیجا باغی و بیجا باغی

[illegible]

از کرامت فرشت چند یک در مقدمان و بعد از آن مورد فتنه با شمشیر است و آمده و با صبح میگویند
که روز خود و سر تابانی نام و شایان شده با لکذاری و حقیقت دارد و بند و بر تقدیر اصلاح و خلایق
از حال بگرد و گزشت و خلایق جلیلی با جلال و خیاوند بر او خوض تباه و تهنیت واجب است
خایند و دعا و احوال دارند و بد و غنی که از مواشی و غیره بدست آید و باطل است و بد و غنی
مستانه و بنده بکند که در دار الحیات بد که عاملان در میدان و در میدان و در آن و در آن و در آن
و در آن حال که طوره مشا از اید و خود را بر کثات مذکور دارند دست تقدیر می بردارند
اجرای امور مضاعف از خدمت قوی مطلق شناسند و شکر و شکایت اورد و باره خود با مونس
بپردازند و بنیاد بنیاد و قدغن شناسند اینها سند چون بر وجه جمعی طایفه فرشت
بر کثات سر که در فلان می اعمال محبوب فلان در تعبیر فلان فلان نفوس این یافت که بواز هم
اینجاست از روی دیانت و در سینه قیام نماید و در بند است و ربط قلوب و قلم مقیدان و
و تنبیه و بستر و در آن و حفظ و حرارت در دست و اما لکذاری و امنیت طرق و محال است
نکته و در دعا و در طلبان با شاد و خالصه و لطف برای تسخیر و در قطع جنگل دیدم و در سینه
کرامت بنده و فلان فرقی پس و فلان لکذاری و در فلان بنده و در فلان که بواز بنده
ن دارند و بد و بکار را از نیکی قیام خایند باید که حال محال است و در فلان و در فلان
و تا فلان کثات خود و بنیاد است که مشا از اید و خود را بر کثات مذکور دارند دست
تقدیر می بردارند و در اجرای امور مضاعف از خدمت قوی مطلق شناسند و در صلاح و حرارت
حاصل آید و در سینه و در نظم و ملامت محال است و با سیر و در فلان و در فلان و در فلان
که در خدمت و شایه و در قیام محال است و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان
و در خدمت و شایه و در قیام محال است و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان
بر کثات فلان و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان
سال چهارم که فلان و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان و در فلان
و در اسم آن از نیکی را سینه و دیانت قیام و تقدیر نموده و قیام از فلان و در فلان و در فلان

نکند و در با کافر علماء عامه بر این سخن سکوت می کند و کسی بیک نفی آورد و در دنیا آبادی و در آخرت
معیری و کثرت را علت آن حکم از آن می گوید و بر دو سر رشته کافران می خورد و از سر نفس می
بفرستد و الله میفرستد و بهر دوزیکه از حاصل آن می تحصیل در آمده و تحمل فوطه در شود
ان و جواب بر این معانی الله با بر داشت نزد فوطه در باقی مانده بآنی مقرر نموده خود را
و بگری تا کذب کند و در واجب الایمانی تحصیل نموده و تحمل فوطه در نماید و در آن که رعایا
بطوطه خانه بیارند و حجت آن بجهت خود و دستخط فوطه در را بآنها بدهند و هنگام سیاسی و اهل باب
مکانی حجت با محو گردانند و کوی مالو اجبیری بصفحه نیست و بالا دست و تحصیل در ای و
دیگر ارباب منور و منوره بارگاه و الله است بکمر و دو در میان دقا و نکوبان نیز فرستد که در
دستور مقرر می گیرند و در تقدیر اخذ و جر حقیقه بنویسد و آنچه گاشته بی فاخته از
از تحصیل می پس خریف متعلق خالعه و الله تحصیل نموده باشند از با اتفاق کردی بازتاب
ده و تحمل فوطه در نماید باید که ممالکان و زمینها را در وجود و میان دقا و نکوبان در رعایا و فراری
بر کتله منور و منور و خرمش طور بحث از ای متعلق دانسته و در نسخ و صلاح و صواب و حجاب
از بیرون نزد و دست تقدیر او را در اجرای امور مضاعف و بجزمت قوی مطاعی باشد
و بنا بر اینکایت او را در باره خود مؤثر بنماید و در این چون بوجهی حجاب مطاعی خدمت
و بیوانی مورد اختلاف اند و تمیز فلان من ابتدای فلان بفلان تفویض یافته که بخواهد و حکم
و بجزمت گامینج برداشته تنفیج مسامحه و بازخواست و باز یافت مطاعی بوقت نماید و
در فزونی و عمومی در دراخت بر کثرت مسامحه تقدیم رسانند و محافظت از آن بعد
خواب نیست از احتیاط و کار در دگر بکار می رسد و معتبر لغت نزد دوزیری که از تحمل فوطه
داران و دیگر دوزخ بکار نه عامه و فایده نموده قبضی از فوطی آن بکثرت نمای فوطه در آن و
و غیره جدا نموده از عمل عالیه در استود که احدی از آن در آن جرات بر اخذ ارباب میسر
و معصوم در گاه همان ناه نماید و احتیاط بعد از تفهیم بر کثرت فوطی و در فوطی
زوی کافران و اصحاب تحقیق در آورده بر چند نفر پس بر آید بفرمان اهل کس نیست

س

از حاجی خانی و بدعلی ظاهر شود عقیقه آن اورا بحضور بنویسد که بجایش و دیگری معینی گردد
 و با سنا و کرد در میان مقرر سازند که مسجد نقیاد و نقادیا که در سنه سال تا حال بیست و سوم
 نوزدهایا طلب شده از موضع باقیه در از جمیع حال که ایضا تشخیص آن نموده باشند بجهت
 بیخود در در فصلی عمال بر حال انداخته ای مسخره بعمل رسانند و زری که ایضا در نقیاد و نقاد
 در سرب کار بر عیال نخواهد باشد و در اوایل تدریج محصول سال حلال گیرند و در مدینه حلال اقبال بوقوع خواهد
 آمد باز خواست از دیولان و ایمن خواهد شد و نسخ و دیوانی و دیگر کاغذ بقاعده مقرر در دست
 نموده بدفتر خانه محلی ارسال دارد و باید که متصدیان بهجات و جودریان و قانوگوان و دیگر و خلعه
 انصوب خدمت نماید از بموی الیه متعلق دانسته است تصدیق او را و ابرای امور مضانت
 آن توکیح است مانند و در سخن و صلاح و حواهد بدین االیه بیرون نروند و نگارنگایت موزر در بار
 خود موثر نبیند نه است حسب ظلم الاشراف اللہ کی خدمت امانت برکنه طالع انصاف
 بعد از نجاب از تفرع طالعانی است ای فصلی کفر و کفر یل لعلان حسب تفرع فیض یافت و با کاد طای
 بعد از بر اینا حسنی که در در است سب در از دنیا با دانی و مسویری نماید و گاه نه تفرع فیض
 ضابطه بدفتر خانه و الا رسانند و زری که کمال فوطه در شود محافظت آن و اجاب سنی که در زنی
 ایضا با بر دست نزد فوطه در را باقی ماند بعد از شمس و دیگر و زری که نگید کند که مطابق تشخیص
 تحصیل دارد و وسیله که عیال بقوط خانه عاید سازد چیست آن بهر خود و دستخط فوطه و دیگر عیال
 در خانه و مسویری و واجبت بهست و بلا دست و غیره چیزی است آنسان و جودریان و قانوگوان
 نشانی نماید که سولای و مسویری چیزی بیکر نباید و عیال از میدارانی و جودریان و قانوگوان
 در عیال با برکنه فوطه مسخره باشد از این متعلق شناخته از سخن صلاح حسابی او بیرون
 و دست تصدیق او را و ابرای امور مضانت قوی مطابق دانسته است
 در عیال و مسویری و واجبت بهست و بلا دست و غیره چیزی است آنسان و جودریان و قانوگوان
 از مسجدی و خریف و کفر و کفر یل لعلان حسب تفرع فیض یافت و با کاد طای
 زنیان است ای بسا و نقیاد و نقادیا که در سنه سال تا حال بیست و سوم
 نوزدهایا طلب شده از موضع باقیه در از جمیع حال که ایضا تشخیص آن نموده باشند بجهت

[illegible]

به جهت انان محال تحصیل و باید بر التخیل او نمایند و در امر و در عمل و در نگاه و در زند و در شب
نگاه دارند و سند در علی خزان و در ملک یکم تصدیق ان مقامات و در عمل و در نگاه و در زند و در شب
سیر و در آن چون حکم بر آن مطاع عالم مطیع بر وفق تجویز سیادت و در آن نگاه و در زند و در شب
خزان مذکوره از تغییر فلان بفلان توفیق یافت تا بلوریم و در اسم خدمت مأمور و در روی و در
در اسب قیام و از دستام نموده و رقیق از دقایق حرم و در شایاری غیر می نگار و در آن نگاه و در زند و در شب
که در امری از امر آن محال فرو کرد و در شیخ برقی بنیاید و جبرری بی سند معتبر و در آن نگاه و در زند و در شب
نمود آنچه از محصل بر کلمات محال سیر و دیگر وجه بخزان مسطوره آمد بی مشور و موافق مطالب
مقرر و ماعده معاینه داخل جرج کرد و در بدعت احداث نشود و بیاید که در آن نگاه و در زند و در شب
محال مسطور دانسته از سخن صلاح حبابی او سیر و در آن نگاه و در زند و در دست تقدیر او را در اجرای امور
مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند سند متصدیان مقامات خزان عامه و در آن نگاه و در زند و در شب
شایان نا بیا بد اند که چون بموجب حکم کتبی متفاد خدمت خزان و در آن نگاه و در زند و در شب
لفلان مقرر و مفعول گشت تا که بنیغ بلوریم و در اسم خدمت مأمور و در روی و در اسب و
دیانت قیام نموده و رقیق از دقایق حرم و در شایاری غیر می نگار و در آن نگاه و در زند و در شب
خاله و در آن نگاه و در زند و در شب و دیگر وجه بخزان عامه مسطور عاید شود و در آن نگاه و در زند و در شب
دار و در آن نگاه و در زند و در شب و در آن نگاه و در زند و در شب و در آن نگاه و در زند و در شب
بسیار حرف ننماید و بیاید که در خدمت مذکور و بموجب آن متعلق دانسته دست تصدیق او را
در اجرای امور مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند سند متصدیان مقامات خزان عامه و در آن نگاه و در زند و در شب
موجب حکم کسان متفاد خدمت و بخیر اری مندی و بی حکم و در آن نگاه و در زند و در شب
اگر با و لفلان مقرر شده تا بلوریم و در اسم خدمات مأمور و در روی و در اسب و در آن نگاه و در زند و در شب
بر و در آن نگاه و در زند و در شب و در شایاری غیر می نگار و در آن نگاه و در زند و در شب
نحوین و در آن نگاه و در زند و در شب و در آن نگاه و در زند و در شب و در آن نگاه و در زند و در شب
بی سند معتبر و در آن نگاه و در زند و در شب و در آن نگاه و در زند و در شب و در آن نگاه و در زند و در شب
این خزان مسطور و توفیق الوصول رساند باید که تصدیق ان مقامات محال سیر و در آن نگاه و در زند و در شب
را بخیر و در آن نگاه و در زند و در شب و در آن نگاه و در زند و در شب و در آن نگاه و در زند و در شب

و انچه در آنجا حاصل نمیکرد فراهم آید بر را تحویل رو نمایند و بکلیه علم کنند و انچه در آنجا
بسته است و شکست با هم منتهی بآن است و انچه در آنجا شکست با هم منتهی بآن است
چنانچه منتهی بآن است و انچه در آنجا شکست با هم منتهی بآن است
تا که این منتهی بآن است و انچه در آنجا شکست با هم منتهی بآن است
تجدید و مانند با سود و کوران و دیگر علم و سود که بپندیده نماید و در حفظ حاصل نماید و هر
از هر دو واقع بگویند و زری که از محصول آنحال تحویل بخوبی در شود و محافظت آن را بر آنند از
عمده مبلغ که در آنجا امان با برکت نزد خود بدارند و باقی مانده بر دهنده خود رسانند و در آنجا
دارد و در مشرف خزانة عامه عاید گردانیده قبض الوصل بخوبی بدارند و بکلیه در آنجا
بکلیه با هم منتهی بآن است و انچه در آنجا شکست با هم منتهی بآن است
در اجرای امور بخیریت قوی دانند و انچه در آنجا شکست با هم منتهی بآن است
مشا و مشکفان معاشه محال سایر بود اگر بآید که چون بموجب حکم چنانچه در آنجا
محال سایر بود از تغییر فلان بفلان تقاضای یافت تا که این منتهی بآن است و در هر قسم خود را مقرر
در آنجا تمام نموده و با بیان و دیگر علم و سود را بکلیه در آنجا
مقرر از هر دو واقع بگویند و زری که از محصول آنحال فراهم بکند از آن اتفاق را باین طریق
را جمع گردانیده قبض الوصل خود بخوبی در آنجا بدارند و باقی مانده باید که در آنجا
را در آنجا مستحق دانسته و دست نقدی او را در اجرای امور مضاعف بخیریت قوی
مطلق دانند و از صلاح محالی صواب بدارند و بکلیه در آنجا
تجدید و مانند با سود و کوران و دیگر علم و سود که بپندیده نماید و در حفظ حاصل نماید و هر
مشرفی محال بکلیه در آنجا تغییر فلان بفلان مقوض گشته تا که این منتهی بآن است و در هر قسم
مقرر و در آنجا تمام نموده و با بیان و دیگر علم و سود را بکلیه در آنجا
و احتیاط تمام کند که در معاشه از معاشه آنحال فوت و در آنجا بکلیه در آنجا
کاغذ را بکلیه در آنجا تمام نموده و در آنجا بکلیه در آنجا

سیاهید که خدمت سلطنت را به مقصد دست تقدیر آورد و در جاری امور
 مضاف به خدمت قوی و دیند ستند چو به سعادت کس در زمان نادران با آنها به حقوق خود
 چون در بویله بعضی اندکی ارفع رسید که میدان آن که کسب زرقوت و وقت عیال
 او زیاده نباشد بموجب دستور منعی از وجوب نیاید گرفت لهذا در بزرگواران
 زراعت دادند و در زرقوت و تخم و کاد و انبار بر فرضی است طلب به نوبه بکشتن
 میشود اگر مطابق شرع شریف حکم مریخ در باب عدم اخذ جزیه آنجا که حاد در بویله
 نال و کینه بود که بادی ملک و امان رعیت است مشغول باشند و در کس که حاد
 و زیاده فوج در آن و اخذ جزیه خلاصی نیند که جمیع اطاع حاد در میوند که سوزنی شرع
 بر اعران رعیت اخذ جزیه نرازم شوند و در تسلط در آن وجود ویران و نافرمانی و طغیان
 و انان و اهل حرفت و دیگر ساکنی قصبات و قریات مطابق شریعت مطهر جزیه باز
 خواست که ایند جای در بنای دولت و اتم و دست شده و شرح آن در مثنوی
 رقم یافته تا بر آن مکرر میگردد که انوار است بنیاد در تعلیم دیوانی خود مودنی به هیچ
 قضا جویان بوال آید و دیگر اعران بجهت اخذ جزیه منوعی نشوند و حاکمان باشند
 و در دیوان در باب امور داریان و وزارت و رفعت بنای جماعت رعایت
 مستکاره نادران همانست که چون در کسب سرکار عالی نواب تدبیر القاب
 عالیین کاتبین جناب پادشاه زاده نامند که کار و ارباب عالی تجارت نظر حضرت
 آنقدر که از غرض ناصح دینی و دولت قوه با و در ملک و ملت بهمان وجه صریح است
 و اقبال کزین نمره شجره غلبه و جلال دره الشاه سلطنت علی و در امر العقده خلعت
 نوری صیقل انوار رعایت الهی مطیع النور و حشمت حضرت شایسته جلیل القدر
 شریف است که در علم الشریعه رفیع المکان فریاد و دوستان محمد و کریم ظاهر شود که عالیان
 از نادران و دیگر کمال اقطاع آن غرض ناصح دینی و دولت در پی انجام مسأله و تحقیق
 جمع و کرد و در مال مختص با باد و انانیت آن وزارت بنیاد نادران میگردد

[illegible]

آپری علی خدمت تحصیل مطالب سرکار و الا که بر ذمه زمینداران و غیر هم برکنه جویبار کرده و
یک برکات متعلق به طور الالبان لازم الادی است بسیار یک سید عبد الوهاب تقی نفس
بلوارزم و مردم خدمت ماموره از روی دیانت و راستی قیام واقعه در زبیده مطالب
سرکار و الا که موافق تقی نفس که در انوار جداره مملوک است و باد حواله کردیده از جماعه تحصیل
در آورده مونس دیوان صورت بخیر از عامه حواله الالبان عاید گردانند باید که عالمان و در علم
نفس برکات مذکوره خدمت بطور خیر الیه متعلق دانسته در تحصیل زبند کرده از ان فرقی
و اعانت سید مذکوره بوجه اتم ثانیه سند است چون بموجب حکم جناب
ازم الانقیاد واجب الالبان خدمت بختی کری و واقعه بر یک برکات سرکار سورت نام
جبر از تغییر فلان بفلان تقوی نفس مافی سبیل منار الیه لکه بلوارزم و مردم خدمت
از روی دیانت و راستی بر لایحه انرا بوجه پسندیده و طرز زبیده بتقدیر میساییده و تقی
بنیان بمصداق ان تعینات انجا از روی دیانت و راستی اوراق جوی به صورت ماطم
مسائله آن سرکار ملاحظه نموده و نقل را بدیش خود نگاشته اصحابه خود ناظم مذکور
دارد و همچنین دقایق و سوانح برکات سرکار مقرر از روی اوراق نوشته بخدمت
و الا که بفرستاده بشد طریقه بمصداق ان تعینات انجا لکه منار الیه از بختی دوا
نگار نگاشته دست تقدیر اود در اجرای امور مضایقه انجمن قوی مطلق شناسند
مستند چون حسب الظلم الانشرف الالبان خدمت که کورانی قصب برکنه محمد آبا عرف غار
و میر جوی کورانی در بای کنگ متعلق بقصب مذکور از تغییر محمد بن نصیر آبا عرف غار
مقرر موقوف گشته که کابینه بلوارزم و مردم آن از روی دیانت و راستی قیام واقعه
و مندرست و ضبط در یک کنگ در وقت مذکور از روی اوراق نوشته و سکت انجا دانی و ان
بینه خود مشغول بشود و حسب کجاست خیانت که نماندند در راه محبت
الالبان بموجب که مافی انجا از خدمت
و مندرست که مافی انجا از خدمت
بینه خود مشغول بشود و حسب کجاست خیانت که نماندند در راه محبت
الالبان بموجب که مافی انجا از خدمت
و مندرست که مافی انجا از خدمت

حکم آنکه کسی منافق است نماند و مطلقاً را هم نگذرد که زیاد از اجاره طایفه از عیار بر آن نماند
و احتیاط تمام عیار بر دو مفسدان و متورکان از عیار پذیرد و عیور نشاید و باید که قصد یابی
مقدور و خدایا در نظر سازد که اگر تو ای دیر بخیر است دست تقدیر او در اجرای امر مضاعف
بخدمت قوی مطلق نماند در بینا نماند و اندک سندی در حق چون عیب الحاکم الاشراف
دیوانی است که ظفر بیکر که بر له امارت و است پناه ابالت و شهادت و شهادت حسن علی ذلالت
تنبیه مفسدان خوبه را که مطلق و شعیانی گشته بر عیب محمدی توفیق یافت تا بطول
در مسمم انجمن است که اینجانب برداخته آنرا از روی دیانت و راستی آگاهی سامان در کتابم
و طلب نقدی مردم موافق ظاهر و منقاد معتبر نخواهد نماید و سر رشته کاغذ متعلق در این
را بر طبق قاعده و دستور به قریب رساند باید که مقصد یابی است و دیگر علم و فقه متوجه شد
مطهر است از آنکه دیوان آنکا دانسته نوازدم و لواحق خدمت مذکور را عیور بر مطلق نماند
در دست تقدیر است از آنکه در اجرای امر مضاعف انجمن قوی و مطلق دانند
در انظار و تنگ بایست مقصد یابی محبات علم و فقه در انظار و جلالت واقع دارالامان
ملتان که چون حکم الاشراف از عیور خدمت شرافت کمال نکرده موافق تجویز در دست
بنام میر محمد رحیم دیوان انصوب از تغییر ملان عیور است تا به شرح مظهر مضمون شد که دیوان
در مسمم که اینجانب آن خدمت از روی دیانت و راستی برداخته دقیقه از دقایق حرم و
فرد داشت بنماید و بخیر است که آنکه احزاب را کمال نقد و تصرف بنمایند و در شیوه
تا بجز از او عیار مسلک شود و ایچیم جهت از جاحلان آن حال آید می شود و در رد و اصل
نامی هر که به دست میر شده کاغذ را در حق غالب در دست نموده بدقت خانه میاموس که در
و مشردین را غرض سلوک از حق دارد و میباید که مشا از آنکه را مشرف و محال در آن بود و در
آن است بر ایا و متعلق نماند دست تقدیر او در اجرای امر مضاعف
قوی مطلق دانسته است که اینجانب در مسمم و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
ببروزن نماند و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

[illegible]

[illegible]

12

خان از فصل پنجم در مطالبه قبه خدیو که در حبس نجات یافت و ملاقاتی پذیرفته و بر حسب
 آن بعهده و این هم آنوقت است چاه مقبره گردیده لهذا نوشته میشود که بعد از دو سال
 نزدیکی بآبادی کار دیانت دارد و فوطه دارد درست حاصله زبان کمال این را می بیند
 مستحقان نموده و در کتاب حاکم او کرد و آوری مال اجتناب و در دیار آبادانی و کمر بست
 آنرا بر کینه مسایحی جمیله تقدیم رسانیده تا بعد تمام نگار بر بند که هیچ یکی از عادلان افتد و هر چه
 متحد و از غریبایا کمال مرقد و مسوده بوده و در از دیار مسورتی و کثرت زراعت که باشند و
 فزونی در حاصل پدید آید اگر کمال غنای از این مبلغ از محصول فصلی در متعلق خاصه
 تحصیل در آورده باشند از بار یافت نموده و کمال فوطه در اینجا نماند به سلفیقه را بر بند
 و سر رشته حاصل سال گذشته و تقسیم ده سال و دستورات این فایده در بر دست و الا کمال
 سند بار با به اینست مستعدان می باشد حال استیقبال بر کر نخلان من مضایفان
 بر افتد که چون در نخلان بجا خلافت رسیده ظاهر نمود که در موضع نخلان من اعمال نخلان
 و در منه چاه افتاد و سوزانی واقع است و لغز نخلان نیز کار و الا می رسد اگر چاه نای گز
 نقد اگر کم استماری حواله بنده شود و انرا از مربع ساخته محصول در نیز توری که نقد گردد
 در این مورد به شد در اینجا که بهیچ سمت و الا نعمت و نیست حتی طوبیت خدیو زبان و زوال
 خدیو نند گیتی و نخلان ساریتم بر در کار این رحمت اعم از دیگر کار معروف است
 و اسود یکا خلافت و آبادانی ملک است حبس حکم الله علی نگارش سیاه که چاه مار بآباد
 متعلقه در مالک که حاضر و قادر بر سر انجام نذر و عت شد بر این حواله نمایم و مالک
 مدعی کنند و در این متعلقه چاه نای خود و زروع ساخته مالک در این نمایم و اگر مالک حاضر
 نباشد و بآباد و در حاضر و در نذر است سر کلام زراعت نذر است و به شد و فاضله
 مالک چاه نای مسطور را بر این متعلقه گردانند که نقد است طاعت خدیو نذر و ان عیسی
 زروع سازد و بهیچ وجه واجب از این فرزند که در سال اول سیاه یک چاه ده روپیه و
 در سال دوم با نذر ده روپیه و سال سوم بیست و سه روپیه و سال چهارم سی و پنج روپیه
 بستاند و در آغاز سال پنجم سیاه و روپیه بیست و سه روپیه و سال ششم سی و پنج روپیه
 بستاند

مورد

بمورد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٩٠٦

[illegible]

از نسبت انوار بسزا رساننده تا باعث عبرت آن شود و در بنای تکیه و این طریقه عمل آورد
 منتهی خدمت انوار پس برین تقدیر عملی رسیده که در بر گرفته است و در این سینه است که در
 بعضی بطلان است که بینه در گاهی درخته باشد نیست لهذا حکم جمیع طایع و واجب طایع
 صادر شده که خدمت احتیاجی که مذکور است و مبلغ یکبار و در این بلا تصویب طایع
 از محلی خط و در بر گرفته بطلان مضاعف بعضی بطلان بشرط خدمت در وجه مدد و معاش و در
 مقدر باشد که گاهی بیع بطور کم و در کم این خدمت قیام و اقامه ام نموده و در نتیجه بلیب باب
 حزن و کرات و در وجود منج و اصحاب طایع و منکرات و تخفیف فی اجناس و تعدیل اوزان و دو
 زیاده و کمیت و مالکون فی این اشیاء منکر و در خدمت منقید و مساند مبلغ مذکور در هر خدمت
 خود نموده و بر عای نقای دولت و از افزون مواظبت نموده باشد بسیار که احکام و اعمال و
 جاکر و در آن و کم و زیاد عال در استقبال این حکم و الامتداد است و در آن متحبه افاده
 و مبلغ مذکور در تحویل و در خدمت با و میرسانیده باشند و در رنجند چیزی قاهر و منکر
 نکردند و در بنای سالان منتهی و حکم محمد و نطنزند و اگر در محال دیگر چیزی داشته باشد
 آنرا اعتبار نکنند و این جمیع سکنه آنی بر گرفته اند و او را محبت کنند و تر از خدمت
 منکر و ارباب و منسوبین برادران و اقارب و در بر و لا بر عرض شهرت و اعیان رسیده
 که عاملان محال خالصه شریف و جاکر و در آن بجهت طلبه چه باقی سنوات و در
 احوال رها یا میشوند و حال آنکه فریضی که در رنجایا بر زنده آید است که نیمی از آن را
 اند و طایفه فریضی اند و چند بیکه مانده اند فی بیاض است و مانده اند و مانده بر آید
 آن نیستند بر چه زمان و در حکم جمیع طایع عالم مطیع بر چه داد و داشت و در هر طریقه
 که بتای منتهی بطلان و در بعضی منکرات رسیده و بر آنجا پیوست که در هر باقی
 در بر کثرت خالصه شریف و عالی جاکر و در آن بر عایا مالک و در حبس و تقنی معاف و در حق
 شناسنده و احله نیست و در بعضی آنجا که نکرده و آنجا که از سال گذشته نکرده و عایا

باقی مانده بشماره اول آنها حاضر باشد و تا آنکه از جمعه باقی برآید باز خواست محرمه از ماست
و بی و در این و ناداری طلب نمایند و متوجهی احوال او نشوند باید که در اینهاست بحال
شریفه مطهر بدین حد بر طبق حکم دفع بمل آید و باقی دهنه زود در طلبان از راه محمودی
مال واجب نموده باشد باز خواست نمایند و در این راه از آنجا که حسب حکم از طرف
چنان مقرر شده که یک یک از ابناء و کورریان محال خالصه شریفه قریب یک ماهه
خود را تا آنکه مالکان سرانجام مساجد آن بواجب نموده مالکدارانی نمایند و صلا اجاره بدهند
و در شای و متعلقا خود و در بیان دقا و نکو یان مقرر نمایند و در احتیاط و خبر در بی
بکار برند که این جامع لباس و تدویر تلبی اجاره بنام دیگری نموده خود متصرف
و بر کس خود در بیان و غیره موضع ملکی داشته باشد باید مدعی نماید که در از دیار آبادی
گرفته و مال واجب را در آنجا در میان آن برداشت و باقی بکشد و در آن باقی احوال
و جای خود را در آنجا باشد از آنرا بر خاسته می مالک در آنجا در آنجا در آنجا
و در در بیان و غیره باشد و متکفل اما نمودن آن عین تر و در آنجا در آنجا در آنجا
بجمع مساجد نمایند و در اجاره را موافق قرار داد و بگیرد و مستاجر آن یکدیگر نماید
زیاده از نصف را بایستد تا یک در این ماده بر طبق بر این معیار عمل آید و در
منازل آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
بر کس در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
شعبه و غیره قرار داد این شعبه شده اند که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
نزد آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
حالت تمام و کامل است و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
ساز و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
چای الصد و غیره را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

[illegible]

متباد و مختلفان ماسا جود کرات بدانند که چون بر غیر شرف اللہ علی کسیه و غیره فکر
 خدمت و کار نیست و سرکار رفیع انار دارد و علی بیت المال یک مقرر نیست و
 و حجب اللہ علی شرف صدق است که خدمت و کانت شرف کار جماعت در جای خودی
 و جواب خدمت دارد و علی بیت المال حوبه و دیگر بخت نباه و فضیلت است که
 عبد طری خدمت نباه افادت و اخلاص است که اقیه القضاة علی خدمت
 در خدمت فرمودیم تا بلوایم و لواحق خدمات مامور در روی دیانت و راستی بر
 رقیقه از دقایق خدمت و محبتی که نامور میگذرد و اموال ستمی لا وارث و غیره آن
 متعلقه بیت المال را از قرار واقع و نقلی بخدمت خود و ائمه انجمن اعیان الی برادر خدمت
 و بی از اموال دیگر خدمت و خدمت نیست نشود و تحت کسی مانند حق احدی بر خدمت
 بکار کار نظام عاید نموده بجا بد که خدمت نموده و آنچه دیگر خدمت خدمات
 فرموده بجا اندر خدمت عاقلان در میدان و فائز و فائز و مقدمات
 نزار عاقل بر کنات سرکار و بوی ملتانی بدانند که چون حسب اعظم اللہ خدمت بر بی
 بر کنات مسجده بروی بخورن سلطان ناظم موبه و نور بر خدمت ماس سلطان خود و حق
 یافت و بخواهند مطور و بجا یاد داشت و واقعه که بر حق مفسر رسیده و بخواهند
 اخلاص در خدمت شده که بخواهند بلوایم و در کسم خدمت مامور در روی دیانت و راستی و
 و جبر و در بجا بر داضه و در کسم بلوایم و جابر و در کسم بلوایم و جابر و در کسم
 با اتفاق دیوان انجمن و موفوره بکار و در خدمت مقرر کنند که بر کسم بلوایم و جابر و در کسم
 خود بر سر نیک باشد و احیاء و تا کند نماید که بجا بیایست آب و دیگر بر امور و خدمات
 خود خواهند برد باید که در کسم بلوایم آب استقلال بر کنات است و در کسم بلوایم
 بعد از محاسبه که در کسم بلوایم بلوایم و دیگر بر امور و خدمات مقرر کنند که
 اللہ علی خدمت نباه افادت و اخلاص است که اقیه القضاة علی خدمت
 که در خدمت نباه و جلال است که نگاه سر بی خان و جابر و جابر و جابر و جابر و جابر

بسیار فرجی که مطرود ذیل تا پانزده بهشت علی صورتی که خلافت ایران را اگر کسی
مفسدان است و یکا که شجاعت تا یک ستم و در دولت تعلقات و محنت را از خود
نرمود و لاماس خود که از دست نگاه فضل و کرم فرمان عالیت آن محتوی بر نفیض نیست
آن قریات مجرب و عطا کرد و حکم جمعی طایفه رینت عهد و ریافت کرد و رسید و یکا که
مذکور به بقام غنایت فرمود و هم تا مفسدان نگریده اطوار را جلد و علی خود و عطا
مالکد و در آن دیهات آباد سازد و در دیال آبادانی و فروبی شهری و بندوبست
و ضبط و ربط آن مواضع هیچ مؤخره بظهور رساند و بر جای اصل و کس عید و احتیاج
کنند که در دی و راد و در آن مواضع بر قیام نمایند و جلالت را در دی و دیگر ابواب
درگاه جمعی طایفه مزاحم یکجا نکرد و تا آنکه آن قریات یکا که رینت را از دست بیفتان باشد
مال واجب و حقوق دیوانی متصرف شود و از آنکه دیهات مزبور به یکا که دیگر خلق
نپذیرد حاصل تمام این جواب به درین ماده فرمان فرخنده عنوان باد و بدید
و در دست به تصدیق آن میا که بر کرد و در بر سر مضایف و کار میراند تا به صورت
میرانند که در حیات شیع غلام محمد متوطن قصبه مذکور به مارگاه ملک راه رسیده مذکور
مار و انگار محفل فیض منزل بعضی از علما رسانید که حال آنجا جلالت اخذ سرور خسته
یک قطعی باغ ملک را در کرد و در سطح سلیمان پور تا به یکدیگر مذکور واقع است و حوزة زکات
در آن حوزة است مزاحم میخورد و این فیض باعث برکتی است و در آنجا فیض
الدیاری بقصد که تا زمانی که در آن مقام بر یا حاصل آن شخص برابر یا کمتر باشد حاصل
ساعت شناسند و این فیض که در محل آن در حوزة زکات باشد و در حوزة زکات شناسند
بهمه در بود و دیگر بر نند انگار در آنجا بر نفوذ و قیام مقرر سازند که حال آنجا در باب
و فیض از مردم و حوزة علم عمل آورد و تا او که از آن تمامید و تا که در آنجا در باب
هزاره سیادت و وزارت به و طایفه با غایت باشند چون سواد

خزانه عامه و حوزة بنگاله ثانی شهر محرم الحرام به دفتر رسید بعد آن املاک ترسیده و
 بر سرش بیخ انرا اوقات در محفل پشت آیین میشود و نند حکم قضا جرمان قه تو بالان
 شرف صدور یافت از انجا که در جمیع محو جات سر رشته موجود است و در بر راه و در
 میرسد باعث نام رسیدن سر رشته موجودات بنگاله با وجود محای بودن کار محکم
 ابله که کاغذهای خود رید و احکام مطاعه چه باشد به حال انوزارت پناه بخلاف
 گذشته در برگاه بکیر تیر سر رشته موجودات خزانه عامه انجا را با مکتوب خود
 بر حقایق و کیفیات محال خالصه خود در بر خصوصیات بوده باشد بر
 باشد بسیار که در بیخ از بدستگاه خلافت عظمی قدس سره نام دهنده و
 بعد از آنکه در انجا بسیار جان نذر انداخته اند
 انکه بموجب عرض شرفا علی برید کرد در العزب بلده در الانمان ملتان کنیز
 بند و صاحب عیار است و شاه محمد در بدستگاه فضل و جانیانی اسید و
 که خدمت ان خان عیاری از تغیر کن بهاری با و مفضی شود نند انکه جماعت
 نرم الانشای که در صد دریافت کرد و خدمت احتمال و تعیین عیار خلافت و
 لازم احتیاط و در بر بیخ است از قوه بهای آورده و در عطف را موافق
 و دستور از محفل عراب الفوت بدین و این متصرف بوده علم و قوت در تر و دی و
 بود با بران منجاری در دو سنا شیر عاید دلالت
 و عیاری چون درین نام حجت انعام از حیای عالی ان عیاری خدمت
 و جباری محال منتهی بر ان سر از و بعد و کرم قتیج
 انکه انبار در تغیر طایر کان بیجا عیار عیار ملک محمدت کرد و بدین
 در انقد بر سر صدور بسیار که انشاء متصرفان بهات و محال

۱۱۵

[illegible]

انجا که باز پس از عزت دست و پا در روز جمعه عالی کلام شخص و حاصل و خصل اند
 و بان مناجات شد و این حمد و کار بر کردند طریقه راستی درستی خوف و امید
 از خدمت عمل نموده دیگر برای ای او نصب نمایند و حقیقت را بتصدیان حضور
 رنگاراد و خاطر عبودیت مآثر راجع و در ذکر داستان عدلست بدون تحقیق
 بیکیست سبزه نسیم و نورانیست مراسم نیکو نیکو را منبج نیای نیک و در طهر
 خدمت شعله بر پا صمد و تاراج کش شاسند نشان اسد حال با نفا به معلوم نماید
 که چون سیادت پناه و نجابت رشکاد لایق العنایت والا حال و خلایق
 جمع امور متعلق خدمت و یزانی سر کلام عالی متعالی است بیا سر دم جلد که کلاهی
 رد و خاطر متوجه احوال دوست اندازد کارش بیدار که مقصد بکار و بخوبی
 که خود آن مستبش الخلف نوشته در وقت نیکو عرض ارفع اندک علی برساند
 و در هم لعانت در آید و آید از قوه لعل آورده مطلبش را قیاسی کوی و از صورت
 و نهشت سیادت و نجابت پناه لایق العنایت والا حال قابل اللطیف
 رحمت خلایق العنایت عالی متعالی سر فراز کرده بدانند که در دنیا خبر فوت و الله و در
 و بعضی نغمه ای از این نوع العنایت بعضی احوال رسیده اند از کمال و از کمال
 و این سیاه کنندین قصه ناگزیر خبر و شکایت شاعر خود صحت بقضای اگر نه
 انانوی الهی است اجماع و غیرت است جزای خیر را نتیجه استوار شناسند
 و خیر و از طریق خود را نموده و مسکن حضرت و در این آرزو می نسیم کرد
 نموده و ناماتی دارد بار و خورشید در غروب و در این عین غایت خلعت
 و در این است و آن مان ستم و القاب بدانند که می نذر تولا می نموده
 و بگردید که انصاف و نیک خدمت ایچ برکت مال می باشد

[illegible]

مجلس دوم در تاریخ ۱۳۰۲/۱۲/۲۵
سازمان و سایر اوقات انبار اموال در قیام و انبار و...

حضور کرده به جای دوام دولت جویند استقلال نمایند
و اعمال و جاگیر و زمین و فوج و دولت و مستحقان مساکین و مستحقان شهر و در (۱۱۳)
و سایر را به ایداران و کنزربانان تا سرحد حور و دارالملک کابل بقایب و الله سر بلند و امید
بر این سرانند که چون در این ترم وسط مستحقان حضور و فوراً در محقق عرض عالی رسید
که غلام فرنگی تاجر التماس نماید که اگر نشانی غالبان مرحمت شود و ارسال داده و غلام
و تملاق این بیشتر و میوه خشک تر و تر و تر و الله بقیه عالی بنیادی آورده باشد و الله
جلیل القدر به دور و بی جویند و تاجر مستطود و از مستبان اقبال نشانی دانسته و تاجر
و حاجت ایالت معاشرت کله و محال خود به کله رانند و هر چه از راه و در دست
از این راه و کجه سرکار فیض انار بیاورد و طومار انرا ناظران تمام صورت بطور غیر خود
تا درست بخور و و بر گردن است شتر می لاک کرده بغیر تنه و در بنیاب تاکیده و تنه
و از در حدود کلف نورزند و نشانی مستحقان و فوج و ایداران و جاگیر و ایداران و...
و مستحقان جلیل و مساکین و سایر را به ایداران و کنزربانان و زور و و معوقات الله و...
ایستاد و الله سر بلند و امید و الله بقیه عالی بنیادی آورده باشد و الله
جلیل القدر به دور و بی جویند و تاجر مستطود و از مستبان اقبال نشانی دانسته و تاجر
و حاجت ایالت معاشرت کله و محال خود به کله رانند و هر چه از راه و در دست

و از این بعلت الوارثه و الله بقیه عالی بنیادی آورده باشد و الله

و معاشرت کله و محال خود به کله رانند و هر چه از راه و در دست

و از این بعلت الوارثه و الله بقیه عالی بنیادی آورده باشد و الله

و معاشرت کله و محال خود به کله رانند و هر چه از راه و در دست

و از این بعلت الوارثه و الله بقیه عالی بنیادی آورده باشد و الله

و معاشرت کله و محال خود به کله رانند و هر چه از راه و در دست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوند این رفیع‌المراتب تقدوس عظمی و جبار و
 پروردگار عالم مبارک و دانا و قهار را به
 امید سایر جهانیان درود

در آمد عطا شد پس برساند که برود و چو ابری که ز روی فضل و کرم مصطفی (صلوات الله علیه) عطا شد

114

و معتقد و مبارک کرده و از اول غدا عشاء و لغز و خفت و آواز شکامات نوازند و میخوانند

عمریت بیست و نه مقدمه و سی و یکمین فصل از تاریخ خلافت اسلامی است که در این کتاب آمده است.

زمانی که دست از قلم و از دست که از خود سرور حقیقه اماند و حقیقت

رویا بیخبره از دست که بر سرش ایما حاشیه در زند چرخه را اول و بیخبره

اینکه در این کتاب است که در آنجا که می بینیم مبارک علی بن ابی طالب

نموده بصری و عینی گردانده و چون در عرصه ادبی شکر درامه جایگاه این کتب در نظم ادبی

وتمويلها استيعاب جميع محتوانه برآءد الباعه الاعراف المحرره وبيع عايش ختم محرقات فالتأثير

ایہی برہمہمارق عالم دعالکیان ادبہ البربر سابر کستہ باد

کہ لغات و جیش کائنات سے کہ ریاض و آفرینش : این سخات و افعال و اگر آدمی

بروزنده حقیق آراسته و نهال آمال جهان و جسم بنامی از در بر نیست تا برواضان

و کہ تحقیق نیز حصول بقا و دوام نعمت و بار و رشتہ دین الی الخ و غیرہ

بایسته از والدین و از خود غلام نور رسیده از کرم عدم شمشیرستان خوار چرخ عالم

درسم تصفیه حلاله تقدیم رسانیده امیدوارم در هر مرتبه در پیشگاه

خبرجایان مایه مردم و کائنات که در زمان زحمت و بهرینه های

اقتصاد خود اقبال را می توان به این گونه بیان کرد: «برای من، اقتصاد، به معنی

محمد عوفی پیر محمد زویں مالستان، مارت غمزل ترستہ فیضانِ برکت

عظیمیہ قلعہ خلیفہ محمد بن عبد الوہاب رحمہ اللہ کے ہاتھوں سے فتح کیا گیا۔

صاحب مقدس علی به کثرت این موبده در پیش بره تقدیر و حال خبر مستقیم از کس

1990

[illegible]

ازینکه

اند و فرستاد این عرض است که از آمدن خود چون تحقیق یافتیم بر در دربار خود بخوار و خجسته
 حاضر نموده با نرزه درم سخن از رک الکمال کشیده تا جادو و افسوس است حضرت
 مجبور نیست کردید در بدین گاه از بدین گاه فضل و کرم کسری امید عفو صحت این
 اخطار است **جواب** زمان مرید فدوی میسازد که در میان عالیشان نیست
 عنوان منورانی در غایت از آثار خط قدس شمس شمس طلب اندر سینه مجتهد برادر
 بابت بنید فیض خود و منع کردن فدوی زود از طهارت یکجا و تو قعات دور
 و زمانی مطاع که در بنیاب تمام بود و در خان شرف اهدا ریاضه مصحح البی در جمعی
 حکومت کون از اواخر سربایه افکارانی بر بدو بیت آثار کردید نکات ادب و اباسانی
 بدو است از عمر ایشان بتقدیر رسانیده مرید فدوی بیساعت غایت اندر افضال از
 حضرت برودند حقیقه بر روز و شب داخل او ز کباب نجسته بنیاد شده و اندر سینه زود
 پیشتر فدوی سببه بود بر طبق ارشاد لادم الله تقیاد سطح و متقاد اندر و نصیحت
 روانه در گاه عظمت و جاه گردانیده و نوشته بهر مور الرضه غفر قبول اطاعت و افاقه
 جمیع امور و اذیت قریب ارشاد و نیز زانی عرض است بر سال بدین گاه به باطل نمود
 سلطنت و هماننداری ابد البر در خشان با و ده نصد شهر برساند برساند
 برودند حقیقه در نزلان بختان منزل رسیده و نوزدهم ماه مذکر بنابر
 مقام نمودن اندر خود بعد و سر روز از عرفان این نظر بر اوست
 نوجوب پادشاهی و در آن گاه که در میان سلطنت و جهاننداری بر مقرر
 ابد البر در خشان در خدمت شمس در میان در میان
 ظاهر را در حقیقت که در محرابی بودی در خدمت و نیز بیا آورده و در خدمت
 خدایت که با ندرت در رفع اعجاب برید که هر چند نظر بر برانست تحت بیاعتدال عدم

۱۱۵

[illegible]

اکنش

۱۱۵

معلوم نماید که صیحه لطیفه شمل برادری مبارک و ولادت باسعادت از شاه چند رسیده و بعد از این
 محبت انجمنش برادر محبت و لذت طوبیعت و فواید سرور انجمنها و اگر به پیشانی خود در زیر
 سایه کزبان حضرت پرورنده حقیقه بحر طبع رسانا و تنفیه از بهر طبعان در استیلا و قضا و قدر
 سلطان عالی تبار بسیار متالم شدیم چون به یک کسی اجازت استقامت نداده اند و درین قسم
 نه از هر شکلی بای چاره نیست آن عزیزه سحر و مکر در بقای سایه بلند بایه حضرت خلافت
 و جهان داری خاطر حلین را تبار و اطمینان دهند زیاده چه نفعش رو در زیر سایه
 بحر طبع رسند صیحه سوم در اینست که در این مجلس مانده است
 و الله شایع و خدمت گزینی بندگان معاینه الدینی ادا و عیدیت و لوازم بندگی
 بمقدور رسانیده و جو شوق و حسن بار یافتگان محفل با بهر شکلی فردوس من کل سیرانه
 که در بخوانان و عالیشان رحمت عنوان از زمین بوی مبارک پاکدست خلعت
 شرف نزل دولت و وصول ارامت از زانی در رشته سرائی خاک را با وج اعتبار رسانیده
 لوازم استقبال و کوشش و تسلیات بجا آورده بعبادت دین عطیات و نوحه و مایه
 گردید و بحسب امی و الا قدر در ضبط و در ربط بهات شهر و بیرون شهر حجتی الا مکان بی
 جمید این الله عزیر تقیدم و اید رسانیده این اقبال روز افزونی و تمام صورت این و اما
 است و طواص و عام بد علما و دام دولت مشغول امر جلیل القدر شرف نفع از این
 که جمعیت کوی است و خط و است اینصو جزو دارند موقوفه در و بایه جمال و
 سلا بال فعل برای محافظت و بی هیچ چیز و بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید
 و بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید
 بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید
 شخصه و جمیع را و بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید و بی نیاید
 که در نماید و عرض نیست لازم کرد و انصاف سلطه و امانت پیوسته ساطع با عیادت

بهره‌دهندگان یا عرض کنند که من خفته ز آس و فرغی با ریافتگان نهضت و جلال و فیض
عقبه دولت و اقبال می‌بندد چون در سرخ قضیه میر غلام مغفور این برکنه و نیک راه نا
عاقبت اندیشه غلات صاف و مہیات در محراب آلوده شده از برگیره بدرفت و عاقلات
مچال وقت اوقات و تعویض عیقت انگاشته بار عایاد رساخته باقیای مولای نفعان مجورم
غلامی نبرد آفتند را چو تان نمودن و دو رقمه طالبان مگویده اندیشه لغت و موجودات
نمودند و رعایا که شش نیز طوطی سلامت روی نه می‌وندند آهانه زار که بقطر برین مذکور
امیر بزرگ ششم هار جیر حاکم و کالای سرکار عالی ندر کرد و روی مال آنگاه موجب میل سلامت
حسین باعث و فور برکات پیمیه تصور نمود و سعادت در انحال رسیده و در به به مردم
فرید الدائم و تنجی دانید و در عرصه چند روزه بقیتہ الموجودات کانیغی و حیطه صید
آورد و چو تیرہ نهادان که با نسقم جرات در آن برکنه اوقات داشتند نیز در اجلال باب
شایک و با یال شتند و زمره چو در میان شعلت که امول واجب تصویب گردیده باو
بیای فرار شده اند غنای با یال خوانند گشت اگر چه به نسبت سال گذشته احوال نایاب
محبصہ بروز در آره اما آنچه کال غن بود شایست میان در آن عمل صورت زیست از کجا
که غلام حاجی بخون و در خون است و ایام تسلیم و رساله رعایا و مویا می‌تواند که کار بردار
حضور و سرور باستجالی رسیده به تردد و پرداخت برکنه خوانند که شید قرین صلاح
در صورت خواهد بود عیادت سائره بر بند که صاحب قتلہ دو جهانی سلامت ابر
و جو محظوظان به بقدر در بر کجا و شش آفتاب و نر و نری رتبه الحسی مطالبی
و مہمانی در این لیکن چون از خاک برداشته آن انسانا سرور و نشان است و محض بار
یاد و خدمت متعلقات است و این امانت نایاب شید غن خان گردیده نا
کز حقیقتی وقت و آنچه تعقلان و محققین صلاح در دست و در فرزان می‌توانند
مبارکت مجوده مودتند اردو که گویان در در کراکت نمودن الان از محنت مغفور
رو در باب تسمیه و تا دب بغداد خلع چون و رفتن سیادت نایاب در فرزان نایاب

در این

۱۱۷

بناش را بید رسیده خاندن در در راه شوق عقاید و است و کمال فرجه ای نیست
که با جوی سوری غنای آنی تمامیات در مردم را بخدمت که همیشه خود دارد عاقلیم شده بود
امال و نیمه تمامه غنای دل العاقبت گردید با آنکه در خاطر باریافتگان حضور بر روز صبح بجا نیست تمام
مالک محروسه دارالامان ملتانی باشد چون بدین ناصیت نیز با وجود کمال غنم حسن تدبیر جان و کمال
ایضا اخلال و تشریش بر طرف دیده میشود و از بر و خلقت آدم تا عهد سرداری جنبانی آمده که ما
زود است دیگر اندر مایه سرداران خود استعدای آنی اندر کرده اند چه خطای دیگر از اسرار و تدارک
کرد و از آن او را دیگر که نه بعد از آنی کسری خانه زاران محققانای فیم قاهر خویش بر آمدن
از شهر و زانی سمعت مذکور و معاصر خبریده مستعدی آن شد که این فدی بر بنده را که ساس و اندر
جمعیت بندای سرکار و الله تعالی انفسه مساحه خود با استقامت تمام در تقدیم مردم امداد و
بر یکی بوی شادمانی است و توفیق شما کسری نده یانی دور افتاده
جان تاز و حقیر برین غلامان میجو خاک را روی ادب بر خاک انکس را عجز مالیده نبوده و حق
بار یافتگان بایه سریر سلطانی که قوام چهار عنصرانی منوط بچار بابیه آنست میرساند که
فرمان و حیاتیات آن در روی کمال بنده نوزدی و زره بر روی مشتعل بر انواع عنایات خردانه و
نوازشات پادشاهانه شرف صدر یافته بود سر رفتی از این ذره ببقدر با وج ملک و در
بعد از ادای او از من سمعت عبودیت و بیک چون بر محوای مغفون بلاغت شگون آن سعادته اطلاع
حاصل نمودم جنیدی از حضرت و تفکر سردر آغوش میکشیدم و مدتی از آن دیوانی با تشریف
حصول را تابانده بود یکی نیست بیوش میکشتم با خود بیکفیت مثل نوزده طایفه که
محال بود و تحلیلات نوزدانی را تا آنکه سواد کمال فخرم گشته بود و فریشت در پیش نهاده را
نی بر من کشوده که بگاه اندر سال با آن جبروت و بر با عزت اندم اعلم بیدار علی الله
از کمالی محوره با وجود حق و انقیاد علیه امانت و ذکر در اطل اسد نیز که مظهر ایم سبای
جبر و کرم است مثل از این را با وجود طلاله و آیه فاسی بر جبر خود و از و نیز در تبه راز
دارای را سبب عجب استحقاق عودت و محالی و ای طالع ملک خطای و معارض سببانی

چون ازیر و جل شانده خواست که خواجه در جمیع کمال انوار و کمال در صواب و بی‌مال
 از پیر در دفا و مروت نیز بی‌شائبه و شال و خلاق و انما یذنی تفسیه جان خور و عاده علم اندوز
 بر روی کار آورده اطلق آنچه در آن بادشاه اعلیٰ حقیقه و قدر و دلی درین تفسیه بوقوع آمده و قدر
 نیز نیست بیکه افزونی کلفت و استوار ادم یار سیده که روح فطری مقدس آن بر دلتین غرض نیست
 و مسند پیرایه قهر مغفرت نزدیک است که ندغم حضرت لذت نیست رانگ نماید و در عشرت آباد
 تجرد و انبساط سبوی که در رت و انقیاض کرایه قبله رستگاری است احوال وقت آنست که چون
 ذات اقدس مظهر جمیع فضایل و اخلاق گردیده بخلق جبر و کلبیای که اکل فضایل آن نیست
 جلوه نماید و در مقام رضاد و شکر گردانید و مرتبه رفاه را که در این بایه عبودیت است بفرموده
 تسخیر در آورده و مذکره برابر و در گناه کبیره و شکارند و بیانات بی چون و چرا نادانی را که بر سر هر کس
 امروزه این از پیر نیست که سخن برام باز این ولای که بکلام امام است با ده محبت و غایت که اگر در حق
 یکی بگردد و مقدر است جرم بخش بی حوصله کان است اگر تفسیه جمعیت برای زمانیت و طوئوری
 خلاقی باشد راه شاد و یار بر خیزد باید شود و همانا نزار از کلفت و کوکوری بر آورد که بادشاه خدایی را
 بمنزله جان است بر تن راست و اول تو می تابودن بجا بود است شد دست شد دست و با
 بر خاسته اند و آید بر دوش خلایق با نزع عطایا نماید و در شاد و یار بر روی خندان است بیکه خلیفه است
 در دوزخ و اوج عطیه الهی است باید که روح مقدس آن سر در قهر مغفرت و خلایق نادیده شایان
 خلافت بر شاد و آید بر دوش و یار که همایان از قیصر و محنت عالم بجات بخشند و در دست
 بر دوش و آید بر دوش و یار که همایان از قیصر و محنت عالم بجات بخشند و در دست
 افتاد و بر دوش و یار که همایان از قیصر و محنت عالم بجات بخشند و در دست
 درگاه و محنت و آید بر دوش و یار که همایان از قیصر و محنت عالم بجات بخشند و در دست
 زبانی پس بر سر با خضوع بر سر اند که از دوش و یار که همایان از قیصر و محنت عالم بجات بخشند و در دست
 و بر دوش و آید بر دوش و یار که همایان از قیصر و محنت عالم بجات بخشند و در دست
 آنقدر است بیکه در لیاقت ندارد و کرده است بیکه در لیاقت ندارد و کرده است بیکه در لیاقت ندارد و کرده است

که از دوش و آید

و ترجیحات کبری که نزد و ملوک و اعیان و خدایان و مردم را دولت جسته و نه بخندیدند محال و عادی مآل کفر
 است حصه او برده و تهریت کرده و در خطه و در خاک کبر داشت حجاب این بارگاه کینسان جاهل
 کارکن از کار فرمایان او بدایت و عمرشده کامل صورت یافته و بهت که بر سر تکیه باو شده عالم
 کبر سکه از زمین دولت او بریزد که شیرازه بند مجری ملک است است سیمند و درت محافظت
 شهید و کز نای حوالی از نوشته غمزد و احتیاط شیراز انتظام پذیرفت و این نام در کتب غم عمو
 کمریده و در باب صلح و چون کتاب در جلد آرام آوریده گاتان رسالت و برادر است و چون گفت
 تلملم گشت و شاخ و نان راست کوی را زبان شکر چون سنان علم علم شده سکنه شهر و حوالی از
 و حوالی و خطا از لایع خلاصه و جمله و نحو جدول کشیده و چهارم از نشسته برود و دعا
 دولت و عمر و تحریف و وظیفه نماز و دیار لغت فیروزی و در افزون عذب اللسان در طلب السان
 اند سابه دولت سیراب جزو انکافا نبی بر تو و زینتش از باب آینه تاجه به در سیراب سیر
 و جهان بر دربار و در خانه پراده و غصه است که بر شاه
 زده با نو کردی نیاز بقبله در آورده و دست دعا و مجرای آورده از حضرت رب العلیه
 ابراهیم جلوسه دل بقربانش داده و سید علی کردن و خانه تنه نهاده و ریزه کرد و ام عمرو
 و خلافت و حضرت یحیی و عشرت ابد مدت است بخندیت خدمتکار این بارگاه مسجد الحیاه
 که قدسیان را بنه است و کعبه قبله گاه طوافش اولی تر از حج اکبر است حج اکبر را هوای طوافش در
 سراداب سجده طاعت و اداب کز نشات عبودیت تقوی حیا نمید و مباد عید
 بموقوف و من مشرف علی مسجد را سید و در که تا کعبه طواف ابراب حج است درود
 در باب صلوات لب نشان باد به نایام این است و این هم اندولی مایکان دوکان میا چون در باب توبه
 عیای آن دولت تاجه و چون علی باقی که نالان را در و حق و قربانی و در غرق در خون با حق
 قطب و الدوام است و سیر است سیر است و سیر است و سیر است و سیر است و سیر است و سیر است
 الملك خلیل السدقان و مسمو ال عیال سید السید و المذکره که میا من دولت عزادار ابد مدت
 بنیام ملک و خلیف و کار انیت بهاد عافیت مشغول و کار با سلطنت و چنانچه بی و خلوص و محو

118

[illegible]

دارایا محمده امیده و درست که بمن عنایت الهی و برکت او این شایسته ای مصدق شد
 کرد که موقوف طبع فخر علی و مطابق ریح مقدس صلی بوده به خود رسید سلطنت و اقبال توانی
 مکتوبت همین متعال و در خان باد و ...
 موجب محرم بر خلاف ساکنان از معسکون بود از استیاض خبر صحت نواح شریف خلایق این برزگرم را
 انوار رحمت و شادمانی از مطاع مال و انانی طالع نموده و آلی که استقامت عالی از لبه ستار دو
 برگاه از سرگز اعتدال انوار نایب چون برآید و صلا بر جبهه روزگار و صغار و کبار و دیار و بند و دی
 که بسپرد هر جوی بصورت بقدر شود برگاه از کسوت قوت عاقل مانند بکدام طاقت و توان
 از نوبه طوائف انسان اقامت در محل اعتدال تواند داشت اطمینان در درازنای احوال و از احوال
 فصولی فغان آن عارضه بکمال صحت تبدیل یافت و از شرق و منزل من القرآن ما موشفا و در
 انوار سلک کلی بر جبهه اموال نقطه دایره سلطنت و اقبال یافت تا نامنا را کثیر
 جهان بر عزم بود کار بر وفق رز و رحمت درم بوده گشته خلایق از شعایب خوشحال و روزیجه
 که درم بوده مکتوبت ...
 سیادت و وزارت بنام اقبال و عوالی
 دستگاه صحیفه الهی که مستغنی و نور رحمت و شایان ترسول بود عوالت سیادت بنام بر مکه
 وصول نمود و رحمت شایسته و نسیاط تازه درین ایام سر فرجام آنکه بفضل الهی و عنایت الهی
 شایان اقبال استمال گردیده و تفویض خدمت دولتی سونات سرکار و مایون و افاضه خدمت
 جلوه ظهور شد و انکه در تبارک و تعالی و مبارک که در انوار بجز تبارک و تعالی و افاضه خدمت
 فیض علم و الاطاعت سرکار و عی برسم در خطه نموده میشود و این دفعه نیز ...
 خیالی خطه باد و با آنکه در ان نموده گشتنای سرکار با و شایسته است ...
 شد بعد از آنکه در ان خطه ...
 زنده باعث آن از ...
 مقصد خادمان حاج و اخراجات و در ...
 است و مردم عبادت میگزرا نیده و محصل بر کسب قبل ازین بر خیزد و در نیات

۱۱۹

تغواه شده بود اگر چه کفایت نمی نمود اما نالی الحال تصدیقان حضور از انبر کمال نگذاشته
و دیگر ارباب طلب تغواه کردند و نیز مجموع گشت که برگزید مذکور سابق زیاد بر سر
لکه رویه جمع گشت حالا هیچ شش هزار روپیه رسید لهذا امر قوم میکرد که در جانب خبر خوا
بله اشتباهه جز عرض عالی متعالی خوانند رسانند که حال دیگر امور دیگر امر قسم خاطر کار بردار نا
میست برسد عملی آرد لیکن برای این قسم فردریات امر جلیل القدر صادر شود که معطل و موقوف
نگذاشته و برگزید مذکور در تغواه مردم اینجا بدستور کمال دارند و عامل آبادان کارهای فرمایند
مستحقان را تا ایدات ایندی بخورده شملال فیروزی مال لاریت و حلال
مرتبت شوکت و البته منزلت ملاذ بحال خانلالت ان باد و شستیاق شوق و آرزوی
مدیانت مجالست هوری که مورت در تمام باطن هست اگر بواسطت کلافت شملال درگاه
نکستایه عرض بیان آندی باری طارنا نوشته و زمان مشغولی آن خللا در بحال نکشته
حال عالی کردی و داد و امان فراق خوراسته سبحان الله تلم در اینجا حفظ نیست میکند و زبان
نوعی معروف و خوشی و سازخی بنده محبت در ماده ریح الاول تنه چشم معلوم نموده بنیادی
آیندانی البصارت بود و رفع گشت بعد النقصانی ایام محافظت غسل صحت نموده عازم
حضور لایع النور و الحمد و شش از دوزخ بدست شفق و توضیحی که درباره اخوی مستند
امور از دست اندک منت آن بردیده و دل دوستدار است که در کعبه و جاه از رانی اعیان
باد و در تمام امری که در این امور و مصدر الطاف بیکران ایندی بوده که
باید بهینه و شوق و دلالت منور است که حدی و نهایت ندارد و شهود و عزت پذیر
با اندر به به جنبی مجموع و در وقت به او خورید و از خدمت دیوانی اینجا منقول کرد و در
زار می که این جانب آن فرزند را به دست و کساست بمشاوره و در حال امر
که خلاف تدبیر و مصلحت است به از آن فرزند پس راه بخیران کارش می رود که بپ
منقول و منت به مذکور معلوم شده که چیست و شازایه و در این بیانست در و کفایت

در تفسیر این قسم صحیح که متدینی و فقهی کار باشد بدون قصد و تقصیر و عملی نمودن در ایامی نه میسر و
تقصیر دیگری بعید است اگر تقصیری به سبب عدم برداشت محال هویدای نیاید که متعلق باشد
کلامی سرکار فقیه است بوده مثلاً اگر دین امر و خلق ندارد زیرا که مورد تشخیص نیست
بر دیگران است که گفت را خود بر بند نصف بر کار میسازند و در سبب ذکر بعضی از خود را
کاغذ شمع قرار داد اگر جای خود را کارهای انصاف به عین کار و اگر از آن در انصاف که در مصلحت
وین است که در اول فصل اضافه سواری بکرد و کفایت نمایان بطور رساندن به جایان
بجایان متعالی رسیده بیدار است دارد و در آنچه مصلحت دولت دارند لازم است که
حکومت در وقت آمدن هویدای عیال القدر شرف نفاذ میسر بود آئینه اختیار کار
سرکار عالی را بخود متعلق دارند و در عینه خود شناسند بلکه نشان و الا نشان نیز درین ماه
به بند و در عینه بود و اغلب بعضی برای آن ظاهر شده باشد و در عین نباشد انکار
آگاه خواهند شد بهتر اینست که آن سیادت و محاببت بنده از طرف بجانب محبت
جهان حرم نمایان عرض نماید که شایسته بکوتور سانی محبت محال پسند و حسب الامر می باشد
محاببت عظام و عداوت شود تا بحدی که می شود و بر خدمت باشد و بر تقدیری که اینجایی صورت یافته
و دیگری بجای آن را از آن جدا میسرید از آنجا که بنده هم در کارهای سرکار عالم مدبر اختیار
در استقلال دارد و اهل او را در داخل و صای در کار خواهد بود و یقیناً آن فرزند بود دید که در
تفصیل در کتاب نمیکند حق عالی رسانیده بوجهی صورت دهد و در سبب تمام در سبب کار
مورد است و در آن خالی نفوس و عقل در امور مملکتی طول خود است
صاحب فرستاده است که در آن کارهای و محاسن میسر در در
در آن فرستاده است که در آن کارهای و محاسن میسر در در
باشد و در عینه گردان دارد و در ایالت نیز سرگردان است و طلب محبت
دارد و چون در عینه از زمان ترشد همانان بران است که آن فرج مکان امداد و عید را چند

(۱۲۵)

در ممکن قوه و اراده بمنفعه فعل نیارند از آنست که تا مقصود را نهند و قوت دارند که با گفتاری
المنعوتی که بطریق جوابه زمین سلطان دین را که بر فرق قناعت بعد از این و در مجال امرای
بسیار که خود را درین باج و موافقی با سترهای اند جواب است که تا امکان پرداخت بعنوانی
کردانست و توانست که در اندیشه و چون ضعف بر دل زد و آورد و چون در مغربش و در حقیقت
خود در معارف و اخلاق نزد خود بل چه میسر و نیست هر چه توان کرد که در بار علم انبیا بلند بنی
است که این خاندان را در نهاده زیاده که کار و چون شرح شتیاق عبارتی و افنی در کارخانه
لوح و قلم نذر و ایام کار را می و جلوه و آباد مکتوبی که ظاهر و باطن همه اوست و حلاوت
و جمیع ظاهر و نصیب کلدسته بهارستان خلالت اعینه صحیفه شریفه حاجت صاحب
خانانی بخت رفیع منزلت و الله ترتیب بدست یاری ملل و درین ایام سال وادی حیرت
و حول نموده شام محبت مقام را معطر ساخت از پیش نهاد خاطر در جبهه و منبت بلند اعدا
رفت بود در آنچه میسر و درین و حصول مقاصد تائین آنکس ان بشهر در محله شرفه
فعل آید و در مقصود عالی و الله استغفار از دل خویش باید نمود و در این تعلق صورتی
معنوی حاصل نیاید کرد تا ترک اشتغال بعد از تجدیدی سالی صورت وجود ملل و با عظم
استغفار نکرد و معنی بقدان حکمت الهی که به حاجت بالفلسه مطارحه باید کرد که در
یا جهل سالی از صورت مال و در اشتغال نماند و بیوی گذشت نه در دنیا بقی و در زایل دنیا و نا
مشغول گشت معلوم که بعد ازین در جبهه و در محکم و در کلیم میسر خواهد بود و در صورت غیبت است
و بعد از این مقصود و الله بخیر و تم الامور و العلم است و در این صورت و اقبال
بنایند و در این معنی و اما مال و ملل و از رفیع و قدر میران و درستان با درشت و نا
و در مغرب و میران استعدا و در وقت و در این معنی و در این معنی و در این معنی و در این معنی
آن مستعد جامعیت نشانی نبوده و در این معنی و در این معنی و در این معنی و در این معنی
آنها می آید داشته که بزرگت تا بدست و در این معنی و در این معنی و در این معنی و در این معنی
کار رفت و آخری خبر و در احوال ممکنه و در این معنی و در این معنی و در این معنی و در این معنی

و این حال معذرت در برابر صوفیای این سودا بی سیارستان اعتبار را که در این سیارستان روزگار با سازگار
 در دارشقای غفلت و غفلت بحال خود شناسد و گذاردند و توجه باطن بمشال تقصیر ظاهر می نماید و در دنیا
 از مشغول معنوی مقتضای سیاق کلام صورت ارتقا پذیرفته بود این سجدان عالم معنی نیز با
 تمام التماس مطالبه شرح جامع مذکوره دارد و بیایا که روح دل حضرت منزل نقش بسته یک بیت
 مدی که در این حلیت گریه چندم بدیش از اجل از دوزی خبر خاست و عاقبت
 نصیب عجبی که بعد از ای نادیده فقر و مشهور رای می گرای نیامده که در روز
 عاقبت محمود در شهرهای دیگر است حکم الحیرت خاص اندک در طریقت بر چه بدیش است
 چیز است که اهل بعد که در شان عالیشان خانه کمال ادب صورت بسته نشسته است و علو
 زینت نیز نظیر پوست بقیه که استراحت ظاهر و جمیع باطن در بحالت پیش بدیش
 خواهد بود اگر چه بعضی نمایان بیکانه از معاد اندک ذات الطمانت و استیانت و رعایت
 بجهت بوده از داعیه ترک ترک و داعیه ملول شده باشند اما بجهت ملال طبع خود و اینان روزی
 روحانی اختیار نمیزان خود عقل عاشق بگوید که با آنکه آن یگانه زمانه دست از دنیا باز دارند
 اندر دست ازین باز نخواهد داشت و وضع مختار خواهند داشت عقل معده مگوید که در آنچه
 داین و مقصودش طبعی آنکه باشد مقرر گردد و آنچه مقرر گشت تمییز نموده عده
 جراین نیست که صحت و عاقبت و عاقبت نصیب و آنکه بسیار در حضرت او را بدید
 بیاد خود دارد و در حیرت موری و جمیع معنی شامل اقدار آید
 صمیمی طبع بعد از بدی و در خود خوانده سحر کار بر سر کار در شربت افزای نمیکند
 است و سر در میزان نظر کل احوال را که در استغفای خدمت حق برز و در
 بصورت لایم طور در حل بر مشغول با معاد و در هر ایام خود و دیگر مکتوب که تفصیل کیفیت
 احوال خواهد بود نموده از رسیدن جوانی نیز رسیدن افاقه و اقامت به سالها و سالها
 مکتوب امیر و در میان آن که در شربت رقیه دلتش از برق افزا کردید عطا

بر ذره پس که از مطلب اصلی خبر رسیده و پروه در جبهه شایسته نفس را میسر عاقل و دانا
که کام دل شیرین کند و روح را راحت بیا اندازد و نیکو حصول دنیا پیدا فاضل نیست که نتایج
نیکو نهد و تاثیر طبع سخن میبرد و مردم گردید و در تکرار آن بی اختیار زوئی و کیفیت دست
داد و هر از یاد آید سخن شناسانید و آنکه از وصول این دوستداران به شهر اظهار
خوشی می نمود بود و در یقین که در صوبی باعث از یاد او از معنوی شده باشد اگر چه
بیج که در دیار آنها مشرب اعتبارات و اخانات و معال بوررض را عارض بوده و بعضی
طال در کشته باشد لیکن دوستان میرا که محض نیازت ذاتیه متوجه اند خوشوقت خوانند
بود خاصه بی که این جمعیت و امنیت را با تو دید یافت و طبعی که زار در آن است
بدر فتنه محظوظ شده باشد که توانست تا با این ربابی شریف دل خود را برکت
سنگی بر باره آن شایسته صد کرد و بر نگینی چون بلبل تصویر یک رخ نه تین تا با آن بر نگینی
و بر روز بر نگینی این دو بیت را که در مولانا طبعش خاطر عزیز و دل عظیم بود و بالا
خدمت ذرات و الاضباب جامع مراتب و حال بر ازنده مسند دولت و اقبال
معروض داشت و الهام می نمود که اگر زار دانی طبع هم در همین مستقیم نتیجه از تنقیر نکر صاحب
مبصغه ظهور رسیده باشد تا کم نشینان حجتی رقم را با اعلام تکریر آن جولان خواهد داد و دست
عزیزه بر فکر غایبات و مرهم خوانند گوشت که درین پیام نیست زبان منافی شمع حقیقی
نوسه بر دست کرامت فرموده و از تحصیل درای حیلها مکن و الا غلبه بجای حاصل گشته
و دوست مطالب است و در تقدیری دست داده و قسمت نصیب شده است تا درم یاد
و خوش میگردانیم خوش میگردانیم جهان را که در آن کاشی این دانا بر جهان آباد روزگار نیست
که در این بام گذشته و رفته و در غنیمت خاطر حراز میباید که در این
در آنجا که نامش در مشغولات اینی و ادبی که از او را
بسته مولانا آنکه در زنده به تصنیفات مرسلان جهان و عاقله و کلمات انبیا می

نیز و میراست در لایه تشید بهانی اعتقاد و مودت و وسیله استحکام قوام اتحاد
موالفت الکاشنه بدین دست آور شرف شمع و در ایام بیاضیای و کثرت محبت
اقتصادی امارت و دیالت مرتبت اقبال و اجلال منزلت مکتب و معانی منقبت است
و شوکت رتبت خان عالیشان گردانیده می آید در نهنگهای که حاکم خلعت بود و مقتضای
تعارف تیم در دایره جود و شرف اخبار سرت اتار استقامت نزار و راج آن طراز کسوت
شوکت و اجلال بود و حصول محبت شمول از انرا بود که کار که رقم زده ملک محبت با
از راه و خود خالصت و یکتا و یار صحت یافت تاب شرف و یکسخت ابله بدیده بود و
ات ماحاط و مشرب باطن و ظاهر گشت و ترسیل رسد و چند شتر بار و حوزة کار
بجست شمول و یافت اتفاق افتاده و میرسد در تباطو معنوی شد و عصبانیت نهاد و
تجارب انبر بر فتنه میرسد سبب تشنگی است در اینجا که در نشا و عقلی و راحت این مصداق
در عوین و محسن طبایع اتفاق گزین آمده و رسیدن رفعت یافت که در الحی در مراتب معبد
و محبت افزای کتای دقت بر آن گفت موجب تاسیس بنیان یکجوشی گشته و مضبوط
شایان طبع و انچه شنای آلت که میبخت ابواب کائنات و دنیاهات مفتوح و در
طوبای آنجا و اطوار کار و مطلب و محظور خاطر خلعت مانع گردد باعث از دیار حواد و حوز
و فوایدی میگردیده باشد و القدر را باره اسباب خود و شان جنت آن موجب تفصیل
جد اگاه بدین معتد افلاک و فلک قیامت که بوسیله رسانیدن آن میبخت
که اینجند و است و باستعمال اخبار و علم می غفر میرسد باعث اجتماع و اتفاق میرسد
چون علم آمد و کوفت و شتاب و غیره که در کتب و طایف چون در سر و بیاضه از نواز و ران
باز و جوی که در طریقت و در کتب و کتب بقای که بر گاه بسیار غلو و غیبه است این که
مقتضای امور و در دست و در می را بر سر و بیاضه که در آن کتب و کتب و کتب
در نواز و طایفه و در علم اسلام و می حاضره که بکمال فاسد است اینست که
را از تاجیان ایشان که به تبار غزلی متعین بودند آورده و دست و بار گشته و نه فو که

(۱۲)

از حمد آن سود زنده نگارنده برادره غلامی پنهان شده بگوشته آمده اند نیم مایه آنها غیر حاکم
 گویان وضع کرده بحال دانسته اند از کجا سبیل گشت گذارتن چنین مردم بسیار عجب و
 دیگر واقعه طلبان فاش اندیشه منبوه باید که آمده و نیامده و پنهان شده و نمانده و انجاء و عا
 قبت انهم بدگیش را بدست آورده چنان تنبیه مالی و جانی و عقوبت و عجز و عجز از نمانند
 که دیگران نیز خجسته و عجز پذیرفته خیال انیقم راده محال بخاطر دارند تا باز کتاب و اقدم
 بران چه رسد و الله بر کرد و دشقاوت در دماغ به پیچید مصدر چنان اعتمادی و دوا نمائند
 نواید شد یقین که در تدارک مقدمه مذکور به پیچید خوانند گشتید که منفذ این راه مسدود شود
 و چنان هر کوشش بدیکر نوز و زنده باده چه نکارش زود گشت و به سبب با تدارک گشت

صریح و معنی فرا اندوخت پیشانی عقیدت را بحدیث عبادت مسمی کند از یک بزرگو
 بعد از ادای آن تسلیات مبارک باد و عید و در کمالی فتح عظیم بر اولیای عدالت
 و احیای سلطنت مبارک و تحت و غیره و خنده با و قبله کاه عظیم است که در کمال
 انعام و بزرگوکان و والد در کاه و داعیه انکس است و غلبه کاه آن بارگاه شهنشاه را بر هر
 تحت و دیرم داعیه انکس را که در کاه و ایام از یوم یکانه را با یاری مقابله با انکس را
 از زبان تحت بروی کاین و تربیت یافتگان آن در کاه ملک کاه و مقصد جنای
 میجا و غرض ما سر از دیدن آن انار بخودی و شبه کاری و اطوار ناسیجا و حق شناسی دیگر
 تواند از چون یاس ادا شد شاه حق شناس که برکت ذات اقدس و شخص مقصد
 بر سرع اعد و ملت محمدی پس از سال رونق از سر گرفته بر دهن رضای و رحمانی لازم
 و محکم است بر کاه که از جاده مستقیم اطاعت خلیفه خدا که فی الحقیقت طاعت
 تجا و زید را هم بیند از خود بیند و غره مکانها در شجره حال خود جسد بر چند معدن و کاه
 کفر کفران و با دانش عیال است که در حق ناشایسته در ممکن معدن خیزد و با دانش
 بنی آدم صورت ظهور گرفت و یافت دولت رفاه و راه ادب و ادب و ادب و ادب
 کشت از رطوبت بر که گسائی کند در طریق بر کرد و اندر وادی حیرت غریق
 برساند و با استقبال دولت اقبال انشور بر سر و قدم سر و قدم سر و قدم
 و الای سحای آن بخواند فی بدیضا یعنی لکارتش دست خورشید آسائی بکینه خورشید
 خداوند فرخ العالی و انت سعادت بیدی و سرا بیدر مدی اندوخت و جلال
 بعد از مدتی بر اندوخت و عز از اقبال خداوند عظیم و جلال را که توری و جلال
 سر و قدم است که در کاه و در کاه و در کاه و در کاه و در کاه و در کاه و در کاه
 عالم است که در کاه و در کاه و در کاه و در کاه و در کاه و در کاه و در کاه
 میان جنت و جنت و جنت و جنت و جنت و جنت و جنت و جنت و جنت و جنت و جنت
 انبار و در کاه و در کاه و در کاه و در کاه و در کاه و در کاه و در کاه و در کاه

هفت روز دنیا جنم بوسن میفران چنین سیاه و قلمه در نیا خط و صدویست آت
بر بار و کلا در آمدن تمام بسیار است غاز باز از نظر طفر اثر که معجزه اقبال عهد مال است
امیدوار است که بر او لیا بی دولت و احبای خلافت مبارک تجلیت با و نوا مرطابق آت
مقدمه شیر می خورد و هیچ جنوی محال که دانا ابد از تقدیم تیات لغاره لغوت و تیات
بر خواست ناسا مع کربل ایران و توران شود و نوشیدات حذر با نقل فرمان عالیشان
بانه در آن به تاج غری و عوز بند و ضحاک و ملتان و شمیر و غیره فرستاد که کوس طفر خند او زده و
پیر و مرشد حقیقه سلسله درین جملت زمان که نگاه نبود و کارزار و جنوبی دیا کر م است کاش
پیر علم نیز شریک این تردید میبود که بر نیروی اعانت اقبال و لاد اول و دولت و اول
سعادت خدمت کناری در کرد و وقت است امید اندازد که اندک اندکی جاد پار را
از شیر عیز از سپاه کرک و جانباری نیست و درین صلح و صلح خدمت می کرد اندک باعث رفاه
بادشاه دینی پناه که زید مرحت او لکه بندرج بیت کرد و دم در انعام با و نوا مرطابق آت
غاز فیروزی انجام از عطای شهنشاهی بسیار بخشش و از ان بخشش فرمان عالیشان
انجام نمیدارد و احدیان و دیگر اندازان در استقلال سر و در و صوبه وری گزین
شوق و ریافته بود از عادت مرید پروری و در پرده نوزی فرمان رفته بود که بر این
سعدان جهانی بعد از سلطنت عثمان رجب مجذبه در حوز سر او را کرد و در خدمت
انوار السیاف بادشاه جهان شاه سلسله انجمنده از حقیقت او قبل ازین عهد
کرده از فرار رنج و نفسی مرست چون بنده کار آمدنی و لایق التذیت است
یعنی که در این خیانت بادشاهانه خود را بدید که گزین بنده نامی چهارم شعبان و کاش
تجلیت با و نوا مرطابق آت و در دولت بر داشت و در اول بند کمال بر دیده مجتبه تیات
باز از دست کشیده بود که محسن فال بواسطت تا که سلسله علم علی خود دید
بدر و در خدمت خود کرد و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت
حقیقت تعیین با و نوا مرطابق آت و در خدمت و در خدمت و در خدمت و در خدمت

بسیار مقدر نموده و نظر بسیار بر این داشت که یک پسر اول در میان خان و دلاجر را بیکدیگر و تقاضای
دو در میان قیام خایا و دلاجر و روح الهی در میان قریب کر نشیند و بهر بنی قنای خایا
فوج فوج بکثرت تمام و هجوم عام فرار رسیدند و بسیار بود که یکت نهادند و همگامی نمایند
بر سر خط از هر محله شده برای تلک رسیده بود و در کشته بودند و جانهای بیکدیگر
بو قوت شیر محمد فرستاده با کتا نژاده نامدار چهار صد شصت و چهار جریه به نیا نیند در دیده
و در هنگام کار از بسیاری بجز کار خیمه بیشتر در پی نزار سوار میخوردند و در نزار سینه
مقبضه از رسیدنهای لشکر عظیم وجه در زمینداران کوشک خنده و غیره و اداک متعجبی شد که
مرتضی قلی سیه لاد و مرتضی قورچی بانی و سیه شین بلاغیر بانی و نظای علی حاکم اردبیل
و ساله و داق مقدم و دبیر بدایع حاکم تبریز و نظای علی مرزا از بانی حاکم نریت و عیالی
حاکم مار و جاق و محمد علی میرانش در روشن عیال حاکم خور و دوست قی تمانه را در تلک سبت
و محمد تمانه و از زمیندار چهارده سر در درین جنگ کشته شد و کشته شد و در بانی عیال
سیه شین بانی مرتضی خان قلی سیه لاد با تو تمانه و لشکر بلیش رسیدنهای کوشک و دوست
با وجود در نجف قلی میرا و بانی طعاری برای او تیار کرده بودند و اخورده بخورده اند و بسیار
اشای از کثرت عظیم اندیشیده مثل طبع خان را بدر آورده و بهر حیدر و نامدار
کشته و مجروح و زنی و زنی در غم و زنی ازین و نامدار و کبری بر نصف انداخته
بشد که نایره جنگ تیر و تفنگ شده نفر و کشت و تیر و کوب و نیند و در میدان رزم
بیشتر گرفت و در عین هنگام جان بسیار با و جان فانی غنیمت بود و در زور آورد و او
بما و در آن سیه لاد و سیه شین قریبانه و در عیال طمانه و ملا و توقف با حیات کشته خود
تیر و کشته و در مثل و در محبت کتری بیا و شد و در میان کشته و در نزار سینه
و در عیال کشته و در کشته و در نزار سینه و در نزار سینه و در نزار سینه
فوج و کشته و در نزار سینه و در نزار سینه و در نزار سینه و در نزار سینه
از نزار سینه و در نزار سینه و در نزار سینه و در نزار سینه و در نزار سینه

- پس با تفاوت و در راه داشت بمقتضای وقت خبر و بار مضاعف زنده
 و توکل بر کرم کار نموده قرار داد اگر نیز لغت نصیب می داد که بهت تدارک می یافت
 می توان کرد اگر نگاری ایام چه جای اندیشه پیر و نگاه یکدم به پیش رفت تا دور بخوابد
 بجهت کثرت اقبال عدو مال آمده مخالفان را در عرض ادبار و زیر ساحت جدا می کشید
 تنقی شد بر قیل میخند که گران و اکثر زنده می بای استو حاکم بجا نماند الا سر دار عالی
 رسید به صامت خان و رسید شاه علی بهار تلی در دوح اندک نیز ختم شد و شمشیر حمله کار است که
 زمین و نیکم استند اما کار العالیان رسیده نزد یک بود که بازی بر هم خود و غیرت جیاه
 و فرود است که شدشت که علم بر تان از اسد داری رود و سر از آن علاج نموده که خود را سپیدانه
 دلانند و شش گیری روزنامه بالکه تو بماند کل پیش بر اول است چپ نه بود
 سید فیروز و کل خود را باد و جوگی بر اول نموده به تکیه عنایت سبحانی و احانت اقبال صاحب
 با آیینان و جندی از سر بره و صند در آن در عنیم بشم رسید انداخت و بر ای که مردم
 نگر خطر از می باشد بودند در اندر زود و غایب شد و کار با سلمه کوتاه جمعی از سب
 و امانت و در جو قیام بران سید فیروز و دوا جانباری و خدمت گذری داد اگر می
 کار آمدند و زحمتهای بزرگ داشتند و از بنادر گاه و بسف برادر بهادر خان میوم و سید محمد
 و سید خضر و خدمت ترو و شایسته تقدیم رسانیدند با قدر دانی از خان و منصور و سایر
 رفعت خان و داد و آن که گاه و آنکه خبرهای مکرر بر سده و حقیقت بر شدت یک سکه و در
 بد مکان را بخانه و آن غلطایند و زیر برادر نیز مصدر خدمت جان فشانی کنند
 الله شایسته تمام کن عنیم مقابل خود به شست شده بود و قوی عظیم
 نمود و با اعانت شد و اعانت به عیدم کردید و به سبوم
 بر و بر پیشانیان شکست داشت و هم حاد بر سر کشید و بجا شد
 به نصرت اله

گرفت و ندوی به نجات جلوه پذیر شد بعد از آن شایعندوی نظریه را در نیز بار آورد
و تابستان و قیامت تیلان بدول غنیمت مقابل خود را بقلب برآورد و ملاحظه طرح مخالفت
برداشتند و در وقت استیلا نمود جانکه دو تیر بر وی انداختند و سوار وی او رسید و سوار
و شهباز نیزه داشت از چهار سو رفتند و محمد فرستادش جانهای نام خود و در سه چرخ
او در در شهادت یافت و در آن سنگ و بر تپه ریح و در و سنگ و در تن را به نور و بزرگ
و علامت شهباز را می در طبقه ای باور فیت بودند و در دست بد که در میان
خودی منصب کش بر سر و التماس است نمودن است نموده بکار آمد و در سیه طبع
نیز بهیچ نموده و آنچه ظاهر شد در بر التماس بارفان و ببار حال و بعد ترود شد و بیعت
بیعت قیام نموده نواز و اقبال باو شاه عدو که از نیم ظفر از رحم لوری تلک فرستاد
شاهشایی در دیده شکست مخالف افتاد و تا دو نیم کرده بندهای درگاه تعاقب و در
و تو بماند و بار عرابه در کل دست آمده جمع گیر از فرقه محذول العاقبت علف تیغ نیکو
گشت و در بستان و براق و طبل و علم بسیاری از طبقه بی نام و نشان شد و نماز آن
شکر هلام شد و کلاه سرب می نمود از سوار ای افتادگان مکرر او نیزه و در حال حصار تدار
گردیده و بعد از حصول چنین فتح عظیم چون ظلمت آمد بدین ایام بر روی
سجده شکر نواح حقیقه بر زبان نیاز سوره نقاره زنان بمنزله گاه بارگشت و غنیمت
بخت بر پای بخت خویش بر گشت بر تلک خود رسیده و تقی راست نازده نقاره نوبت
کمان ترشیده بکمان طبل سروری بندهای درگاه در باغ بنیر و در
بکار آید و مندر رفت و فتح و تقرب که بر فرد کاران و در این
در نصیب ایامی دولت آمد بدین شد امید و در دست که بر
در وقت باو در وقت باو در وقت باو در وقت باو در وقت باو
مستعدان

و اختصاص دست او بر نوزده بادشاهی میگشت و اگر با او بود وزیر عظمی و مدعی می
 صورت میکرد جنگ ترازو بود و شکر نگاری اقبال زیاده برین نبیاست که در دست
 گیسو کمر زده احوال مایه را برین را برین و برین ساخت طرز را برین را برین و در وضع برین
 بیادین بوضع معکوفان عصبیه اقبال رسیده باشد و در محاسبات کلان و الیا اقبال
 حق بر نگاه می آید که بقونین فخر را بر کریم میشد و کریم دانش علم افزایه ای را می داد
 برینان ترکی بر میگذاشتند و اگر شکست بخورد و از مکر جلی راه عقب تر نشافته
 خود را نمایان نمیکرد و چنانکه خطی که احمد خلیف بقطب العین بر خط رسیده نوشته و
 نقل آن بود: «فقد است ارسال کشته مصداق اینست است زنی اقبال و قدرت
 اجمالی که قطره بی سر و برگ و چنانکه موج و ذره میقد را در چنان اوج کرات
 فرود آمده بعد از سه روز در سر زنی و غمخور مقام نموده حسب الطلب بارش انداخته
 و الا که بر کج کرده فردا که آن سیوم شهر رمضان ادراک خدمت حاضر
 نامدار نموده حقیقت را عرض داشت کرده بودند تا حال که ششم ماه مذکور منظر ظفر
 از منظر ملاحت ایجا شده ظاهر گشت که غم داشت در راه رفتند و اوج
 دید که بتکرار بوجی میسر شد و در سر بارش در درین زمان و در
 سیر که حجت تمام در الیش زانی و زمانست و فرخنده وقت میرایش کون و مکان
 صلیب افند و در توش فرخنده کی جگر منست مانوس میشد و در احوال عالم خرم
 چونیک اطلاع مسرت احاطه بر سرش میباشست چش و زن
 و دریم خبر امیر سارکبا و در صفت کتابت نزدی بر صفت
 طبعان تقدیر ماه و در در طبعان و در در طبعان
 اینار و صفان فرستاده بنایان
 رفت تا که این در برینان غلط

مازنیان بخوای این ربانی از تباطید بداند و دانشی که دولت علم عظم دارند
کجای تلک بوزن او کم دارند از فوط بزرگای تبحر دانش کرده در یک طبعش اگر دو عالم
فردی که وجود بر ذره هسته دو البسته نور خورشید اقبال این خلافت از امانت
ایده ای از تعالی است بتقدیم این تنبیهات عیونیت بجا آورده معروضه دارد
که عیاد مست نیاید که عبارت از عید بر عید و جشن بر جشن است بر و کیا دولت
ایده عین مبارک حجت باورده برساند که نصرت خان حسب ظلم حاکم طاع عالم
مطیع و رباب معوض حقیقت شکست و شکست عبارت عقد الخلافت از یکبار
الامداد که در پیچیدگی مد و واقع است نوشته که بنده در گاه ملاضنه نماید از حجاب
برود و خفته اش از نظر شرف گذشته هر طوطی که بسند مقدس کرد و در یکبار خانی
آن حکم و الا شرف عید و در خواند یافت و الم و طبقه بالانش کسور و فو و نیز بر تپا
پایان بحال گذشته طبقه بالا منهدم کردند بادت و جهان ستا چون حقیقت
مذکور و رسید شکست و یخت بسیار یافته بر فوج حجت بریت خرج شود حال و
مجموع است اندر طبع و تاریخ عبارت کشیده در سالک و نهج آن حکم مقدس که
مخافه و امید یافت و زمان پذیر است از حجاب خدمت بر غلام
و رابط عیونیت و بنده و نالیف بندیت و برستند یکبار آورد و برستاد
و خلافت معبر و معتقد و عینه و دانش و عید میسر اند که در دو بار
از اسب بتقدیم اگر است به ابر حجت سلطان
و سایر و بی سانه که برای احوال و کلمات که از این سوره
و ۱۰۱ را عید و سوره سوره سوره سوره سوره سوره
و در آن فو که عید

خاسته شده محزون و مغضوب اندر دانات و دینا دانات گردیده و دست نواز
 بر سر دوش کشیده نگران مرا هم باورنایان در جاس تفتحات شده و از پنجه عورت
 زبانی جو نیاز نزارش نمیناید در رسیدن عافیت تجلی یافته سر کار ایو خانه زار دل
 رگها به پیر غلام حب الحکم حضرت پیر و بادشاه نوشته بود عیالیت است بر کار
 پندیده اگر در آید ای مردم عبودیت خداوند عقلت میکند عیالیت خداوند
 در نوازی پرورده لغت و بیعتش آور و رحمت کرم خود را کار میباید لیکن
 پیر و رنده و پیر روشن دل عافی غیر نیکو روشن است
 یک کرم در رابط عبودیت و بنیک و وظایف فدویت و برستندگی و در ره روشن
 است و بای بار سر خلافت در معتکفان عتبه اورنگ علقن نظیر سر
 دین شکفته نکام فاذل آغاز نصرت انجام کرم سام زبانی و زمان در صحت
 حسن است مبارک شازده شازده و با حرم مکان و لیکن زنده مکن و نور
 مبارک حسن مقدس سقرین و از ان نصارت و نواز و در حرم اسود و از نور
 و رختنده و نور با خلعت خاصه باین بزم امیر است نزارش و انوار پیر روشن
 سر با لب کشیده و در حرم سعاد و کماله دارت و معید نکارش سنج و در
 جوار طلیع در زلف غلام پیر و زنده نوازی خداوند حقیقت و عیال
 و الله کرم کار نواز عیالیت و عیالیت و عیالیت و عیالیت
 در عیالیت ساری مقدس است از اراط پیر و در
 در عیالیت ساری مقدس است از اراط پیر و در
 اینها آید باین ساری و عیالیت و عیالیت
 عیالیت و عیالیت و عیالیت و عیالیت

[illegible]

در این قصه که در پیشگاه پادشاه در وقتیکه برای مذکور در مجمع مردم اهل آن خود که
 در زمان سوری و داود خان در راجه رایش که برای تاخت چندین بار بقصد برسم
 زدن مورجان رانده آمدن خودیم اهل الشکر اصفهان آواره و مستعد و نیتیم که اگر می آمدیم
 رستم براه را چنگ بسیار سخت و دشوار بود و خلاصه مطلب نام احمد و من آنکه چون از
 کتاب نژاد آن محاوره قلعه دفع شدن پنج مریح و یک لشکر و تاخت و تاراج اول که
 از سوری افواج نفوذ امواج و تفوق نشد از جمعیت و ارم آورده چیز نشد
 که در این فرصت انتری از سواران او را بعد و قول طلبیده بناحیست و علوم
 فحاشات ده پانزده و ده بیست زیاده قرار بر تخریب و نقد خزان و مسلک با نایا
 و گاه مسلک ساخته و با قصد پیاده معرفت که سوار نیز از جهانی طه بسته روز
 برود در حد اساطین جمعیت او لشکرش داشت صورت حال او را بر مینو
 و یافت و سرانجام کار خود بدوش در رانده اول آنکه رجوع مقاصد بنده و در
 نحوه آنکان جان بخشی و وطن بکنند که در بر وجهی عمل افتد چه بنده ازین و الا این مای
 بر دافعه بر حنی تلکون عامل خالی از با و گذارنده و بر ستون و در آن مخالفت و در
 که در از جواسیس متشی بر رسیده که عادل خالی که متنی چندین حال تلکون و در است
 او نیز اظهار در تخریب و در لایه گاه غمزه و در باطن بر کونه اعانت و ادای یک
 که قرار داده و در از خود و آنکه کن زکر و میگذارد که زکر و اوشای و قصد و
 باد شاه عالم پناه شکست پس از طلبه ترین چهار بر بر و فیه و به به قدر
 چنین رسیده که احوال انوار سلطان ناصر و سلطان
 اگر چه کار در شب کار و نیست بعد مال چند از
 شود و بران و در و از زمان

مرشد یوای قدر بطریق اخفا رسیده که درش مدعا و در وی آینه نمود و خود را در
که بوی ساینده جوایز خفای داده که در اصل از جناب طایف و توریج حرف و سخن نذر
و بنده از بیستی خود غنی شود و مصدر کلام شد اگر بی سلاح بآبائی جوایز عفو نبرد
خواهد در آگاهی غنیش و موافقت کند درگاه و لای غنی بر است شاید که بجز
آید غیر مستعدت مذکور رفت پس آورد که بآن طرز بر خود نبسته شده و خود
داد که بعد از برش محسوب نیست باز التماس خود که اگر قبول دهم بر ملا میخورد
بطریق اخفا در میان آید که نگه بر آن نموده توان آمد نظر بر صلاه کار عبودیت بآن
غایت است که این آیین که اگر کسی آمدن خود بیست احکام مطاع را بجا آید
مشق عفو غنایت بخشد که دید و لای است بخانه خواهد رسیده بعد از آن نیز آزاد
بیم بقتد بر این مذکور نذر او رفته مفتاح مذکور بر یک روز گذشته که بنده
سریه آن نشسته بود و خبر آورد که او به همانا وضع بخش برین و طایر بسیار با آبی
نزد یک سیه که نزد بزرگای او میراج منی بر باد و کربان کجوا بیست نه در ستاد
کفایت بر نگارد که بر قبولی مع قلاع رضا نموده باشد بیاید و الله بار او بعد از استماع
چند و آنچه که در زبانه در آمده ام قلاع بسیاری داخل مالک خود و خواهد گشت
این را که بر طاقت فتنه نارسیده آمده تا سر در دونه جانی بیک گشته را در ستاد
در برین که طلبید سخن از رسیدنش برود و در آنجا خانه زاد و محلی که بنده
مقام بیست نه در بزرگواران و در آنجا که در قلاع که با فضل مفتوح و صحنه
نزد شده از وی آتش جدا و قتال از میان نا بماند بود
بیم خدنگش و کوه بر سر نموده سیه بکشت که باین
بشیشه شد و در دست است

رسد نیا آن غلبه تیج سیرین خواندند بر یاکین کش قلوبات و دیگر بسیار است انجا
محموران در خواست نمایند تا بران غاری بیک را با که از نزد دیر غان و خانه زد و در
که قلوب است و شده متعین از او اگر زنده تفصیل در آمدن مردم با کسی و قلوب و بر آمدن
توفیقان او افراد و تاج به بر سر شرف خواهد رسید و بعد از آن سیوار برای آقا میر
و در آن زمانه حوچای داد بر خاست و به پیغام گذاری صورت سنگه بجو اهدا و در
نشینت رو و بدل حاصله بمیان آید تا نصف شب سوال جواب و الحاح از جانب او در پیش
بوده بنده درگاه و الابدان یک قلوبه را چو نمیشد رفت و رفت پس از گفت و گفت
بیا ای برین طریق معر کردید که نیست و کس قلوبه کلان و حور در از بجهد یک
ه که است و باز ده دیگر که جمع کاغذی بآن یک لکده مور و میگرد قصه
فرق مبارک مشروط بخدمت و دو تخوی با و مقرر شد سیوای این ملتای او در میان
آوردده مودع میبارد و غلطی او را قول آنکه در بخدمت عقل مال اندیش بشنم
و درین گناه بیست سیر و دو ام روی نزارم که سعادت حضور نصیب نمی آید
بر خود و خود را به بندگی و غلامی میفروشم عصبه بجزاری بدار و در دست
سرواز شود و جا که پیش میبرد از در پیش ما به جادویان عظام نتواند و قتل آدم
او بکشته و حضرت حاضر شد و من بر تقصیر از منصبی که می صاف و مانده تا
بستم کردن عبودیت و زلفه زنت آری بر زدم و بلون این اصلا در کردن
انداخته بر خاک در یک زمین خدمت آیدین شما بلاقه فقیه بکارم و در خدمت
حامله غان که تلکون میباید بر اصل حال که در پیش من است و حد که از
کلمات که حصول جمع مذکورین بعد از این علامت و خبر بدعت است و در
نفاذ نماید اگر یک وقت حکم صا به خبر میباید عز از تعارض

باور افراشته و مناجات کلامی که چون که ملک بطریق قطری بر آن ادا نماید یکشنبه باور بسیار
 قبول دارد و جمله شیعیان سلامت و در عین وقت فرزند و معطلی بخواستن و در بسیار یکشنبه
 و او پس از آنکه خطبه نماز خوانده و رخصت بود و با وجود عهد و قول باطن و لندن او باطن
 طاقی از حاکم که بخت میخورد اول آنکه مرزبانان قمار این و ایت تا که رنگی و عهدی
 بنده درگاه که مانند سد کنند و برادر بان بنای این و دولت برقرار است و غلامی که در
 و نایب آنجا خبر معتبر میمانند که او در وقت رده اند شدن در اینجا انتقام خانه و ملک
 آنجا نان خود آورده بود که بر تقدیری که او را بر نایب آنجا نگذاشته اند آن خود او را معدوم
 نگذاشته بود. ممکن است در نگاه نخست خانه جمیع تمام می آید و در وقت بر و در وقت
 در زمان نخست و مناجات ادوات روز و دیگر بری که در استان قلع میزند و در وقت
 در اقله شجره کسی فرستاده که او را گذارند بنده بر اقله همان سنگ و نشت که در آن زمان
 در اقله جمعیت بسیار نمایان نماید که رفته رفته می شود و دیگر کسی دیگر برای قلع
 و غیره که چهار قلع دیگر بوده که محقرین یکدیگر در کمال استحکام و ارتفاع قائم از متعین
 خدوی بقدر دینان تمجست که برود و در از سر زبانی رسیده قلع میزند و در وقت
 بیاید و برای قلع کند بر ظاهر خود که پس از رخصت و از آن سنگ نوره بر آید که
 برود و در از فرستاده که در خالی کردن قلع و دیگر انجام نماید ششم شهر مذکور
 خسته نگارند مردم بر آن و متوقف عهد نه بزره رده را اینکه بر قبیل رجه
 رده نژاد بر خالی از آنجا که در آن فرستاده و هم بر نفاقت کبر سنگ خانه را از اقله قلع
 و در وقت رخصت برای سر بایا و رسیدن این عمل انجام شد و در این زمان
 بنده در دهان رده عازم مقصود که در میان بعل اندر عرش خود را از
 چهارم شعبان المظفر
 باور افراشته و مناجات کلامی که چون که ملک بطریق قطری بر آن ادا نماید یکشنبه باور بسیار

معه از روی مزاجها بر در سر دو جهان نفقه و مهر با فرموده آخر بدین خیم نشسته اند
در خلوت محض از جانب خدا بانی عبادت الهی نمود که حجابی مانع و تیری نیست ایضا
برین عیش و کد بدل ظلیل و سایر نیل ایقیم با دانه حق آگاه که حرف زفات مبارک
آنحضرت و در حق شناسی و نبردان برینج و وظایف عبادات و در ذات ملک عبادت
و ممالک ایلا و معدست پیروی و جهان کنی و حفظ جمیع مدارج با دانی و متعذر قائل
است بر سه سلسله طین روزگار و خوانین و در هر یک فرمان روا یا مال عالم رضا مندی آن غفر
عزیز بر ابراهیم و دیرکات و نبوی و آخری میدانند و نبریدت بشوند و شمول مقامات
و در حجت هسته نگرانی عطیة یزیدی لازم دانسته که میری از جاده در حجتی تفکس
تجاوز ننمایند و یوا که گفتند فی اوقات حسینی است و دقیقه از باقی میزد برین
فرمودیم که از است و در باب حجتی خانی بنز الهی کرد که به کار آمدنی و الا در
ماه است میریانی میفرموده باشند قبول نمودند و حجت گذارش بعضی مقدمات مترا
عطف سکتان از رفیع از جانب خود آنچه بایست گفت گفته او خانه زاد و در
فرمان برادر و محل اعتماد است خاطر ما که کل الوجوه عیشید بموجب علم اقدس
زیاده نبرد که روزی ده وقتانکه و در مقسم شعبان رخصت شده عالم لطلب
گشت درین معطل سه روز بالفعل مذکر تقریب طلوع و حقیقته همان ذریع
عرضه است نمودن سبب بلیه بایست قبله دایه دو جهانی و برین شد جا و دانی برفق
و از بی خصوص این بر قلم بایست که بسط با ذکر نایست و زورت و مدعی
و در باب دیگری در اینجا در سر کار منظور نشود است از نادر و در هر حقیقت
و اخبار طلوع و اندر و در است و از این خود که حکم کنند و بایستی که در
بر در سر و در این الاعتراف است و تادیه بایست که در این و
میرین است که حاکم سرداری لازم و در سوا است بایست که در این و

ایرالدرا حدیثی است که میگوید که هرگاه کسی که در دنیا و آخرت
نورافزاران و بازخواست است و طاعتها و عمل و لعب و لذت و تعلق بمقتضایان دنیا
بنده حضرت اوزنک با او درود برای صورت بر و طلب اصحاب طلب از هر چه بر خاسته
باید رفت و بطریق مقتضایان کار از پیش برود و در آن کار که بر حقیقت خدمت و جمعیت مردم
مطلوب است میداند که با هر کس چه نوع سلوک باید اختیار کرد و رسانیدن نفع و ضرر بآنها
و بادشاه زاده عالم و عالیشان خود و مآب جمعی معالیه اندر هر که متکفل آن است خواهد شد
موانع حکم شرف اندک در خدمت ایشان عرض شد و خواندند و از این صورت الکی میروی
است که اگر موانع مرضی مقدس علی به اختیار غیر تمیز بین کار و تقیایان و در زمان موقوف در امتحان
اقطاع مطالبه بر خدمت و جمعیت هر کدام از متول داران دکن و غایر و نفع و ضرر
که تعلق بمقتضایان مطرور دارد و بعد وی متعلق شود و سر رشته چاکر و مطالبه تقیایان
و بر کلمات که درین صورت منصوبه قابل نخواهد جایگزین مندرگترین رسیده بدین
که تعلق یافته بدایت و ارث و میر و در شد و همانان است راجع بنقصانی مال با و
نخواهد شد و هر چه در حساب عمل خواهد بود و ملازمت موقوف موقوف مقدس معلی خوانند که و باید
و تقیایان آن که نیک بد خود را با اختیار کردن دانسته و کار خدمت قرار موقوفی را خواهند
و در صورت مطلبی که کار و بادشاهی ندارد و اگر انجمن مطالبه رضای شرف
خاسته و قدر کافیست که آن الکی معلی است و رسیدن آن مردم واقف شوند که در هر صورت
و حواله و دیگر کسی اختیار نماید که باید شود و بدایت کرد و بوجه خدمت و در مردم
کرد و قدر که منفعت نامست و ماضی و ملازمی می باشد و باید که در کارگاه خود و مردم
واقف حال میکند و در این باب و در کار است که در این باب و در کار است که در این باب
بسیار راجع است و جمعیت و ماضی است و در این باب و در کار است که در این باب
منفع و نفعی بود و در میان است بالکلیه و در این باب و در کار است که در این باب

[illegible]

بر روی او رسیده و عساکر نظر بر صفت و قوت مندرج و شکوب بودن عاودن و سوار ایست
غریب نشاء جور مقرر شد و نایباً محاوره قلمه بر نذر اتفاق افتاد که آنرا استیلا
اقبال بالادست زد و مفتوح و مسخر کرد و بر فرمان باینده نامجا از دو تالاب جوئی رسید و بایست
در سیم و چینی مذکور که از قیام دارد و دودخان با فوجی که مقرر شده خدمت تاخت
و مسوکی بجای آورد و این غلام را حجت المقدور همه جای باید رسید و طایفه خود در نیست
اگر نبرد خیل و غیره نیز در ملاوقت میکرد و فوج حولی که دیگر محتاج نبود که با آنها
تمام در اینجا اقامت نماید بایستی فرستاد و آن خود درین ملت فرصت تبعذ و برسان
رسید غللت نیز درین ایام برسات برای این مردم جفت و در دست بود و بایست
ازین وجوه و موقوفات آئینده گذاشت امید و در رهت که در اوایل برزید تمام بایش فکر
احیان آن خود و خدمت نماید تا وقت که عمر مدود و تیره روزگار از آن طرف ظاهر شود
در کربه غفلت نموده است اگر بر وقت و مقام همانا و غزوات و سوار
حصید آباد ناگهانی بر ندادن مقهور و قهرمانی برسد غنیمت فراوان بدست می افتد
و سزای شایسته در کنار روزگارش بایست می آید و در باتلنگ کینه عاودن و سوار
باطن کینه خدایگان شفته دان که بر حیدر بنده درگاه بر گشت شاکر و کایستادگان و گدایان
به عاودن کینه با تفاوت بر زبان خارامی رنگارنگ است از آن رفقه تفصیل
طریق اجمال آنکه چو ملا عزم مقدما ترقب از تربیت انگیز بایستند مفسد
خود فرستادند و در خلاصه آنکه بر زبان برداری ثابت قدم
و در دین و جان بماند و در سیم منیر که بر پیشانی بایست و سیم منیر شود و سکار
سوزنی بر روی گزین تلک که کن بایست منیر ستم را تمامی و یکبار که بنام سوار در عبده
ازین و ظاهر است و جمیع در میان و طایفه
نیز در نا بایست ازین و در زبان مفسد
بیاختار تفاوت بعد از این

است تا گردار اول اکر فرستادن هیچ برای ملوکین بیاین قلوب و خلق و در ملکون کادیا
کجا و اگر خطا نظر از طرف جمعیت خود و مدبایان میکنند تا آنکه توسط فرستادی و
نرسانی بر درباری مشغول عنایات بادشاهی هستند بلکه سها مومن و معصومان است و اولاد
اینها و همه برابر اینها چه می توان کرد و آنها سها می خورند و بیستش برادر و برادر
چگونه مقبول و معقول تواند بود اگر ملکون بیجا بر او نماند تصرف شمرنت و اعانت
که پیش از بنده مای درگاه کشیده باشند تا دیده و در دست شما نشاندند میسر و اگر نه
هر چه امروز در تصرف آن مقصور است از هر که باشد تعلقی مالک نمی رسد و در لغابت ایجا
و تهر رفته میشود و بعد تغییر اسم می نماید و این داد می سمع و نمیکرد و حرف تانه سردال بسیار
ولی مرقع است بر خردن امروز با سواکی نگفت اندوز اقرار صحیح و اعتراف می است
تلاهل با و موافقت نمیدرس در صورت اتفاق با مخالف درگاه عالم براه شریط اعلام
سند نمائند این راستی در شفقاری این است که از اندیشه تباد و فکر کوتاه باز آمده
خدمت و دولتجوی باستانی تقدیم میسند که هنوز در تلافی و تدارک است و الا
کسی که بعد از عقل دور اندیش دارد و از آن احوال خبر ندارد بود و قبله و کعبه حقیقی
در بی عقا و نادانی و اتفاق بنده ای عالیشان بان مغضوب و غضب بی درانی به غلبه
نمست لیکن چون نکر غیر و دنیا بر سر هم دیگرست معلومید که یکبار یکسخت میرد
ت و اگر در دلد و لا خود با رسیدن حرات منور در اینجا کاشته و حیات
و کونندت را که در ملک منور و درگاه ملک بای از بر خیزد و اگر خود نبرد
عاد و خان و ستار و مقدسات فیکورن ناشی و در با حاکم در پیش بینان نمود
و مکتوبی که میسر در دست نقل ابو الافزیت و کما ملک بارگاه در انداز
و در ملک تر با
فرستاده و حجت
مردم با حاکم
مردم با حاکم

و کجا نشوید. کتاب سال و الا که داد خواب بر خود صد و شصت جلد به نام مختار خان
جمع و جمع خان بر طبق التماس بنده باعث سرافرازی گردیده و مقدر شدن اختیار
جمع معاملات سپاه فیروزی به بنده درگاه در عایت غایت بادشاه و مرصع
ظلال ای پست از رسیدن نایب فتح خان و سر رشته کاغذ و بنیادین می که حکم شریف
پیرست حقیقت بوضوح می نماید و بدینجه مامور گردید و بعد از آن
بادشاه زاده و الا که در خبر خود اندوخت و درین علم خیر مستقلال کار و ای که بعد
اینکه و الا حاصل شد مطلبی نرارد و پیوسته زردگاه محبت الدعوات منست نیاید که
باین روی نمایدات شایسته ای اقبال زودین مردود نیست و نالید شود و جمع
این محبت و اقبال دولت حواریان صورت گیرد و بادشاه عالم ملکه جوان و سر
شایسته بمحضات را بگوید و غیره که ممکن و ما و ای این مقهورست بچندین معاصرت
بود است که عالیشان و تحقیق بر برای العین مشاهده کنند که تمام آنکه خطر از و
تلاطم مطیع نیست و احوال نفرت از برای کارهای دیگر نیز مستعد و آماده است
در بنده و قیام و تاخت و تار مردم زرد و سفید میشوند و عیال و رفقای اولاد
کای سون نزدیکان فانیان تا قبل ازین مردم و تاخت ملک دشتی آمدند و حال
بنده ای درگاه متعلقه او رفته تاخت بکرده باشند و فرصت ندیده که
جمع تواند شد و این بدو است آن مقهور که در حال فرسای حوام و صجل
گردیده و بنده حاضر در آن مکان و در آنجا است و دیگر سربازان
نزدیک صحرای ریاده و بلوکی و دیگر و پیوسته که در آنجا
نزدیک زارهای تاخت و تار است و در آنجا
غایت ای و اقبال بادشاه

[illegible]

سیر غلام محمد دم زد و یکی واقف نشود و عزت نباشد
 سیر سیدام که ز مبارکی آراستیم جمیع اهل سعادت و پیش دوزن مبارک خاقان
 حق شناس علم را و نیایم که وقایع اعتبار را از سر بریم رسیده و چشم جهان روشن
 و باطل دوران کلاه کشته نزدیکی سعادت آتش ساعد جهان و جهانیان را تهرات
 کرانیده و زیورستان بر پیرستان افکند زین بهجت تراز آسمان بر آسمان اندر آید
 کلاه کترین خان را و آن سکا و جده شیر سائیده مستحق انت که در ایام سلطنت
 ابد چونیم برین خط عید بر عید و سرت بر سرت شامی لالی کا و انام کرد اندر
 خلعت در روز زمان و خلعت میماند که در عید رجب روز مبارک کینه عید بود
 و عظمی و الله شورش لاج الطور سوزن بر خاد خاص بدینضا و خراسان جان
 بحسبیت اقباس ندای هر حرف و زبانی لباس باد با خلعت خاصه زمستانی مطر ز طوفان
 نوازش خاقانی سرو پوشش ارادت سعادت تازه و بروش عقیدت کرات
 یی اندر انداخت و میان عقیدت علایز زبان نیایش خداوند برافروخت و دم
 شمره و کور از آب نر بر عید و عید بیوج عازم مطلب است و بیام در موقوف
 در حق نیست ان الله المستعالی پس از در یافت ملازمت با دین نراده جهان
 زیاده بر شرف و مقام نکرده اقباس کمال پس جوهر رسیده بعد از آن
 زبان بر سر زبان هر چه بجزای ابد عرض شد خوارید خود آبادی و ذراعت فرستاده
 سوزی و زبانی تا ناله بسیار جویب است و عیشی است که محسوسه و سوزان
 گفت با دین و عالم قبا که اولی است بخاک مقدس به با عت بر نعم
 و از سکا است و در
 برکت از زمان

مردم نیز خدمت سال در پیش آن که اندیش نشان می دهد و در سیدان انجاء و حقیر رسید
برادر او بیان را همراه تر نیز بر سر قدش خصلت کرد بر حکم مقدس گاه که اندک در پیش
سایه ی قوت است از پیش بر سر دلاله در باب الحاصل خواند نمود با حکم شریف و حد و یابد
که وقت نوشته بطلب از سید با توقف خود از خود روی رسانید و در پیش
می ماند که دستور لامع الطور که فاضل الان بقدری تحریر و در سیه نظیر دستان و در
اشکبارش نیز خانه اقبال می تواند بر سر و مرشد بریدان اراست نشان بود بر سر و سباید
رود و بر تو و هر که از اول صعود بر سر خودی انداخت و در عقیدت بفرقان و
با اخلاص از روی غلام نوازی و لذت و غریب پروری حکم جامع طایع شرف
ارتقاء یافت که به بنمید که در سیر و اعتناء حکام در برابر معال اندیشی نموده و
استیصال استحقاق از در عمل ارد با دشا به بریدان در مشرب با دستان سلامت میرد
به علم اصدق خوار و دلاله در گاه عالم پناه است وجود و در پیش بنوطه مبسوطه
و نوازش با دستان قهر و گاه از مرصه در غنیمت که در سیرانی حقیقت نیک بر آید و در
به همه ظهور در آید از فیض تعلیم و ارشاد دار نگار آلمان خواهد بود و در شب و روز
یک لحظه از اشتغال خدایت که بدین نام و است در جهت نام نداد و امید که بنیای
در باب الحمد و اعانت و اقبال خلیف حضرت محمود آن مرد و زود دست اصل
خاست و ناله کرد و در سلامت می رساند که نیست و چهارم از بقعه بود
در کمر است محمود و در پیش لامع الطور که سیر را نشانه ای روحی
نام علم سیرا به قدر و سباید که در روح
خاصه حضرت زین که در
جای اطلاع انوار فیض است
نویسند و یا که

[illegible]

خلیج کرد اینده ام او نیز در وقت آنچه لازم
 مردم را معطل و بیکار کند کثرت کارها را
 روزنامه ای که روز افزون گریزی در آن در عالم گیریا و جهان را بر پایه ای
 لوحه و در دین چشم روزگار دیده و نه گوش کردن شنیده غم را بر سر راه
 کجا تواند رسید بر غلام که در شاگردی کثرتی را فخرترین است اگر بطریق درست
 و ارشاد را ندانند اشتداد حقیقی مصدر کارهای تواند شد کمال خود را در آن نمیدانند
 و اینکه خود را و مردم را معطل و بیکار کند از امکان ندارد و در موسم برسات این بار
 که آبهای حوز و سیلابهای بی نام و نشان حکم در یکایک آن بهم میرساند تا جای از بار
 که در جبهه رسد و تر و درودین ممکن نمردم را برای طلب آسمانی ارتفاع امیدم در
 بعضی غنای بی برای بیکان خدمت ساخته چنانچه شش قلو عده که اگر نشسته
 تا یک مدتی قسم بارش نمیشد برای بر یکی از آنها یک کلاه می بایست به جوف در آید
 و دیگر تا کعبه بر تانگه میکنند و محبت از پروردگار حقیقی بچه میخواهد یعنی است که
 در حقیق و موافق مرغی شرف آید و بعد از آن که در آنجا
 فراتر میسازد که فرمان غالب از طرفه و آن بطرفی فتح و فزونی و فتح و فتح
 و به برتری و شرف بود و ظاهر آنکه و به بنات فتح و نصرت گوش عالم و عالم
 را شایسته و آنرا محبت سپرد گردانید حصول چنان فتح عظیم که عوالمی را محبت
 و وفات روزگار را بر سر است و از تمام راست از اقبال از عظم و طلال
 خود از آن طالع است و آنرا بر ریاضت آید که تواند بود و در میان آن
 حیات و در آنجا
 و در آنجا
 و در آنجا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

را که در حالت مردم کار کار آمدنی و مکررات
 و در این تفریق و در غیر این تفریق
 سیر انقیاد داشت اگر تفریق نایا اطلاع او را بر حجت محورت بدیدید انست جلوه میکند
 برای آن این نیست تلو پستریا و چند قلو او یا تر لکن در آن نگاه بر این نیست
 اندر این که اگر بگویم او قلو و نیز خود می طلبد او با و این متفق بر کبر دیده و اگر در این طلبد
 و یا دیگر ملک خود میجو خود شست استخوانی بیش نبود چون بدست آوردن تلمی که
 بدست آمده بدون رخصتی بطول می کشد لکن اطلاع دولت در آن دیده که پس از آن
 و تفریق در زده تلو چندان و تلو نیست در نگاه داشت تلو دایت ملک است در یک
 شلو با تعلق جابریان هرگاه بیاور تفریق لیا ا دولت تابه در آمد که یک از میان
 غیر از نظر بدین که تالیش در تالت او چندان که کشید که او را تارگاه عظمی و اعظمی
 کمال فکر که از اختیار بیرون نیست مطلبی بر نقد بدست که غلظت او خانه را در آن
 پشت در پشت که از خاک اری و غلظت اری محسوس و انبیا جنبه خود و اندر حقیقت از دقایق
 دولت خودی با تالی غریبی می کشد از سر جناح آن دانا یار روزگار که خلوت و در تالی
 این سلطنت ابد بنیام بطریق ارشاد کم از روی استعداد و در بردارند حقیقت
 بسین اعتقاد علامان خود و یا خاصه بی غلام که نواخت و از خاک برود و یا
 کسب آن خود و در هر چه است یکو و طبع اندر حاصل که جان و مال و تفریق و یا
 کار و دشت نای است و در هر چه است یکو و طبع اندر حاصل که جان و مال و تفریق و یا
 حقیقت در دشت نای است و در هر چه است یکو و طبع اندر حاصل که جان و مال و تفریق و یا
 حقیقت در دشت نای است و در هر چه است یکو و طبع اندر حاصل که جان و مال و تفریق و یا

(۱۲۱)

[illegible]

در این سفر از روی امانت و بی اعتمادی
 و از اجور کارم اخلاق تمیز و ماه محبت
 عمده اما جبر کرام سلاطین نظام تقاضای خلدان غرور و غلبه مضاره و در دما از خبر اخلاقی
 باز در نهایت غایب مانا عاطفت حضرت ظل سبحانی فی الزمان بعد از این تمام
 فوری بهار مدوت و اتحاد کشف و خاطر میخیزد و میسر و غیر اخلاقیات پیرا گردانیده
 می آید که برای فهمیدن این کارها صحیفه مرافت با در رابطیت و شرف ساعات و در
 حصول بریریت و انشراح خاطر و ارتجاج باطن را متکفل گشت آنچه از رسوخ دم و ثبوت قدم بر
 عماره فراق بر داری و الله درگاه سلاطین سجده گاه که در دران براه و فراق فکشت
 بگذرد و درون طریق خلاف موافقانش بگذرد و در این طریق غایب میسر و در قیوم
 در کوه ترغارت قدوه محو و ان عقیدت شمیم طلاء حرم مکرم بود و بار بار از اطلاع دارند
 نیاید و در جواب استماع و غمره فکر طلاع استخراج که سود حاصل و شود مال عقل و نقل و حرکت نیست
 میان بود که زبان قلم و قلم زبان که از رشتن و کارش میبرد و گشت از روی توفیق نیست باور که
 نا احوال میوند کرد و در سرشت قول الفعل یکسانی پذیرد و بهیچ امر با تفریر صدق و پیر بر
 بیاد جماعت استگاه محمد برانیم و قدوه شهاب گردید بدست که از زندگانی و لا
 و مستحق و ان بدست ملازم می باشد و توفیق نموده است سبح رضا اصفا و امید
 از خیر و کان و فانی و امید بیال انی که تبه بگذرگاه بر تبه یک است
 است باعث توفیق بر این نیست بر چه رتبه بگذرگاه
 در آن زمان آن بود که در این زمان
 از روی

(م)

ست کوبه

دست کار بر میان

و اجلال امارت و دیانت پناه بهست و اولاد
بالتقاء و خاندان جاه و جلال عهد و امانت

سلطان و کرم کرم در عزت و کامکاری اختر برج سعادت و بختیاری کهن

است و العیضه الخلدت الکبر کار فیج انقدر منیع المکان و احسن ریح

زبان نظام الامارت و الیالیات و مکت و العظمت و الاجال میز راجه

چو درم تنبالت و زبده متعالیه بر افق سعاد و کاروانی لایع و تانیده باد بیدند

اصد و دعوات و اقیات صداقت آیات و ابلهیم تحیات زاکبات محالقت

و کشت و غیر خورشید تنویر میگردد که در سحاب خبر حیرت رتر سعاد و غم و در

منعده و قدم نیست لزوم خلاصه ریح مسکون ترن سعاد و انتیال بذر نفوذ و انچه

ببارت نه چندان است و شد و ملیا رسانیده که زبان بیانی را قهرت و انچه

از ان که از یزید و زبان قلم اظهر و انک یی شطری از ان تواند نمود الحمد لله و الله

متمنای بل صفت منزل بود وجود و حصول در آید و خواش و آرزو کند و در

اعنون و اطر اخلاص ما تر بود بطور شمس و سیرت رجاء و اتق است که این عجب

ریکی رز میبدان خاص و فزویان با اخلاص درگاه سلطان سجد

ست از یکجهان و عقیدت مندان خود و است در فیضی و جهات خاص و نفی

بیدند چون مطلب بار اخلاص و یکجهت خود با طهارتانی العیر

که شکرین تجدد و آوازه که در کار عبادت

ما نازان عالم و مال

بنیادی - نیز در احاطه ای و در میان توانست حفظه شود
را از این جهت باید - و در میان است هر دو دولت است
مورد شد - باشد نیز در هر جا که باشد نه صاحب است و خود از بعضی پذیران
و الله اعلم بالصواب - و بایستی که دولت و بایستی که دولت
عقیدت کشیده - و در این جهت است که بایستی که دولت کشیده
با یکدیگر اقبال بایستی که در هر دو - و بایستی که دولت کشیده
باید که در هر دو از هر دو - و بایستی که دولت کشیده
و با اتفاق شکر و سپاس اگر هم - و با اتفاق شکر و سپاس اگر هم
شکال بقیم رسانیده - و بایستی که دولت کشیده
و از این جهت است که در هر دو - و بایستی که دولت کشیده
افزون است از شریف آوردن همه الملک لکامل بخیر وزارت کل که معطل است
نیک نده بود و از آن مضطرب و در آن بودند تا آنکه زیر و عیب برای وجه القوی
و در هر دو از هر دو - و بایستی که دولت کشیده
و از این جهت است که در هر دو - و بایستی که دولت کشیده
فروخته و خطاب به القاب در هر دو - و بایستی که دولت کشیده
بسیار و در هر دو - و بایستی که دولت کشیده
مکان هر دو - و بایستی که دولت کشیده
و از این جهت است که در هر دو - و بایستی که دولت کشیده
و از این جهت است که در هر دو - و بایستی که دولت کشیده
و از این جهت است که در هر دو - و بایستی که دولت کشیده
و از این جهت است که در هر دو - و بایستی که دولت کشیده

و آنچه بهای نیست که بر روی دولت نهاده باشد
 بهر دو نیم کام خاموشی گزیده بر زبان این بانی مستحق مخرجات و عداد و نماز و سبک
 بهر سبک سبک بسیار کامرانی و کاخش جابر باش دولت و لقبال باشند و کاهای
 بر خلاف گذشته اگر باو این عداد کوئی در جواسی غیر کمیا تا نیر محوری باشد به جوفت
 حاجات شریف مخصوص و سرور میکنند باشد از کمال خیر اندیشی نوری و عداد کوئی
 بر روی تواریخ عجیب مشکل است و تواریخ و تواریخ و تواریخ
 قبل ازین با اعتقاد الطاف کرمی شجاعت شعار را روانه
 حضرت شایسته از حالش مطلع نیست که در سلامت ملازمت است یا نه
 او باد یا نیست است این حرارت نموده شد زیاده چه ایست شاید محوری
 بعیت ز تنها عشق از دیدار خیر و بسا کین دولت از کفایت خیر و در اجتماع خوبی
 و مردی و مرد و اهلیت که با سخن سخن به رعایت شنای و فرام آمده خاطر بدست
 بی اختیار این سبک حاصل نموده ناد در عصر سبک است مستوجب توجه و بیان
 است و لیاقت محبت و جمال عزیزی دارد و هر محفل ذکر و بیای ذیلی و بیای
 ایشان برینند داشت یقین کرد بر پس عزت و انجم امر الزم الاتمام او تو چه در
 داشت و قدر دانی و مدیانی خود را بر دوستان ظاهر و ایند خست
 را منتظر داشته سرشته تحت جویار حکم دارند و با علم به هر وقت
 بگردانید و بهرینه باعث از دست بردن و بگوشی و بهرینه و بهرینه
 چه چیز است که از ایند و بهرینه ایال و بهرینه و بهرینه و بهرینه
 ملک و دولت از

[illegible]

استخوان لغت است تلم الهمان سعید از حاد زبانه با خلعت خاصه زردی
 بر روی دوبرده نوزدی شریف صدر پذیرفته بود بر نوزد و اندوخته و غیره و نوزد
 و عزت و استیاز از حقیقت انگار با وج سبید و دود بر افروخت جبین را بنید
 بز و دخت و سر با سعادت در انداخت آنچه در کسیدن که کربکا و بیلر سی
 و نهضت ربابات جهانگشایا و لویه ملک فریب که تصویر از آباد و طلب افان زاده
 اندوخت نهاد و بالاد که آسمانگاه بر لیلج رفته بود قیامات برادر و همکاران
 و احبب اعتقاد بجا آرد و در شیکه درین یاق ظفر برق از خانه زار و طلب حضور
 بر سر نوزد فی الحقیقت عنایتی است بی غایت و بر صحتی است بی نهایت
 بر نوزدی و اعنایه و نوزدی حاصل نموده اسید و در است که متعاقب از عرض است
 با جمعیت خوی حوز را بارگاه غلظت و اطلال رساند اگر از عمر عقب تر و دستوار تر
 بعضی بهال سباه لاغر خواند بود لیکن اسید آن دارد که لغایت الهی و لغات سر
 با دنیای جمعیت خوب دارد و دیگر از روی فائز زار و نوزدی خبر واقعه دیگر بر قرص
 انعام کار شده بود که فکری نیش راه پیشگاه گرفته و سید میزد و در و در
 و دیگر نیشهای متعاقب می آمد و اندر زانجا که اقبال مخالف حال در کار کنای و ظفر
 و نیشهای بیست و نه ای که خدمت مذکور را مورد کار طلب و است اعتقاد اند
 یقین از شیشه شده که زاده نوزدی صحت و جرات حداب ندیده و بر صحت
 ایام سلطنت از ان سبب که ایام سلطنت از ان سبب که ایام سلطنت از ان سبب که
 از و طلب غنای است از و طلب غنای است از و طلب غنای است از و طلب غنای است
 اقبال عدو طالب و نیشهای ناله
 تمام بران انعام و نیشهای ناله
 بار داند حصول این نیشهای ناله

[illegible]

روز

(142)

ما قدمه زکات از حق شوق بخت و دولت بره
 بر من بر حق نیست غایب اما عقل فقول از حق اندیشه عدل خود لغت
 است محض باش درست از تامله ادب برادر نشیده گفتند زنا برسد اگر لغت
 از خود نداری که نمی برسم و سیکو سخن نمیده کوی و چادر کار از جوی سر
 مردم سیکو بد و خود نمیکند کوش تا این دو مصرعه خوانم خاموشی شد بجای خود نشست و در
 وعظ و نصیحت را از دست راه بر چادر را سر کردم تا حدیث شریف بر زبان آوردم جمله
 هست و گفت بمقتضای مودی لکلمه الناس علی قدر عقولهم فی الجمله از این باید که
 که طبیعت پرستم که در حضرت سخن برآی و در قدم او نیز کافی اول تیره سبک است و بخت
 کشاید برگاه این نگه داشتند که آخر با استدلالی سر کشیدند و در ابتدا ای این همه تقصیر
 و در بر و مندان کرد الحال که طبیعت با شغاف خداوند خورشید است بیکبار کی تقصیر
 راجع به غیبت و بدو نیست تا قسم میدهم که من بعد کمال دوستان جمیع بهتر ازین خیرت میجوید و با
 انصاف در غیبت از من جمعی را کرده است لایق یعنی فقر محرمی نسبت شده شد بر ترقیات
 بی ثبات و بنویس نیست بجا آوردن خود را بر بیداری نسبت شایسته است لیکن با وجود آن دولت
 خدا و اگر ایستاد و تاملش نیست دیگر فراموشیدم چه غیبت بر ترقیات بی ثبات
 نیست بجا آوردن خود را بر بیداری نسبت شایسته است لیکن در نظر ارباب کمال و اصحاب
 کمال مبارک با حق بنویسند و بگویند که از امان مزاحمان به یقین میدانند که آن ملک صفات را از
 جنس حضرت و محاربات و احب انفس که نیستند با حق
 چنان قدر و منزلت ندارد و لیکن ابوالواهب حمزه که از اهل علم است و از انصار است و در جوی
 با بیداری و محرمی و در میان صفات است آن خود را در دویم از خداوندانی
 و در ترقیات و بیداری و در میان صفات است آن خود را در دویم از خداوندانی
 و در ترقیات و بیداری و در میان صفات است آن خود را در دویم از خداوندانی

در اول

[illegible]

اطال

عراق

[illegible]

کرامت بزرگ عالمی که مستفید از آن خبر علی شکر است عبادت است بی وسایل
 منصبی را که عبادت است در محراب ابرار کس مطلوب است خود در دعوت اجابت
 دعوت مسلمات و خواب طریقی خود را طواف بیت الله افروزی نام و در روزی که
 بی خانمان ملاحظه فرماید بنان جوین اکتفا فرماید بهیت ایما که عبادت است
 روزی که عبادت می کند در روزی که روز را فرمود روز عبادت نام شوق دیگر روزی که سرست
 که نامزدانی فخر شده بیدار اول از شنیدن و بعد از آن از دیدن و پس از آن از فهمیدن آن خاور و
 کل شگفت و دل اندوکیدن را از دل کمن بابا که در وقت بستان سری سرور است در وقت اول
 جلوس که عمر عزیز بگذشت رفیق خویشی بر همانند آه از سری که حیف از جوانی است
 حاکمیت است رفته رفته رفت عمر و تیره بخشهای نرفت بهیچ آن شد نرم از سری
 سختی نرفت هیچ حسیه ای نرفت کانی مجلسی که بقتل آمل نیکان روزگاری
 و مله های آملی محنت نیکان بر دیار در صورت و کار بی برگاه و بیگاه سالت برود و
 و از بی محفل که در گذر از دال مضایل است و باز نماند داخل در محبت و شادمانی شود
 و این عبادت بی عبادت که این بی اعتدال و آفرینش را در دفع کار غلط نسای بی نام آفرین
 عبادت که کم الفاظ در آکن و حروف سحر آید که چون ای بی در ظلمت مدد نبرد
 نشان است یا در مود و این بی اعتدال و دانش و بیفتش را که عبادت حرمان بر کام
 و بنگاریم که مانی در جند مضامین دل پسند که چون کار بر رفت کرد و در
 بین عبادت که است بر مفاخرت با کمالی بر او اخفت و غم خانه و در از عبادت
 و با بر در حد حکام از خلق و کار بیایه که در روزی چنین شد و مفاخر
 و ساق و بنده برود و بی درود و بی ایمان و ایمان خداوند اندکای این
 بی و نگاه محورت و بیخ در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که
 و به عبادت بر عبادت این که است و با نماند و شان بر عبادت
 سلطنت حق پسند در شرح شریعت این که گفت و این کار و در وقت است

در مقامات و در است که اگر از آن ناراحتی بخواهی خود را در توانایی ببری ببری
فلانهای که هرگز باز از سر نزل استی که غایت آن است است ده در علمیت و در پیداست
که مشیعیام رسیده چه قدر خانه برافزود در افتاب کشیده چگونه سرفراز و تابو بندی از آن
دل خوشتر کرد بنالایی نداشتند عالم اکنون خزانم از سنجیده که نام و ضعف تن که نبرد میری است
آه ای رسیده که عروس ده گانه که کار کن از این کاف است بنیاد است نرد بکشد و گوشت
از ششغال خویش ناکشده و خرد که کنواری این کلین گاشته است و دل از قمر میران برگزید
چه جانمندی که یکی باشد رنگه که گفت چه جسم من چه یکی خیمه که است طاب لیکن چه
اقبال بلند ان و انتفات و دو تمدن را که قضای شمع دستیار است و در دکار میرم و او
بیکار آید تا قاهی انصاف امر شعله و مقتضی انتهای شمع من مصلحت دانسته در دنیا و غیر
شرح چیست و است و خرد نیست را در انفرم این نشان عالیتان است بر که بوسیل و حمل
این نیست آبی بروی روزگار این سر انجام باید اکنون ده خرد و برسم خود در نیت از آن
امید که با صلح قلم عطار در رقم شرف گشته بر من نظر اکثر از بنندگان حضرت عرس مکانی است
قبول در یابد بکریم سبحانی و اقبال روز افزون صاحب قلمی و تو چه مشکل کشتی جای می
در محصل باد بعضی بابا بافتگان پیرانه که بگری تو چه مشکل آن خدایگان صوری
و دعوی فالتا در دین و دینی خسته نواز خواسته برور این دراز را در بر نظر
جایست در نور دیده و هم محرم دراز الحافه اگر به سیده در ریخ دوری آن است
از ریش جان نمیدید و گشت و درم گاه تا میدی خستگان صبر سید و صبر از و که سر
روزگار سخن خور خیره روزگار ای صوری آن قبله سید برنند بر آنکه در سخن و صبر
نکاتش نبود را به از کار از و در که در روزگار سخن نزار کنند که یک نری با خفا و شکر که در
کار کنند و در یابد با کار ناگهانی است این در روزی چند روزی آن بود که
بر سر را که در روزگار و در آن دید لیکن در آنجا که زمانه باد
آن استان از او این نام از کار تر نیست و چند روزی است انسان بر فرار رسیده در وای برادر

[illegible]

[illegible]

بهاں مغفرت را چنانچه بخواهد در میان من و تو سرور گردانیده بخواهد بخواهد
و من و تو را نیز سرور کند و در عمر در سال الهام و کلمه ای است که در آن زمان
سرا فرزند بیانی غلام که تمایل شما اند از در الشفای عیسی رسیده مجرای عیسی ظاهر گردانیده
دیدم اندرسیده را در سر نهضت تازه بخشید و دل خون پرست را از تنگ روغن بادام
بخش افرا گویید بر دماغ جان صلیب کلاهی رو شکست و دل اندست رفته و تار و پود هست
کسته را برشته تفتد و عطفت بهم میرسد و لا احرار علی
محمود و ... مانده دریم از قضای حق کلا عازم و شیراز از سلمه کرای بر در این
که به تحقیق بگزینت دوسه روزه بجات فید غار ایلید و دهان طبع و ظلمت بی روی و بجز
نداری و سپاسداری عادل حقیق برزنی و ساوس و همی همی و محمود و مایا نرغاری
و حلیه بجات معنوی است و زیان کاری دنیا سرا بساوت بخودی حالی که ندهد و
جسری باقی بقا عاقل معرفت و کای در و دگر دیده در مرشد کامل بار بانات
و بجای است و بر طبع ساکن فایض نشده است با ما سپید طبعی داشت را نکهت
برنده تر شود چون بندان نیست و این که آنچه مقتضای خیریت درین باشد
توجه بفعل اندازی است فخر نوشته از نوشته فخر کرای کفایت فو قات
این از است ناسخ برافروخت و خاطر شکفت این خات برادر و دوست
کرای بزرگان بلند اختر که یکی اوقات معروف تحصیل رضای الهی و در نزد ارباب
و در نهایت و مدار کام برد از زبان لعل مقدس که در دست و کار فرمای است
و در حقیقت که در دست است که در دست نگاه بگاه و در این چنین فخر و
بردی کایس این که در دست است که در دست است که در دست است که در دست
عمرت و منی را به نیست خود بیدار است که در دست است که در دست است که در دست
سکینه باز از فو قات این که در دست است که در دست است که در دست است که در دست
کالا

[illegible]

[illegible]

خاطر نشانه در ملک فایده داند زیرا برود هر دلی که نقش بیایم بر صفی محو شد و آن
جان برورش در طبیعت نوزدی از نیم صبح بخیر دلی حال که تامل نبردن نظر کند و در آن
تا طبع در باران کف نور خیزان عالی گردید بر آب و فیض آلود نظیر یک شکست و در میان همه بوستان
دین روتن پذیر بیماری گشت و از شکاف کاکب غیر نیستی خردنید فیض بر صفی حاد و دی
القطون والا خود بتوجه انداخته قیامه این چو کاکب غیر نیستی است که در زشتی سبب
گشت خاطر خوشندان باو یک بیاض داشت و این کلام است که لفظ طویان شد مثال
امید که کلید رود و نه بیاض و اسمائیل وجود شریفش در ریاض توانای و سیراب بلف و غایت
ترتیب داده از جوهر حرارت جری نیلی و آسب کینه نیلوفری محفوظ و محروس وارد و عجب طبع
عالمش که من آرای گلستان نهاد و دین افزای کلن زندگانی است بر رسوم عینی الکمال از طایفه
مرد و محمول است از روح سخن بر چندانی طالع است ضد استیاری دیده ظریفانی که دیدار
و البطلان از نوع و زوا و حال بر خنیده و در بوستان ملک که نوا حیات است بهره بار طرب
دش طایفه دیده لیکن روح محبت و یه محبت بیخود بیاض دل مجید که با وجود شمع
محمی محوری بر صورت است اقتدار و تقوی مجید امید که نزدیکی محقق غایت نری
و بیست اصلت که بقتل جایست است بهین که نه بکن بد و نه شایسته بود و در نیم حصول
در این که اشتقاق عظیم آن صبح نفس آفتاب چین در رنگ طلوع سیر اعظم عالم
را در آن و احاطه بر سکون نمود بر کس که نشد و خود در سر دلد و بخواند که بجهت عجم بر
غایت و در عصب کمرست باده عرفان اندر سر خوش گردد از این که نلدی که در سر
زبان بر آید و ساز می داند امید که اگر بنظر نظر می آید و در مقبول طبع بلند خط
بسیار آفته یک که در حال کربان خود در جنگ ملک برآورده ملک خود می آید
بر همان ساد جلی فقیر را در حال و دولت است امید که در آن نفس می کنند
والله من و این قدر من معلوم ایام لغت

[illegible]

بر آنکه ای سیر و سیر نه بودی عشرت جاده شطای قطاب فانی در پیشگاه خدایا مان سرور
 ربانی کوشش هر روز کارا بر رزق زنده دیا خورنده و خاطر افلاک تا نزد رستگاری بها
 که چون آن تری بر لب و جاده آن امیدگاه دردم قرین بهجت و عزت مجا بود و داشت
 الحمد لله المنة که آنچه نکر در باطن محبت موطن غیر از این آن در فی الزمان بود و در محبت
 بمنصه ظهور بعد و فصل خدمت منزل بود و کیت آن بخت بود بر جود جلوه کرد
 امید داشت که بر باغبان بود و در دولت آن رفیع درجت بحسب جلالش محال است
 کرد و قادر مطلق این عطیة شایسته ای را بختی نام ارباب دل و احسان است این
 منبع الن و لمان آن متغی و درستان و خنده و مبارک گردان و وطنه نام است
 و کامرانی و حیت نبی و نیکامی آن نخل حسنت را بهیچ گزیننده برانته ابد و در شمع
 جهانیان و راه و باعث زید الطاف فانی زمان و سبب و خور عطف شاه عالم و عالم
 کما و زباده و دولت باد و شیرین رقم شدم ز تو ای شکر من عتاب
 این نام کام را ز خلوت عین بسیرت تا نیکو بخشش از کین خود تیر صاحب سیرت کرد
 نخستین نکر تا ز نیکین و ادای ای شیرین زرد دست در بیان عالم حق رقم زباید که زار
 دستانی طبع که یاکا شما باز از آن راه توفیق تواند سرود و بهین دم رشتنای خدمت شایسته
 اگر قدم رنج و دند منت بر خیم درمند خود میکند در داریا چینی مایه زرقم میکند
 ابروی خویش همچون میگرد و بهر آینه بهیر در دل و تابانی اندیشه باشد در شایسته
 فرزند از معنوی آنمرد دیده اعیان چشم خود را در دشتی تازه که از در دیده و نظریه
 زرتشت است سیر الی از دیده در دشتان آرد و میکند اگر آن ابروی آن عیانی
 سیر از دیده را در الی خود با مردم چشم خانه نشسته خالیش دارد و بهر سیر
 که کوب طبع نیز مکرده او در دشتان آرد و میکند اگر آن ابروی آن عیانی
 و القطار ان ابروی المنة علیه که در دیده و در دشتان آرد و میکند اگر آن ابروی آن عیانی

[illegible]

درین وقت بهمان جزوی اکتفا رفتیم و حمید باد به نوزد ناگای محمد لک که باین
و سفر کریم به نام کای بسوی مقصد ننهادیم باین به بلور به یکای و استقامت و به کارهای
تدریس فستین است و اشتیاق و شوق را که دل در گذارش آن منته به بهر حاجت
یکای و نذر که الی لجام دوستان است و جزو وی اهل که مانا قرع آن در ازل بنام این
زده اند از نیک سپردن خاطر نیست امید که بر دگر کام بخش در شکش تعلق و بجز باز
با و در شکی نام و نسبت کمال روزی که در نا ایستم ماه به بنابر سید شادمان
به کمال که از دیر باز بزرگ داشت از که روی و شکش و خرابی دل آنرا هیچ بر نرسید
بر شکست ایندی چون در اندک دن در بند این بهر دار و الحی چگونه تات ی نوزان بود میگری
چندین که شکش در رسیدن آن عبادت است و افروزی و صحرای جویید
خونی که مرد به کون جوش میزد از پوشیده ماند که شجاعت و جلالت مرتبت جای
میکند که بهمان جاد رسیده دولت که در یافت و نامه نامی را در نظر نشود
آتش اعلی گذرانید چون شعل بر کال صادر شد و در میان جی به نوا می شد
و معاودت نمودن آنها باین مقصود بود باعث استیجاب و خوشنویسی خاطر اهل
بافر که دید و جانی بیکش عمل مرا هم میگردانیدند که عافیت و بهر سوری معاود
یافت و زانجا که حواله اسامی حواله نامه مکتوب به بی نام به بار و خلاف رسم و آیین
چند دست است نامه نوی مصحح که از بندگان بارگاه ننگه است به سرف سال خواجه
و در اثر قدیمی است مرتب شده و در ترکی آن است بر زبان باریک اسامیست عمده
الکلیه ساء الکرامه و در این نامه مقدمه می باشد که در پیش نموده و بر کاغذ طلا
نوشته باد و حواله به آن نامه و اسامی نام آورده و به تقدیر نیز از محمود و از
کاه به سطر معین شود
نام نباتات اندوخت و روی العاف و الزمان و زنده و در سلامت نگار شده

کمال

[illegible]

و فرصت کم بین گاه کاهی درستان چیده را بر لای نهاد و صفت مثل
یاد میفرماید باشند که یغینی باعث انبساط و مستدر و خور
بر تر از اندازد و تحریر و تقریر بند نشسته شرح این مقصد در جنبه بسیار
نیز بر محسن و مستبرده که ای جیره مدعای میشود که زود در محبت و ولادت
نمود و دانی دو باس شریط حفظ عیب که مقتضای مکارم اهل و از ان رفیع
بمنظیر طمو در آمده و می آید و کمال در با معالی همیشه منوید الله که درستان را
گاه سلا دارد که در ایقاعی سر رشته یگانگی این بر سالی و توجه از زانجا کاذب
تعامیم مودت زود حالت با عدت جسمانی در نوب حصول مکالمه در و حال قیود داده
اندر ترقی که پیوسته با بلای صحایف الهی و سرور و ضبط ای رانته باشند عواقب
مقرون باد و در ... حاجت و مبدائی رسم همان نزاری
حود تبار را می باید و احباب شیرین کام گردانید باز تکلیف خیانت نمودن و بر بود و گشت
افزون فانی از تکلفات عرفیه می آید و به ... ایامی خدام باید نمود و بر بعضی
که نیت از راهات حرف کرای خود می شود از از مبداء سخاوت ... و اگر کرم
بشیرتند و در از یکتای و یگانگی متعویست و در صورتی که تصدیق و توفیق
شنان بشنود و جمع که بوم آزادی ... چنانچه از از عید هفت روز و داده اند
این سخته اهل در نه اند که فقیه اند و از ... ای باستان و پس ... اند از از
در ... و است بلای و و طبع از از مشغول حق بر سنج و عید ... بوده باشد
برای حق بانی ... است که ... دست و قضا و قدر است همیشه
در از از وضع وضع از ... گاه ... ایامی بر زش
ضعف نا توانی اند و زود
اگر متعال باید بود کام

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

ملکائی

بار از سخن مدح مقبول است و بشما از بابی حسن قبول پذیرد و جوهر مرد است
 و لدی معالی عریض است چه بی نامان از روی ششیران کالبدی
 و بی نام از دلان سخن آندازد و چون بر نیروی طبع و فهم در دست رود و کلام
 مورد تائید الفاظ و کلمات را ضامان و جزالت بیان و سلاطت کلام و لیدر
 یابد و بداند از جودت نهان و منتقال نکر ازین مایه تازه چاشنی لذت بر نگیرد
 قیصر را ایازد و منت محض از برای تحصیل خستیان و آفرین از دوستان و ترش
 جامه کنز دنیا و ترش و ام آوردن نشات اواره چه از جود و از ویدان باور
 بری و ضعف است که بر او بتدو لیدم سفور کلفت حد یاران با جوهر اختیار
 کرده بدعا و خیراد آردند و اگر مقتضای حق اللان ضعیف نمایی و لغوی فراست
 و اعراض العین است پس نه خبر کانا نیکم فرست بکار برده بسجده صحت حرف
 کبری آتش نشستی که استیدان با سخن و بعد مریون نه زنده را قطع است و زنده
 را حذر الله کبر فاش حوی و خوش میاید که در خزان بن را بر غنبت مطهری فاش
 و عام بسیار و در آنچه بی دیگران می مالد بالتمام و جمیع آنکه
 می آید از دوا الفضال و الاکرام و باین استیع الی حدیث
 است که این طالع است که در حدیث آمده است که هر که در این طالع
 باشد از او در دنیا و آخرت

در بیان شیخ مسلم
 در بیان شیخ مسلم
 در بیان شیخ مسلم
 در بیان شیخ مسلم

در اقد بر کعبه غرضش بپوشه قرآن عملد بکینه طبعند
م بر اید اسلام پذیرفت مالک الکتاب کتاب طریف
ست بر ز اختتام این کن محب یوسف دنیا باشد در دستان
سند در مکان سنده بود که با اختتام رسید به السلام

بر که خواند دعای طبع دارم زانکه من سنده کنه کارم نوشته بماند سینه سفید
دینده را نیست فراموش من نوشتم عز که دم روزگار من تمام این بماند یادگار

